



# گنجینه دانش

شماره ۱



شماره ۲



خطی شماره ۱۶۳۲  
قرآن کریم، دُرُشْتِ خَطِّ (= خط جلی) نسخ (متن قرآن)،  
زیرنویس فارسی (تستعلیق) نقاشی دندان موشی زرین،  
لوح و سرلوح و جدول کتابت ۱۲۰۰ هـ کتاب سید  
صادق علی (م. ح. ت)

خطی شماره ۱۳۸۱۰  
کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان  
شاهنامه فردوسی (داستان رستم و اسفندیار و چند  
داستان دیگر) این تصویر:  
کشتی گرفتن بیژن با هومان و یسه و کشته شدن او بر دست  
بیژن و تماشای لشکریان از دور. سبک و اسلوب نقاشی  
مغولی یا چینی.



# دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر: --- دکتر محمد مهدی توسلی  
مدیر: \_\_\_\_\_ دکتر صغری شکفته موسوی  
طراح روی جلد: \_\_\_\_\_ سینا کوچکی  
حروف چین: \_\_\_\_\_ محمد عباس بلتستانی  
چاپخانه: \_\_\_\_\_ منزا پریس (اسلام آباد)

با همکاری  
شورای نویسندگان دانش

روی جلد:

خیال روی تو در هر طریق همزه ماست  
نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست  
حافظ



## یادآوری

- \* فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- \* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- \* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
- \* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- \* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
- \* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- \* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان آنهاست.
- \* چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام ماخذ، آزاد است.

\* نشانی دانش:

خانه ۳، کوچه ۸، گوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد - پاکستان

دورنویس: ۲۶۳۱۹۳ تلفن: ۲۶۳۱۹۴

## فهرست مطالب

### سخن دانش

۳

#### متن منتشره نشده

- میکده محبت (۲)

به کوشش دکتر محمد حسین تسییحی ۹

#### اندیشه و اندیشه مندان

□ ویژه غالب ..... ۲۹-۵۶

- تاثیر بیدل بر غالب

- غالب در افکار اقبال

- غالب بزرگترین شاعر فارسی گوی شبه قاره

- جمع و ترتیب دیوان اردوی غالب

۲۹ دکتر سید احسن الظفر

۳۹ دکتر سید محمد اکرم

۴۳ دکتر محمد سلیم ملک

و کالی داس گپتا رضا

۵۱ دکتر معین الرحمن

□ ویژه دکتر سید سبط حسن رضوی ..... ۵۹-۱۰۸

- پیام تسلیت وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

- پیام تسلیت رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

- پیام تسلیت مدیر کل گروه اجرایی گسترش زبان فارسی

- پیام تسلیت انجمن فارسی پاکستان

- دکتر سید سبط حسن و فارسی گویان پاکستان

- دکتر رضوی دوست صمیمی ایران و فارسی

- یادى از شاد روان دکتر رضوی

- دکتر سید سبط حسن رضوی

- استاد و حکیم فرزانه دکتر رضوی

- شعر

- دکتر رضوی، ستاره نامیرا

- به یاد پدرم، دکتر رضوی

- شعر

- چهره افسانه ای (به زبان انگلیسی)

۵۹

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

۷۳

۷۹

۸۷

۹۱

۹۴

۹۵

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۵

دکتر محمد مهدی توسلی

دکتر علی رضا نقوی

دکتر محمود هاشمی

دکتر محمد حسین تسییحی

عصمت نسرین

مقصود جعفری، حسین ناظم

عیسی کریمی

نکته رضوی

سرور انبالوی

نزهت اصغر

## ادب امروز ایران

- ۱۱۱ - چیزی هست که هرگز پیر نمی شود نادر ابراهیمی  
۱۲۷ - هنجارگریزی در شعر سهراب سپهری فرزانه سجودی

## فارسی امروز شبه قاره

- ۱۴۵ - ناصر علی سرهندی دکتر رشیده حسن  
۱۶۳ - آزاد بلگرامی ، شاعر آزاده دکتر سید حسن عباس  
۱۷۳ - پیوند زبان فارسی با بنگالی دکتر کلثوم ابوالبشر  
□ شعر فارسی امروز شبه قاره ..... ۱۹۱ - ۱۹۲  
حافظ محمود شیرانی ، پروین دخت شیرانی ، شاهد جهانگیر

## گزارش و پژوهش

- ۱۹۵ - فضل ابن ابو المعالی دکتر نبی هادی  
۲۰۱ - معرفی سه پایان نامه فارسی سید افسر علیشاه  
۲۰۹ - معرفی و تنقید و تبصره نسخه خطی دکتر آغا یمین  
□ کتابها و نشریات تازه ..... ۲۱۷ - ۲۱۵  
۱. فصلنامه یا سه ماهه علم کی دستک ۲. کتابشناسی ابو الفضل رشید الدین میبدی  
۳. ای کاتب بشنو ۴. نظمین تیرا طواف کرنی هین ۵. در آخرین لحظه های سرخ

## تجلیل و یاد

- ۲۲۱ - خاموشی دکتر آغا حسین همدانی دفتر دانش  
۲۲۳ - به یاد دکتر صدیق اختر علوی دفتر دانش  
نامه ها ..... ۲۲۷ بشارت میرزا

## بخش اردو

### □ ویژه دکتر سید سبط حسن رضوی

- ۲۳۳ - داکتر سبط حسن رضوی بیگم رضوی  
۲۳۵ - میر - والد طلعت رضوی  
۲۳۷ - بهائی جان آغا اصغر میرزا  
۲۳۹ - سبط حسن رضوی که یاد میں پرتو روہیلہ  
۲۴۱ - داکتر سبط حسن رضوی که یاد میں دکتر رشید نثار

### بخش انگلیسی

## سخن دانش

باد بهار داده به عالم نوید عید      بلبل پیام معنوی آورده از بهشت  
یعنی به گل به چشم حقیقت نگه کنیم      هر برگ نامه بی است که ایزد به مانوشت

یا مقلب القلوب والابصار ، یا مدبر اللیل و النهار ، یا  
محول الحول والاحوال ، حول حالنا الی احسن الحال

در آستانه بهار هستیم و روز نو، نوروز؛ کهن ترین اعیاد ایرانی و حامل  
فرهنگ پویا و دیرپای قوم ایرانی. فرارسیدن عید نوروز بر همه دانش پژوهان ،  
صاحبان قلم، فرهنگ دوستان و علاقه مندان زبان و ادب پارسی مبارک باد.

\*

زمستان سرد را، با همه مشکلات و بار سنگین غم و اندوه از دست  
دادن «پیر فارسی پاکستان» پشت سر نهادیم و دست تنها، «با قایق نشسته به  
خشکی»، از پای ننشستیم تا به هر تلاش و توانی، این کاروان انس و الفت ،  
دانش ، از راه نماند و رسالت دیرپای ما، که به قدمت دو هزار سال تاریخ شعر  
پارسی است، در کلام موزون و شیرین فارسی همچنان تداوم یابد و پیام  
آشنای ما را در برگ برگش به گوش شما دوستداران فرهنگ و ادب پارسی  
برساند.

زمستان سرد را در حالی سپری کردیم که جای خالی اندیشمند فرزانه ،  
 زنده یاد دکتر سید سبط حسن رضوی ، مدیر فصلنامه دانش ، بشدت احساس  
 می شد ؛ هرچند این اندیشه در سر داریم که :  
 سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب نعل گردد در بدخشان با عقیق اندر یمن  
 عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع عالمی گردد نکویا شاعری شیرین سخن  
 و سرانجام برای ادای دین ، این «ویژه نامه» رابه پاس خدمات ارزشمند آن  
 ادیب گرانقدر، مزین به نام آشنای او کردیم .

\*

فصلی که گذشت ، مصادف بود با دوستمین سالگرد شاعر بزرگ  
 فارسی گوی شبه قاره هند، میرزا اسد الله خان غالب . بهمین خاطر به یاد آن  
 شاعر و ادیب بزرگ، در «اندیشه و اندیشه مندان» به بررسی شعر و کلام این  
 شاعر پارسی گوی پرداخته ایم.

«ادب امروز ایران»، جایگاهی است برای نشان دادن نمونه هایی از شعر  
 و قصه و نگرش نویسندگان معاصر ایران به ادبیات. مصممیم از شماره آینده ،  
 به حول وقوه الهی ، به ادبیات جنگ نیز، که هویت مشخصی در حوزه دین و  
 هنر یافته است، پردازیم؛ چرا که بدون آگاهی از این بُعد عظیم ادبی ، تحلیل  
 ادبیات معاصر ایران، بخصوص ادبیات دوران شکوهمند انقلاب اسلامی ،  
 امکان پذیر نیست.

«فارسی امروز شبه قاره»، گویای نمونه یی از تلاش محققین و استادان  
 فارسی این خطه وسیع و گسترده است که مرده ریگ بیش از هشت سده  
 فرهنگ و ادب پارسی را به ارث برده اند و یاد و حضور فعال فارسی را در  
 سرزمین پاکشان گواهی می دهند و همچنان، زنده و عاشقانه، پروانه وار دور  
 شمع فارسی می چرخند تا از برکت وجود عزیزشان «فارسی»، در هر شهر و  
 دیاری رونق یابد.

در «گزارش و پژوهش»، معرفی یک نمونه سبک معماری اسلامی ،  
 معرفی سه پایان نامه تحصیلی به شیوه پیشین و معرفی یک نسخه خطی نفیس



فارسی در پاکستان، نوشتارهای مورد توجهی هستند که این بخش را زینت داده اند.

✱

آنچه ما را خوشحال می‌کند، تلاش بی وقفه ماست تا هر شماره به موقع و در پایان هر فصل به دست خوانندگان گرامی برسد - از طرفی دریافت نامه‌های تشکر آمیز شماست که مرتب دریافت می‌شود. با این خوشحالی، شماره ۵۱ فصلنامه را در آستانه سال ۱۳۷۷ شمسی، در عید نوروز، به عنوان هدیه ای ناچیز پیش رویتان نهاده ایم و همچنان، از خداوند تبارک و تعالی، سالی پر بار از پیشرفت و تندرستی، سالی سرشار از ایمان و دوستی، سالی مملو از برکت و نور الهی و سالی مشحون از فرهنگ اسلامی همراه با صلحی پایدار در چارچوب احکام و عدالت اسلامی برای شما خواننده گرامی و برای همه انسانهای فرهنگ دوست آرزو می‌کنیم. آمین یا رب العالمین.

سر دبیر



## انتظار

از غم دوست در این سیکه فریاد گشتم

داد رس نیت که در بحر رخس داد گشتم

داد و بیداد که در محفل ما، زندگی نیت	که برش شکوه برم، داد زبیداد گشتم
شادیم داد، غم داد و جفا داد و وفا	با صفا منت آنرا که به من داد، گشتم
عاشقم، عاشق روی تو، زینیزدگری	بار هجران و وصالت به دل شاد گشتم
در غمت ای گل وحشی من ای خسرو من	جو محبتون برم، تیشه فرهاد گشتم
مردم از زندگی بی تو که با من هستی	طرفه ستری است که باید بر آستاد گشتم

سالهای میگذرد، حادثه نامی آید

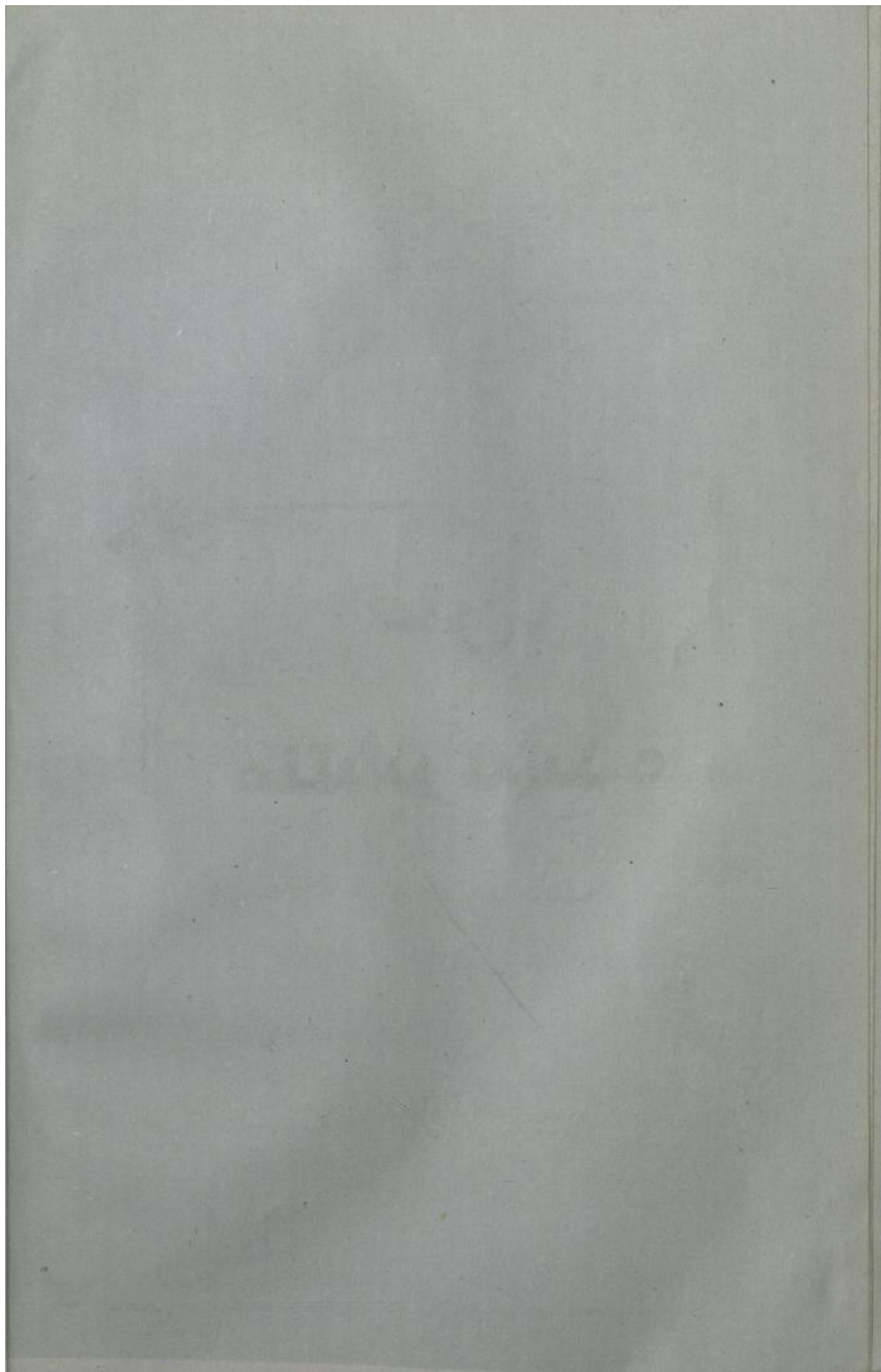
انتظار بسج از نیمه فروداد گشتم



متن

منتشر نشده





محمد قاسم (ساکن ادیسه کتک)  
به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

اشاره

رساله میکده محبت بر اساس عقاید عرفانی و افکار روحانی  
سلسله نقشبندیه مشتمل بر نظم و نثر و آیات قرآنی و احادیث نبوی  
صلی الله علیه وآله وسلم و اقوال مشایخ تألیف شده است. بسیار کوشش به  
عمل آمد تا شاید نسخه بی دیگر چاپی یا خطی از آن به دست آید، ممکن  
نشد. مؤلف این نسخه «محمد قاسم» است که بنا بر دستور «نواب معلی  
القاب خان دوران» در ملک ادیسه شهر کتک، آنرا تألیف کرده است.  
متأسفانه «ملک ادیسه شهر کتک» و «نواب معلی القاب» شناخته نشد.  
نسخه میکده محبت به خط نستعلیق خوش و جدول و سرلوح زیبا و  
عناوین و جملات عربی شگرف ۷۵ صفحه در کتابخانه گنج بخش مرکز  
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به شماره ۱۳۷۱۲ محفوظ است. تاریخ  
کتابت ۱۰۷۷ ه. ق. است و شاید به خط مؤلف باشد. بخش اول این رساله  
در شماره پیشین همین فصلنامه از نظر شما خواننده ارجمند گذشت و  
اینک بخش دوم آنرا تقدیم می داریم.

## میکده محبت

(۲)

اصل موجودات : منقسم به سه قسم است :

قسم اول ، به صورت انسان اند ، از حقیقت و معانی خالی ، خطاب در  
حق ایشان «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» است ، چرا که «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»  
قسم دوم ، به صورت و حقیقت انسان به خطاب «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ

وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي<sup>۲</sup> وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ<sup>۳</sup> «  
معز زاند .

طایفه اول ، امروز در حجاب معرفت ، فردا به حسرت رؤیت باشند .

طایفه دوم ، امروز در عبادت و معرفت ، فردا با رؤیت در هر دو جهان

در بهشت باشند : « إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ<sup>۴</sup> »

مقام این طایفه ثالث در حمایت عزت الهی باشند ، نعت ایشان

«أُولَئِكَ تَحْتَ قَبَائِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي» عبارت از حقیقت ایشان قاصر ، و افهام

خلق ناقص . حق - تعالی - ایشان را چنین یاد می کند : « سَلَامٌ عَلَى الْيَاسِينَ<sup>۵</sup> . »

«وَلَوْ لَا كَلَّمَا خَلَقْتُ الْكَوْنِينَ» . « قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي<sup>۶</sup> » در شان

ایشان است « أَرِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ<sup>۷</sup> » سیر این طایفه است . سلطان الانبیاء نعت

ایشان چنین می کند که : « إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا قُلُوبُهُمْ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ وَ فِعْلُهُمْ فِعْلُ

الْأَنْبِيَاءِ<sup>۸</sup> » جای دیگر گفت : « لَا يَمُوتُونَ بَلْ أَحْيَاءُ<sup>۹</sup> » مقام ایشان است « فِي مَقْعَدِ

صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ<sup>۱۰</sup> » ، یعنی در پرده صمدیت باشند ، آئی در انوار ذاتی

باشند ، انبیاء را جبرئیل پیک ، و ایشان را الهام « جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ

يُؤَاذِي مِنَ عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ<sup>۱۱</sup> » . مثنوی :

نسبت نه به آب و خاک دارند

بادند ولی غبارشان نیست

سوزند ولی زبان ندارند

از باد و هوا زره نپوشند

آمیخته با همه خلائق

اینها همه اصل پاک دارند

خاکند ولی ترارشان نیست

چون آتش اگر زبانه دارند

آیند ولی ز خویش جوشند

چون باد روند بی علایق

۱. سورة الاسراء (۱۷) آیه ۷۰ (ک)

۲. سورة الحجر (۱۵) آیه ۲۹ (ک)

۳. سورة البقرة (۲) آیه ۸۷ (م)

۴. سورة الانفطار (۸۲) آیه ۱۳ (ک)

۵. سورة الصافات (۳۷) آیه ۱۳۰ (ک)

۶. سورة آل عمران (۳) آیه ۳۱ (ک)

۷. سورة القمر (۵۴) آیه ۵۵ (ک).

«لَا يَمَعْرِفُهُمْ» شمار ایشان  
 این طایفه را چنین سر شتند  
 لیکن نه چون ناله مغزشان خشک  
 چون ناله قلب در بدر نی  
 از جور زمانه غم ندارند  
 نارغ ز قبول و ردّ خلاقند  
 ز ان دیو فرشته را گذرنیست  
 در راه حقیقت این چنینند  
 بیگانه مزاج و آشنا روی  
 بر چرخ حقیقت اخترانند  
 دریا صفت اند و آرمیده  
 نی چون سرطان ز آب و گل پُر  
 تر دامن و خشک لب نباشند  
 نی چون صدف از هوا طلب کار  
 تلخی زمانه شان ترش روی  
 در راحت و رحمتند معجون  
 زهر همه را چو شهد نوشند  
 شیران و مبارزان میدان  
 بی نام و نشان «لا» و «الّا» است  
 فرزانه قلب این سپاهند  
 در بزم «يُجِئُهُمْ» ندیم اند

باحق جمع و ز خود پریشان  
 نی درغم دوزخ و بهشتند  
 با خلق خدای خوش تر از مشک  
 در ناله قلبشان جگر نی  
 اندیشه ز بیش و کم ندارند  
 (ن ۲۴) در بحر وجود خویش غرقند  
 در خلوت عشق خیر و شر نیست  
 آنان که خدایگان دینند  
 با خلق همیشه در تک و پوی  
 در راه خدای رهبرانند  
 دانسته و دیده و رسیده  
 مانند صدف درون پُر از دُر  
 هر چند گهر چو ابر باشند  
 دریای وجود شان گهربار  
 هرگز نکند در این تک و پوی  
 شیرین همه از درون و بیرون  
 در زحمت این و آن نکوشند  
 این است کمال حال مردان  
 این عالم بیدلان شیدا است  
 قومی که در این بساط شاهند  
 آنان که نه در امید و بیم اند

به حکم خاصیت و روحانیت به کل خود مایل اند. از دنیا پیرایه و از  
 عقبی سرمایه نساخته اند، بلکه بار این و آن را از دوش انداخته اند. به حکم  
 ارادت اگر چه هر یکی رنگی گرفته اند، و در هر صورتی خود را نموده اند،  
 بعضی ارباب هوش، بعضی از مستی می درجوش. در هر رنگی جلوه معنی بر  
 ایشان مصور، و در هر جلوه، حسن آن بی نظیر جلوه گر، بیت:

معشوق خوداند و عاشق خویش در عشق سخن نرفت از این پیش  
 طریقه ایشان، سند ارباب هدایت گشته، و مشرب ایشان، دلیل اهل طلب  
 شده، و دین ایشان اصل همه دین ها گشته، همه به زبان حال می گویند،  
 رباعی:

دین ما روی جمال آن بت جانانه است      کفر ما ابرو و آن زلف سیه تُرکانه است  
 از جمال خدوخالش عقل ما دیوانه است      هرکه رامذهب نه این است او زما بیگانه است  
 عزیزی گفته است، بیت:

آتش زخم و بسوزم این مذهب خویش      عشقت بنهم به جای مذهب در پیش  
 تاکی دارم عشق نهان در دل ریش      مقصود رهم تویی نه دین است و نه کیش  
 ایشان را « فَشَمَّ وَجْهَ اللَّهِ » نقد (ن ۲۵) وقت شده، آینه « وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ »  
 مقابل افتاده، مثنوی:

هرچه گیرد علتی، علت شود      کفر گیرد کاملی، ملت شود  
 عاشقان گر در تدح آبی خورند      اندر آن رخسار جانان بنگرند  
 منقبت ایشان این است، مثنوی:

عاشقان را نیت در چشم شهود      در همه عالم فدای آن وجود  
 یک وجود آمد ولی صورت هزار      کثرت صورت ندارد اعتبار  
 در متابعت « لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ » ایشان است، نه فلک بر سر ایشان گردان  
 است. آن را که نه این هوا در سراسر است، افسار ابلیس او را افسر است. خلعت  
 عالم برای ایشان قایم است، و صفات ایشان در آینه محبّی و محبوبی و  
 عاشقی و معشوقی، با هر قیامت کبری زوال محبت است. خوش سودایی  
 است سودای عشق. هر که<sup>۲</sup> را این سودا نیست، بی حاصل است. هر که  
 امروز، به دولت عشق، مشرف نگشت، از اسرار انوار الهی محروم شد. فرذا  
 در درجات عارفان و عاشقان راه نیافت، و دست ردّ بر پیشانی او کشند. کار

۱. سورة البقره (۲) آیه ۱۱۵ (م)

۲. ن: کبرا.

۳. ن: هرکرا (همه جا)



هر بوالهوس ناشسته رو نیست که دم عشق زند که « الْعَشْقُ بِحَرِّ الْبَلَاءِ وَ بَدَلِ الْأُرْوَاحِ ». طالبان عافیت که در مضیق پارسایی و خود بینی و خودنمایی و زهد فروشی مانده اند، ایشان را با عشق چه کار؟ مجنون صفتی و وامق نسبی باید که به نام لیلی و عذرا سر باز د. تا کسی جان و مال و جاه خود را فدای دوست نکند، در زمره عاشقان ننویسند، و تا از حيله و تدبیر نه برآید، عشق به او رو نیارد. و تجرید شرط است، عشق به زبان حال می گوید، بیت:

یا دل از خانمان خود برکن      یا تمنای عشق کمتر کن  
تا کونین نبازد، عاشق مولی نباشد. دل بریان و چشم گریان، زینت  
چهره مردان است. گوی میدان عشق، سراسر است. جان و دل تحفه محقر  
است. کونین باختن نشان دلیران است، بی دوست زندگانی در فراق خران  
است « اَوْلَئِكَ كَالْأَنْعَامِ » معتبر است، عاشقی می گوید، رباعی:

من با تو همه نرد خطر خواهم باخت      هر چند همی بری همه خواهم باخت  
تاظن نببری که مختصر خواهم باخت      جز عشق تو هر چه هست در خواهم باخت

ای عزیز! روزی چند که حیات باقی است، و محبوب ساقی است؛ (ن ۲۶) شراب محبت بنوش، و از شوق او بجوش، و شکرانه آن هزار جان بفروش، قال المشایخ: « الْأَشْتِغَالُ بِالْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ وَ كُتُبِهَا وَ مَطَالِعُهَا وَ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ أُمُورٌ مُسْتَحْسَنَةٌ يَخْتَصُّ بِهَا الْعُلَمَاءُ وَ الصُّلَحَاءُ وَ لَكِنَّ شَأْنَ طَالِبِ الْحَقِّ شَأْنَ عَظِيمٍ »، رباعی:

ما را نه مرید و زرد خوان می باید      نی زاهد و نی حافظ قرآن می باید  
آتش زده بی به خانمان می باید      دایم ز فراق، چشم گریان می باید

صوم و صلوة و ذکر تلاوت لازم مبتدیان است، درد چشیدن و بی دوست طپیدن، و قدح های هر فراق نوشیدن، و معنی را در آینه صورت دیدن، و مستغرق مشاهده و دید بودن، کار منتهیان است، ابیات:

گر باغ ازو آگه شلدی، از شاخ تر خون آمدی      گر عقل ازو آگه شدی، از دیده جیحون آمدی

۱. سورة الاعراف (۷) آیه ۱۷۷ (ک).

تا از صفات بشریت و از دایره « ماسوی الله » بیرون نیاید، مسلم کامل  
نگردد ، رباعی:

زین گونه که حال ناپسندیده ماست      حسن رخ او چه لایق دیده ماست  
وصلش که به کیباد و کسری نرسد      سودا است که در دماغ شوریده ماست  
بسی شاهان تاجدار که در هوای عشق از سر تخت و ملک برخاسته اند  
و خاک مذلت عشق بر فرق انداخته اند، و بسی شهسواران که برای جرعه بی  
محبت از مال و جان گذشته ، در تیه حیرت سرگردان و بی سر و سامان  
مانده اند ، مصراع : سر و سامان که دهد بی سر و سامان را ؟  
خوش آن نیک بختی که بخت ، او را رخ نماید ، و دوست در برآید . « وَاللَّهُ  
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ » ، مصراع :  
تا بخت که را بود که را دارد دوست !؟

بیت :

در مقابر خانه رندان با همت در آی      تا ببینی در گدایی ملک سلطان باختن  
عزیزالوجودا ! اگر طالب صادقی ، لوح دل از نقش اغیار بشوی ، و  
آینه محبت را مصفا ساز که نقش زیبایش در نظر آید که عالم سرگردان حسن  
اوست ، مثنوی :

جر نقش و نگار هر چه بینی      از لوح وجود پاک بتراش  
باشد که بینی ای عراقی      در نقش وجود خویش نقاش  
این پاکان از ازل تا ابد مست آمده اند ، سر مست از میخانه الست آمده اند ،  
غزل :

سراندازان چو در خلوت ز موج عشق در شورند

یکی گوهر از آن دریا به هفت اقلام نفروشدند

حجاب ما سوی الله را به یک نعره بر اندازند

چو در میخانه وحدت، شراب بی خودی نوشند

نه در بازیچهٔ دنیا نه در اندیشهٔ عقبی

(ن ۲۷) نه درسودای امروز و نه در افسانهٔ دوشند

به استغنائی حق، خود را کنند از غیر او عریان

و لیکن در صفت طاعت لباس فقر در پوشند

گاه به صفت جلال متجلی شوند، در اندوه و گریه آیند. گاه به صفت

جمال تابنده و درخشنده شوند، گاه خود را در او نبینند و همه او را بینند. گاه

او را نبینند و همه خود را بینند. گاه خود را نبینند، گاه او را در خود بینند. بیت:

گاه با جمله و گه جمله از او می دانند      گاه او جمله و گه جمله در او می بینند

افسوس که شغلای دین و دنیا نمی گذارد که عشق لم یزل، رخت به

صحرای دل نهد، زهی غفلت. خلعت عشق، لایق هر کسی نیست. تاهمای

عشق که سعادت ازلی است، بر سر کدام صاحب دولت نشیند. شخصی که در

مضیق بشریت و هوای نفسانی گرفتار باشد، احوال عاشقان چه داند؟

مصراع:

ای ننگ زنان، حدیث مردان چه کنی؟!

بیت:

نه هر تردامنی را عشق زیبد      نشان عاشقان از دور پیداست.

ای نادان غافل! و ای مفلس بی حاصل، مثنوی:

برگردن تو، هم از تو باری است      این هستی تو عظیم کاری است

گرهیچ ز خود به خود ببری راه      از دوری خود کنندت آگاه

معلوم کنی تو نیک و بد را      دانی که چه دشمنی تو خود را

بساگ همه عمر در جوالی      آگاه نه ای که در چه حالی؟

عشق بازی کار دون همتان و بلهوسان نیست، کار سوختگان و جان

باختگان است. اکنون چه کنی؟ به هر حال قدمی در این راه بنه، و نفسی بزن،

و زمزمه می کن. و یک دم خالی مباش، و دل را به تکلف در حرکت آر. شاید

که دری گشایند ، و لطیفه نمایند ، که بیماری دل به صحت بدل شود ، چنان چه در باب شفا قرآن مجید ناطق است :

« وَ تُنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ » یعنی دل را رنجی و شفایی هست . رنجش از غفلت و هوا پرستی است . پس قرآن نسخهٔ علاج ، و اهل الله طیبیان حاذق . اگر امروز عاجی نخواهی کرد ، کی خواهی کرد ؟ که فرصت عزیز است .  
نسخهٔ بیماری دل :

دوای دل پنج چیز است : ۱- ذکر مدام ۲- و فکر تمام ، ۳- و خدمت اهل الله ، ۴- و تهی داشتن شکم ، ۵- و نماز شب .  
نسخهٔ دیگر : شستن نقوش اغیار است از لوح دل ، تا سلطان عشق در او نزول کند ، بیت :

درد عشق آمد دوای هر دلی      حل نشد بی عشق ، هرگز مشکلی  
نسخهٔ دیگر ، کلید خزاین دل ، توبه است ، مصراع :  
توبه ، صابون جامهٔ جان است

بعد از آن طهارت است ، و طهارت ، شستن اندام است ، و گسستن این دام . سلطان عشق می گوید : « لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ »<sup>۱</sup> . بعد از آن صلوة (ن ۲۸) است . نیتش حضور قلب ، یعنی نفی ما سوی الله . اگر سر<sup>۲</sup> این مرکب داری ، بر مرکب اندیشه سوار شو ، و باجنود طبیعت کارزار نمای ، بیت :

دشمنی کن ، نفس را گردن بزن      گرچه او سالار تو است اندر بدن  
« بسیوف المجاهدة » . سیوف مجاهده این است ، مثنوی :

خنجر خاموشی و شمشیر جوع      نیزیه تنهایی و ترک هُجوع<sup>۳</sup>  
هر که نبود مرد را این سه صلاح      نفس او هرگز نیاید بافلاح  
نفس عبارت از میلان طبیعت به جانب ما سوی است ، و ما سوی مشغولی غیر

۱. سورة بنی اسرائیل یا سورة الأسراء (۱۷) آیه ۸۲ (ک)

۲. سورة الواقعة (۵۶) آیه ۷۹ (ک)

۳. ن : سیر

۴. هُجوع : خفتن ، به خواب رفتن به شب ، خواب (لفت نامه).

است ، بیت :

داند که چگونه شد گرفتار ؟ روزی که رسد سرش به دیوار  
 اگر احیاناً دل را تدارک ننماید ، در اعراض بماند . اعراض عبارت از  
 مشغولی غیر است . و آن اعراض ثمره سلب طاعات و عبادات و اوراد و  
 وظایف و ذکر است که عبادت بدنی است از طالب فوت شود . « لِكُلِّ شَيْءٍ  
 عُقُوبَةٌ ، وَ عُقُوبَةُ الْإِنْسَانِ انْقِطَاعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ » . اگر در این محل به عذر گذشته ،  
 به توبه و استغفار و ترک مالا یعنی تدارک ننماید ، به سلب طاعات جانی  
 کشد و آن ترک فرایض است ، مثل : عشق و محبت و طلب و ذوق و وجد  
 و حال و توکل و تسلیم و رضا و قبول قضا به دلخوشی . پس محبوب بر غفلت  
 این طالب بیاراند . و اگر در این وادی هم به عذر گذشته پیش نیاید ، و از ترک  
 مال و جان و جاه و سری و سروری و حب زن و فرزند و حب سایر ایشان  
 بیرون نیاید ، به عداوت کشد ، از دایره اسلام حقیقی برآید ، و در صفت دیو و  
 دَد با عوام خلائق زندگانی کند . دواى این مشکل است و سخت دشوار « نَعُوذُ  
 بِاللَّهِ مِنْهَا » . باوجود این نومیدی ، شرط نیست ، در این چیزها عمل نماید : اول  
 ترک صحبت اقربان و خویشان که مزاحم اوقات بوند ، و شغلی و صنعتی که  
 دارد از آن بیزار شود که به شومیت همین چیزها از حق مانده است ، مثنوی :

تسیغ بفکن مرگ خودکن اختیار	درحریم دوست گس خواهی تو بار
الوداع با اهل بیت خود بگوی	دست از ناموس ننگینت بشوی
حیف می دانم که مانی زیر بار	پیش دلبر از خیالت شرمسار
« أَكْرِمُوا الضَّيْفَ » مگر نشینده ای ؟	یا مگر از فکر خود رنجیده ای ؟
چیست کفرت؟ گویمت از خود برآی	خانمان خویش را زن پشت پای !

نسخه دیگر : دیگر آن که سایه خورشید سواران طلب کند ، چنان چه

صاحب اسرار شیخ نظامی گنجه یی می فرماید (ن ۲۹)، بیت :

۱. ن : چه گونه

۲. مالا یعنی : آن چه مراد ندارد کسی از او ، بی معنی و بی نتیجه ، بی فایده و بیهوده ( لغت نامه ) .

۳. نظامی گنجه یی (= گنجه ای = گنجوی) - حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی ابن مؤید

سایه خورشید سواران طلب      رنج خود و رحمت یاران طلب  
خورشید سواران، صاحب‌دلان رحمت، یاران حواس را در ریاضت  
داشتن، عبارت از تجرید و تفرید است، چون در این شغل مداومت نماید،  
شاید که از گرداب غفلت و تیه ضلالت برآید، و هدایت رخ نماید.

بدان که هر یکی را تجلی بر اندازه محبت و معرفت او باشد. «إِنَّ اللَّهَ  
يَتَجَلَّى عَلَى الْعِبَادِ عَلَى قَدْرِ مَعْرِفَتِهِمْ». و فردا نیز همین حکم است که نور  
روحانی بر حسب معرفت در هر رنگی بنماید، مثنوی:

هر خیالی کت بُود اندر بدن      روز محشر، صورتی خواهد شدن  
هر که او امروز دل بینا نشد      ماند سنگ تیره و مینا نشد  
جوهرش در سنگ و پا در گل بماند      دست بر سر قصه اش مشکل بماند

چون در معرفت ناقص گشت، صورت او نیز نقصان به هم رساند، و  
حشر جسم به صور اعمال در قبح و حسن ظاهر گردد. کژدم و مارجهنم،  
عبارت از آن است. طالب را باید که چندان کار کند که سیرش یا در آگاه باطنی  
افتد که حواس باطن اند. عقل و دل و ضمیر و سر خفی و روح خفی، چون به  
نور دل پیوندد حجاب برخیزد<sup>۱</sup>. و حجاب اعظم چهار است: ۱- شغل دنیا،  
۲- و نفس، ۳- و شیطان ۴- و صحبت عوام. سر رشته این هر چهار بند از  
اندیشه و تدبیر پیوسته است. مثنوی:

هم از تو ترا هزار دام است      تا آینه تو خود کدام است  
نفس توبه هر صفت که دارد      صد آینه پیش رویت آرد  
هر آینه در محل نوری      از بهر تو آن ترا غروری  
آن آینه طلب که مطلق      چندان که نگه کنی بود حق  
سر بر قدم و قدم به سر نه      آن گه ز همه قدم به در نه  
بی نام و نشان شو و نشان کن      بی کام و زیان شو و بیان کن  
تو جام جهان نمای خویشی      از هر چه قیاس تست بیشی

نظامی (۵۳۰-۶۱۴ هـ.ق)

۱. ن: پیوند حجاب برخازد

حق را به درون تست کاری      بیرون نگر از دریچه باری  
دل چون در توبه یافت مفتوح      بردش به طواف کعبه روح  
چون قبله دل جمال جان شد      رویت به سرای جاودان شد

عزیز الوجودا! دل یگانه و فریفته حق است، و پادشاه عالم است و جوارح، رعیت او. این بی خبران، خبر ندارند. از معیت او سزایان<sup>۱</sup> تصرف در همه عالم است. لیکن توبه خودی، از او آگاه نه ای، به شرطی که ضمیر معیت او راجع به حق داری. او پادشاه باشد، و جوارح، رعیتی (ن ۳۰) قبول کنند، و الا نه. غافل و بی آگاه باشد. ودلی که غافل و بی آگاه باشد، تصرف نفس برو باشد، و جوارح، رعیت نفس. جهد کن تا به سلطان دل برسی، مثنوی:

تفسیده ترا ز تشنگی حلق      طوفان تو کرد عالمی غرق  
دریا همه در سفینه تست      این جمله میان سینه تست  
« وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفْلا تُبْصِرُونَ »<sup>۲</sup>، مثنوی:

ره رو که ز خود پیاده گردد      آن گه ره دین گشاده گردد  
علمت ز عمل چه بی نصیب است      اسلام به شهر تو غریب است  
دییچه دین که حرف دال است      بر رفتن این طریق دال است  
بی شک برسی چو غیر شد دور      از پای یقین به نزد آن نور  
دین معرفت حق است فُشدار      انکار مکن که نیست انکار  
تحقیق طلب که دین تقلید      شرک است به نزد اهل توحید  
از دین خدا شنو نصیحت      تا خود نشوی ز خود نصیحت  
این مرتبه را چو در خور آیی      می دان که تو نیز مقتدایی

« الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ »<sup>۳</sup> اینجا جمال نماید.

عزیز الوجودا! تا توانی معرفت خدایی مهیا کن که معرفت در دنیا، «لقاء الله» است در آخرت. و هر که امروز با معرفت است، فردا با رویت

۱. سزایان: رفتن چیزی در اجزای چیزی، همه شب راه رفتن (لغت نامه).

۲. سورة الذاریات (۵۱) آیه ۲۱ (ک)

۳. سورة المائدة (۵) آیه ۳ (م)

است. در کلام خبر می دهد: «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى»<sup>۱</sup>. کلام دیگر وارد است: «لِأَنَّكَ لَمْ تَعْرِفْنِي فِي دَارِ الدُّنْيَا» یعنی تو مرا در دنیا نشناختی پس در آخرت چگونه شناسی؟ این سخن خود در دنیا که داند الا محرمان انس الوهیت که از اوصاف بشریت به اوصاف الوهیت رسیده اند و می گویند، بیت:

در عشق حدیث آدم و حوا نیست      ای هر که ز آدم است او از مانیست  
[هفت شهر عشق]:

کمترین درجات عاشقان، ترک مال و جان است در هفت اطوار دل.  
کلام صاحب اسرار سلطان طریقت و مسند آرای حقیقت مولوی روم<sup>۱</sup> - قدس  
الله سره - وارد است، بیت:

هفت شهر عشق را عطا رگشت      ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم  
شهر اول: عشق مسکن و مأوای حیوانات است. نتایج این صفات،  
مرتبه سباع و وحوش است: خوردن و خسبیدن و لمس کردن و شهوت راندن  
و خشم و غضب و حقد و حسد و بخل و مردم آزاری، سوای این سر رشته این  
صفت ها به هزار تدبیر دانسته است.

شهر ثانی: (ن ۳۱) هم مأوای انسانی و هم مأوای حیوانی، مثنوی:  
نصف او انسان و نصفش گاو و خر      گوی برده هر زمان از یک دگر  
جای حیوانات و مأوای وسیع      کاندرو گنجد شریف و هم وضع  
طالب را باید که این شهرها را تاراج نماید، و از صفات بهیمی تبرا کند،  
و تبدیل اخلاق به هم رساند، و الا هلاکت بیند، بیت:

ترا تا نفس کافر در کمین است      کجا تو وارسی آنجا که دین است؟!  
طالبان صادق، از دست نفس و این شهرها خون ها خورده اند، و  
جان ها کننده اند، تا ازین صفت و از این شهرهای نفسانی عبور نموده اند، بیت:

۱. سوره الاسراء (۱۷) آیه ۷۲ (ک)

۲. مولوی رومی بلخی (جلال الدین محمد فرزند سلطان العلماء محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاء الدین (۶۰۴ - ۶۷۲ هـ ق) مدقون در قونیه (ترکیه).



ز هول دین همه شیران ره را محاسن ها به خون دل خضاب است

تو که در نفس خود زیون باشی عارف کردگار چون باشی؟!

چون کنی تسخیر، اقلیم بدن وارهسی ز آرایش ارکان تن  
پس قواها جمله عزم ره کنند از تغلب دست ها کوتاه کنند  
بعد از آن به تسخیر شهر سیوم، که سرحد خطه دل است، متوجه شود.  
لشکر کدورت ها و وسواس را بشکنند، بیت:

پادشاه نفس را در غل کشد بر رخ مدخل، خطی از ذل کشد  
و سرداران لشکر او، طمع و حرص و طول امل و حقد و حسد و کینه و کبر و  
بخل، و باسپه سالار او که در مقدور تنگ آوردن است و به قضا و به رضاش نا  
آمدن است، این ها را بانفس مقید سازد، و یا مطیع و منقاد گرداند، یا به این  
بیت عمل نماید، بیت:

جمله را پیدا کنند گردن زند مدعی از ترس آن کسی دم زنند  
نیز امام خاقانی 'اشارات این مقام کرده است، بیت:

مسلمانی کنی دعوی، نخست این دیوانسی را بکش، یابندکن، یابوکار فرما، یا برون رانش  
و شهرستان های سگ و خوگ و خرس و کفتار و سباع و وحوش از هر  
صنعتی که در سرحد ملک دل آباد شده اند، ویران کند، و تاراج نماید. به قول  
مولوی روم - قدس سره - مثنوی:

در درون هر یکی صد خوگ هست خوگ باید کشت یا ز نار بست  
توجه دانی تا در این گلخن ترا چه پلیدی هاست چه گلشن ترا  
مارو کژدم با تو زیر پرده اند خفته اند و راه دل گم کرده اند  
شهرستان چهارم، مسکن خوف و رجاست و مأوای بیگانه و آشنا  
است، و مسکن دیو و فرشته است. انسان و شیطان، خیر و شر، ظلمت و نور،  
آفتاب و سایه، شخص و پیرایه، لیل و نهار، (ن ۳۲) یار و اغیار، شک و یقین،

۱. خاقانی شروانی (افضل الدین بدیل (ابراهیم) بن نجیب الدین علی شروانی ملقب به حسان العجم (۵۲۰ - ۵۸۲ هـ ق یا ۵۹۵ هـ ق).

کفر و ایمان، طاعت و عصیان، خرابات و مناجات، دیر و کعبه، مقید و مطلق، واجب و ممکن، «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ» عبارت از این است. این نیز باعث تفرقه و سرچشمه اغیار است. از این هم عبور نماید، و در این شهرها اقامت ننماید و یقین داند، رباعی:

یار است که می نماید اغیار      اغیار تو عین وهم و پندار  
کثرت سوی وحدت است راجع      صد بار اگر کنی تو تکرار  
شهرستان پنجم، عبارت از مصر جامع است و دارالملک دن،  
مثنوی:

آید پس از این منازل      دروازه نفس و قلعه دل  
ملک و ملکوت و عالم اینجاست      شاهنشاه روح اعظم اینجاست  
بر پایه تخت احترامش      دستور یگانه، عقل نامش  
طالب صادق را، چون فتح این قلعه و تسخیر آن شهر میسر آید، از بند ناسوت برآید و ملکوت رُخ نماید، بیت:

اینجا برهد ز بند ناسوت      شهباز شود به فرّ لاهوت  
در این شهر خلیفه روح اعظم و دستور با دانش عقل معاد است،  
مثنوی:

چون شود سُکّان این عالم مطیع      نقش ها پیدا شود هر دم بدیع  
چون شود در این صفت او مردکار      گرده آن گه لایق دیدار  
در این شهر و در این ملک ننگجد و سیر نماید و اقامت نگیرد و سرمه «مَا زَاغَ الْبَصَرُ» در چشم کشد که اینجا طالب را اقسام حور و دلبر و نقش های حق پیکر دلکش و عجب تر می نماید و او را می ربایند. طالب تصور می کند که سیر منقطع شد و به زبان حال گوید، بیت:

این است نهایت طریقت      این است خلاصه حقیقت  
غلط گاه مردان است در هرچه نگاه می کند، جلوه معشوق را می بیند،

۱-سورة الرحمن (۵۵) آیه ۱۹ (م)

۲. ن. نشوید

۳. سورة النجم (۵۳) آیه ۱۷ (ک).

مثنوی:

هر زمان در قید وصف دیگر است  
هر طرف کاندازد آن عاشق نظر  
نقش های بوالعجب در وی پدید  
گم شود اندر تجلی های ذات  
گم شود چون قطره در بحر محیط  
صد هزاران جان در این وادی نثار  
از سوی حق جانبش دایم در است  
از صفت برگشته بیند بام و در  
هر تجلی باشد از دیگر مزید  
یابد از کثرت در آن وحدت نجات  
نه مرکب ماند از وی نه بسیط  
کس از این وادی نیاید بر کنار  
از صد هزار یکی و از بسیار اندکی  
از این شهر پر نمایش عبور می کنند .  
شهرستان ششم ، که شهر (ن ۳۳) اسما و صفات است می رسند به  
دستیاری مرشد کامل و پیر حاذق . اینجا طالب ، گاه در اسما متلذذ می شود و  
گاه در صفات محو می گردد ، مثنوی .

قطره سان گم می شود در بحر ذات  
باز بهر حکمتش جانی دهند  
گه فنای مطلق و گاهی بقا  
شهرستان هفتم ، شهر سیر است ، و مأوای سلطان عشق . اینجا  
اضافات عاشقی و معشوقی منقطع ، مثنوی :

یک وجود آمد ولی صورت هزار  
سیر این از گفت و گو بالاتر است  
باز یابد سیر وحدت را عیان  
چون شود هستیش جمله پای مال  
گوید این آیا منم یا دلبر است  
گاه گاه از ذوق آن عالی مقام  
چون که در خود هیچ از هستی نیافت  
خوش وصالی کاندرو واصل گم است  
آتشین پروانه بی جان و تن  
ز آتش او را کرده آتش همچو خود  
در چه پیچم این سخن را در لباس  
کثرت صورت ندارد اعتبار  
فهم مردم اندر رسواتر است  
لیک او پیدا نه مطلق در میان  
محو گردد در شعاعات جمال  
از تحیر پای شناسد ز دست  
لاف سبحانیش ظاهر در کلام  
رایت صورت « انالحق » بر فراشت  
حالتی در پیش جان و دل گم است  
دیده در آتش وصال خویشین  
چند گویم کاین ندارد حد و عد  
یا گشایم راه تمثیل و قیاس

چون نیاید وصف او درگفت و گو  
 حال<sup>۱</sup> او باخویش دایم در وصال  
 از سوی خود هر طرف بگشاده در  
 یک طرف معشوق و جای عاشقی  
 هر کجا نامی بر آورده دگر  
 عالمی افکنده در غوغای خویش  
 درمیان آینه باعزّ و ناز  
 ای خود پرست او باش ، این است حقیقت نقش و نقّاش ، باقی و سوسه  
 را از لوح وجود تراش ، مثنوی :

مدّتی می زن سرت بر آستان  
 زاد ره کن از جگر وزاشک آب  
 عزیزی گفته است ، بیت :

شب رفت ، حدیث ما به پایان نرسید  
 عزیزی دیگر گفته است ، بیت :

او علم نمی شنید لب بریستم  
 نکات : عبادت الهی صد جزو است ، نود و نه ترک صحبت نااهل ،  
 و یک جزو اخلاص ، و اخلاص تبرا کردن است از ماسوی ، بیت :

هر که جز حق بسوز و غارت کن  
 نکات : حصن حصین نگاه داشتن دل است از جانب غیر ، و مغز  
 عبادت ترک تدبیر و اندیشه ، مثنوی :

ای برادر تو همین اندیشه ای  
 گر گل است اندیشه تو گلشنی  
 نکات : توکل ، کل را گذاشتن است ، و اندیشه فردا ناکردن ، خود را  
 عین خود دانستن است ، رباعی :

مادام که در تفرقه سیر است ترا  
 در هر نظری صورت غیر است ترا

۱. در اصل: «حاصل» آمده، «حال» در معنی و مفهوم درست است.

چون چشم تو بر جمال وحدت افتاد در کعبه و دیر جمله خیر است ترا  
نکات : محبت که دل رابه خدای بسته داری، و غیر او را در نظر نیاری،  
و تخم معرفت در زمین دل بکاری، و در همه حال از خدا شرم داری، و اشک  
ندامت از دیده حق بین بیاری، و یک جان چه که بلکه هزار جان گرامی به  
شکرانه آن سپاری، رباعی :

ای آن که به قبله بتان روست ترا بر مغز چرا حجاب شد پوست ترا  
دل در غم این و آن نه نیکوست ترا یک دل داری بس است یک دوست ترا  
تسلیم، علامتی است مشتق از چند صفت. رجا، حسن ظاهر اوست.  
و خوف، شمع باطن او. و قبول بلا به رضا، و دلخوشی اطوار او. و جلوه  
دیدار، اسرار او. رباعی :

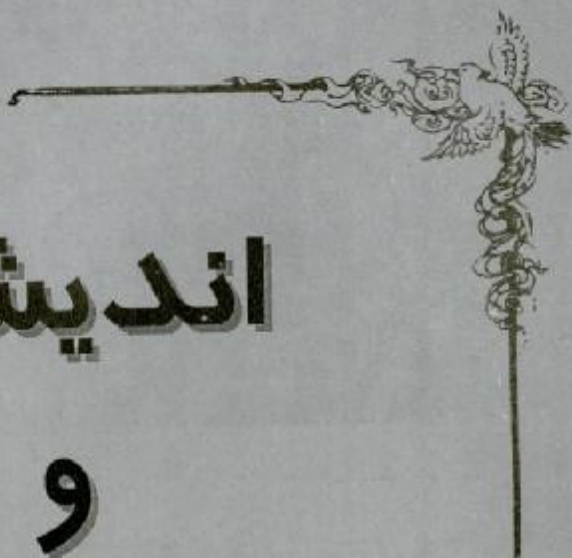
تو چون گویی در این میدان بیندیش کجا خواهی رسید از کوشش خویش  
برو تسلیم چو گمان شو زمانی مگر یابی ز حال خود نشانی  
رضا، با بلای هر دو عالم ساختن است، و اندیشه نیک و بد گذاشتن است،  
و خود را در کفر و اسلام یکسان داشتن، و علم خوشدلی افراختن است.  
نسبت به آب دارد که در هر رنگی در آید، و هیچ تفاوت صور و معنی در او  
پیدا نیاید، و در هر مقامی که باشد، ما فوق آن، متصور ننماید، بل نهنگی  
است که مظهر خیر و شر و کفر و ایمان و نیک و بد، غذای اوست. اگر در مقام  
مناجات دارند، به سوی کعبه رو آرد، و اگر از اهل خرابات شمارند، منت به  
جان نگارد، رباعی :

رضا به عشق کدام است و اختیار کدام چه دل به عشق دهم دل کدام و یار کدام ؟  
در این کمنده که صد سر ز حلقه می ریزد بهار کشته چه و قیمت شکار کدام  
این چند کلمه حسب الاشارات نواب معلی القاب خان دوران - غفر الله  
ذنوبه - در اسؤله خلوت در انجمن، سفر در وطن، هوش در دم، نظر بر قدم،  
نوشته شد در ملک ادیسه شهرکتک، کهترین اهل الله محمد قاسم نامه سیاه. نام  
این اجزاء میکنده محبت نهاده شد. تحریر فی التاریخ غره ذی الحجه سنه  
۱۰۷۷ [هق].

\*\*\*\*\*

عشق است ما بر خواهد بود جویند و عشق بی و تو  
 نزد ایزد است اسکارا کرد ای هر که نه عاشق است ز تو  
 منقسم بر قسم است قسم اول تصویره انسا  
 اندازت و معانی عالی خطاب در حق ایشان اولتک  
 کانه لغایم انهمه اصل سبب است بر آن اولتک  
 بصورت و حقیقت انسان خطاب و اعدا و صفا  
 نبی دم و حملنا حقه فی البر و البحر و تحت قیامین  
 روحی و ایدنا نوره بر فرج القدس عز و جلاله  
 اول امر و زور در حجاب معرفت فردا با رویت باشد  
 دوم امر و زور در عبادت معرفت فردا با رویت در جهان  
 در بهشت باشد آن اکبر اذ کفی بحجم مقام این طایفه ثالث  
 در حمایت عزت الهی باشند نعمت ایشان اولیا تحت  
 قیامی لا یعلمهم غیره عبارت از حقیقت ایشان قاهر  
 انهم خلق ناقص حق متعالی ایشان چنین با و میکند مسلامه کلا  
 الیسین و لو کلهما خلقت اللوین قل انکم منکم

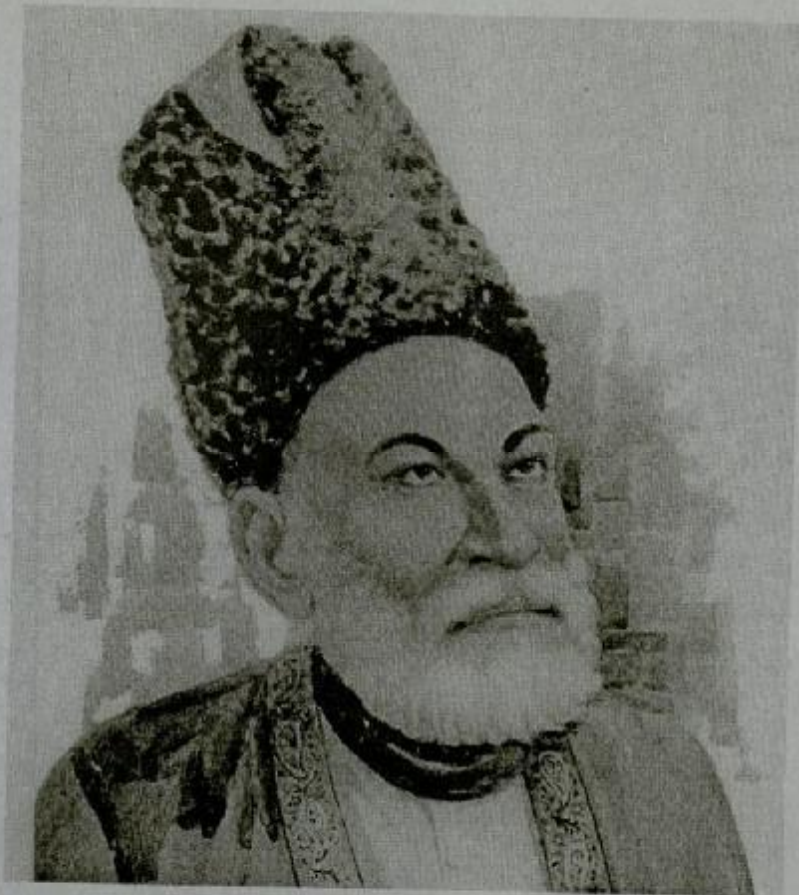
الباسین



**اندیشه**

**و**

**اندیشه مندان**



اشاره

میرزا اسدالله خان غالب، نویسنده و شاعر و محقق مسلمان هندی (۱۷۹۷م- ۱۸۶۹م) از شاعران گرانمایه و پارسی‌گوی دوران حکومت مغول در شبه‌قاره هند می‌باشد. او پیشرو سبک نو در شعر اردو و ملقب به پدر شعر اردوست؛ اما اشعار فارسی و عشق او به این زبان بحدی بود که به اشعار فارسی خود مباحثات می‌کرد. به بهانه دو یستمین سالگرد تولد این شاعر بزرگ، به بررسی شعر و کلام او می‌پردازیم.



## تأثیر بیدل بر غالب

تی.اس.الیت می نویسد: «گویندگان بد، تقلید می کنند و گویندگان خوب، سرقت می کنند.» منظور الیت شاید این بوده که هیچ شاعری نمی تواند ادعا کند که او همه مطالب تازه را ارائه کرده است. برآستی هر شاعر بعدی نمی تواند قدم به عرصه شاعری بگذارد تا وقتی که سخنان گویندگان قبلی اش را باکمال دقت و ژرفا مورد مطالعه قرار ندهد. غالب خودش در یکی از نامه های فارسی به یکی از دوستان خود توصیه به این امر می کند:

« از ریخته گویان میر و میرزا و از زمره پارسی گویان کلام صائب و عرفی و نظیری و حزین در نظر داشته باشند... همه کوشش در آن بود که جوهر لفظ را بشناسند و فروغ معنی را بنگرند و سره را از ناسره جدا کنند.»<sup>۱</sup>

البته برای رسیدن از تقلید به تحقیق و از پیروی به اصالت، شاعر بر اساس هوش و استعداد طبیعی خود، نیاز به زمان دراز یا کوتاه دارد. غالب خودش پس از ریاضتهای ده ساله، به منزل مقصود رسیده و هم چنین بیدل پس از تمرین های نوزده ساله و لا ینقطع توانسته به هدف خود برسد.

غالب در همه آثار منشور و منظوم خود سخن از گویندگانی به میان آورده است که تحت تأثیر سخنان دلنشین شان قرار گرفته یا از آنها پیروی کرده، چنانکه در تقریظی که در آخر کلیات غالب قرار دارد، می نویسد:

۱. مجله سخن، دوره ۲۶، شماره ۵، ص ۶.  
۲. کلیات نثر غالب، چاپ نولکشور، ص ۲۳۲.

« هر چند منش که یزدانی. سروش است ، در سرآغاز نیز پسندیده گوی و گزیده جوی بود. اما پیشتر از فراخ روی پی جاده ناشناسان برداشتی و کژی رفتار آنان را لغزش مستانه انگاشتی تا هم در آن تکاپوی پیشخرامان را به خجستگی ارزش همقدمی که در من یافتند ، مهر بجنبید و دل از آزرم بدرد آمد . اندوه آوارگی من خوردند و آموزگاران در من نگر بستند. شیخ علی حزین بخنده زیر لبی بی راه رویهای مرا در نظرم جلوه گر ساخت و زهر نگاه طالب آملی و برق چشم عرفی شیرازی ماده آن هرزه جنبش های ناروا در پای ره پیمای من بسوخت . ظهوری بسرگرمی گیرائی نفس حرزی بیازوی و توشه برکمربست و نظیری لاابالی خرام بهنچار خاصه خودم بچالش آورد و اکنون به یمن فره پرورش آموختگی این گروه فرشته شکوه کلک رفاص من به خرامش تذرو است و به رامش موسیقار، به جلوه طاوس است و به پرواز عنقا.»<sup>۱</sup>

اینجا سخن از حزین لاهیجی ، طالب آملی ، عرفی شیرازی ، نظیری نیشاپوری و ظهوری ترشیزی به میان آورده و تاثیر سخنان شان را اعتراف نموده است که تا چه اندازه ویژگیهای شعری و خصوصیات کلام آنها ، او را تحت تاثیر فراوان قرار داده است. در مثنوی «باد مخالف» به طور مشروح این حقیقت را بیان کرده است:

ای تماشایان ژرف نگاه	هان بگوئید حسبه لله
که چنان از حزین به پیچم سر	آن بجاد و دمی به دهر سحر
دل دهد کز اسیر برگردم	زان نو آئین سفیر برگردم
دامن از کف کنم چگونه رها	طالب و عرفی و نظیری را
خاصه روح و روان معنی را	آن ظهوری جهان معنی را
آنکه از سرفرازی قلمش	آسمان ساست پرچم علمش
طرز اندیشه آفریده اوست	در تن لفظ جان دمیده اوست
پشت معنی قوی ز پهلویش	خامه را فریبی ز بازویش

۱. کلیات فارسی غالب ، نولکشور، ص ۵۵۴.

طرز تحریر را نوی از وی صفحه ارتنگ معنوی از وی<sup>۱</sup>  
غالب عقیده داشت که فارسی زبان مخصوص ایرانیان است پس باید به  
سخنان ایشان استناد کرد:

کاین زبان خاص اهل ایرانست مشکل ما و سهل ایرانست<sup>۲</sup>  
این امر شگفت آور است که هنگام انتقاد شدید سخنان فارسی گویان  
هندی نژاد، غالب از یاد می برد که او خودش گوینده فارسی گوی هندی است.  
ولو که به گفته خودش زاده هند و پارسی زبان است.<sup>۳</sup>

بهر حال کسانی که طرفداران غنی کشمیری، ناصر علی سرهندی  
و عبدالقادر بیدل و شاعران دیگر هندی نژاد و شیفته سخنان ایشان هستند،  
این دیدگاههای غالب را به شاعرانه بودن کلامش تعبیر می کنند.

علی رغم لحن شدید غالب در انتقاد، واقعیتی که نمی توان از آن انکار  
کرد آنست که غالب تا اندازه زیادی تحت تأثیر سخنان دلاویز بیدل قرار  
داشت؛ نکته ای که نگارنده تلاش دارد در این مقاله به آن پردازد.

در این امر که غالب تحت تأثیر بیدل قرار گرفته، بیانات او در موارد  
مختلف ضد یکدیگر است. در پایان تقریظ بر کلیات خود، چنانکه گذشت،  
غالب برای فارسی گویان هندی نژاد مثل ناصر علی و بیدل و غیره تعبیر  
«جاده ناشناسان» بکار برده و شیوه شان را «لغزش مستانه» نامیده است که  
حتما طنزی است بر آنها. حال آنکه واقعیت آنست که او هم در شعر اردو و  
هم در شعر فارسی از بیدل پیروی کرده و سلسله اش تا آخر حیات ادامه یافته  
است و اعتراف غالب به پیروی از بیدل و تأثیر فوق العاده اش در شعر اردو  
بقرار زیر است:

آهنگ اسد مین نھین جو نغمه بیدل عالم همه افسانه ما دارد و ما هیچ  
اسد هو جا سخن نہ طرح باغ تازہ دالی ہ مجھ رنگ بہار ایجادی بیدل پسند آیا

۱. همان، ص ۱۰۱.

۲. همان، ص ۱۰۲.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۴۷۶.

مطرب دل نـ مر- تار نفس سـ غالب ساز پررشته پی نغمه بیدل باندها  
 مجه راه سخن مین خوف گمنامی نهین بیدل عصای خضر صحرای سخن هـ خامه بیدل کا  
 هـ خامه فیض بیعت بیدل ز کف اسد یک نیستان قلمرو اعجاز هـ مجه  
 بعلاوه، از مطالعه « غالب کـ خطوط » مرتبه خلیق انجم (در هر چهار  
 جلد) چنین بر می آید که غالب در حدود شانزده جا شعری یا مصرعی از  
 بیدل نقل کرده است.

این اشعار همراه با بیانات غالب به قید سن نوشته می شوند تا بتوان  
 نتیجه گیری کرد که در مورد پیروی خود از بیدل، او در سراسر زندگی، با چه  
 نشیب و فرازهای فکری روبرو شده بود.

لازم بذکر است که بر طبق بیان گذشته، غالب تا بیست و پنج سالگی  
 یعنی تا به سال ۱۸۲۲م از بیدل پیروی می کرد.  
 در زیر موارد مهمی ذکر می گردد.

۱- در سال ۱۸۱۸م وقتی غالب که در کلکته مثنوی «باد مخالف» را به سلك  
 نظم کشید، در آن از بیدل با تعبیرهایی مثل «محیط بی ساحل»، «قلزم فیض»،  
 «صاحب جاه و دستگاه» و «غیر نادان» یاد کرده:

همچنان آن محیط بی ساحل قلزم فیض میرزا بیدل  
 گرچه بیدل ز اهل ایران نیست لیک همچو قتیل نادان نیست  
 صاحب جاه و دستگاهی بود مرورا ز تن نمد کلاهی بود  
 پس از آن شعری از بیدل به عنوان شهادت برای درستی واژه «زده» نقل  
 کرده است که بقرار زیر است:

عاشقی، بیدلی، جنون زده‌ای قدح آرزو بسخون زده‌ای<sup>۱</sup>

۲. در سال ۱۸۵۴م می نویسد: " (ترجمه فارسی: کیست از تقدیر کنندگان از  
 من که بر او افتخار کنم. بگفته رفت گوهر که بفهمد او غلام من است و هر که  
 نفهمد من غلام اویم):

۱. همان، ص ۹۹-۹۸.

زندگی برگردتم افتاد بیدل چاره نیست چاره باید زیستن ناچار باید زیستن<sup>۱</sup>  
۳. در اکتبر ۱۸۵۸م می نویسد: (ترجمه فارسی: ای آقا! سستی را راه مده، با  
عجله کار را انجام ده.)

ای ز فرصت بیخبر! در هر چه باشی زود باش<sup>۲</sup>

۴. در سال ۱۸۵۹م می نویسد: (ترجمه فارسی: بیدل، ناصر علی و غنیمت ..  
فارسی شان چه جوراست؟ سخنانشان چه رابطه با لذت و شیوه دلاویز  
سخنان ایرانیان دارد؟)<sup>۳</sup>

۵. در سال ۱۸۶۰م می نویسد: - (این مصرع میرزا عبد القادر بیدل گوئی از  
زبان من است) - (ترجمه فارسی:

عالم همه افسانه ما دارد و ما هیچ)<sup>۴</sup>

و بسیاری مثالهای دیگر در این رابطه وجود دارند که می توان به کلیات فارسی  
غالب به اردو یا فارسی مراجعه نمود. بدین ترتیب بنظر می رسد که بیانات  
غالب در مورد بیدل باهم تناقضی فاحش دارد و در عین حال نقل شعری یا  
مصرعی از سخنان بیدل به مناسبات گوناگون یا ارائه آن به طور شهادت و  
سند، برای کسانی که می خواهند سخنان غالب و بیدل هر دو را مورد بررسی و  
مقایسه قرار دهند، موجب افزایش حیرانی و سرگستگی و کشمکشهای ذهنی  
می شود. بنابراین می توان گفت که نقشهای عمیق سخنان بیدل که در ژرفای  
ذهن و فکر غالب نفوذ کرده بودند با همه تلاشهای پیگیر برای به کنار گذاردن  
آنها، او نتوانست خودش را از چنگ بیدل رها کند. و «رنگ بهار ایجادی بیدل»  
رابر «جاده ناشناسی و کج رفتاری او» اولویت داد... دکتر اقبال درست  
می نویسد:

«نفوذ بیدل در آثار غالب هنوز در خور تعمق و تحقیق بیشتر است.»<sup>۵</sup>

۱. غالب که خطوات، ج ۳، ص ۱۵۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۰۸.

۳. همان، ج ۲، ص ۵۹۴.

۴. همان، ج ۲، ص ۶۱۰.

۵. محمد ریاض، اقبال لاهوری دیگری شعرای فارسی گوئی، مرکز تحقیقات، ص ۱۲۴.

در جائی دیگر هم همین نتیجه آمده است :

« ولو که غالب در شعرگوئی پیروی از شیوه بیدل و دیگران را ترک گفته بود و درین زمینه انحراف از شیوه و سبک فارسی زبانان هیچگاه روا نمی داشت باز هم رنگ بیدل در افکار و اندیشه هایش تا زمان دراز پابرجا ماند. »<sup>۱</sup>

خلیفه عبدالحکیم می نویسد :

« حتی دیوان چاپی او که منتخبی است از سخنان او، عاری از رنگ بیدل نیست » و می افزاید :

« سخنان فارسی غالب نسبت به کلام اردوی او روشن تر هستند ولو که در بعضی جاها رنگ بیدل بچشم می خورد. »<sup>۲</sup>

نیاز فتحپوری نویسنده معروف زبان اردو اظهار می دهد:

« سخن گو و سخن فهم تر از غالب چه کسی می تواند شود ولی در پیروی از بیدل ریخته گفتن (شعر اردو گفتن) برایش خیلی دشوار شد تا آن درجه که آنرا با قیامت برابر می کرد. اما چون فارسی دانی غالب خیلی پیشرفته بود لذا در آن در بیشتر موارد از چراغ بیدل کسب روشنائی کرده و تا اندازه زیادی در آن توفیق یافته است. »<sup>۳</sup>

عقائد و آرای دانشمندان برجسته و معروفی را که سالها سخنان غالب و بیدل و... را با کمال دقت مورد بحث و بررسی قرار داده اند، نباید با نگاه سطحی نگریست و جای تأمل فراوان دارد.

بهر حال پس از بررسی دقیق و مقایسه ای اشعار بیدل و غالب چنین به نظر می رسد که در بعضی جاها غالب ترجمه منظوم کلام بیدل را به شیوه ای بسیار دلآویز آورده است. همچنین در بعضی جا چنین بنظر می رسد که فکر و اندیشه بیدل را در کوره ذوق قریحه خود گذاخته با تاثرات دیگر مخلوط کرده

۱. یادگار غالب، اله آباد، ص ۱۹۶.

۲. خلیفه عبدالحکیم، افکار غالب، دهلی، ص ۸-۶.

۳. مجله نگار، مارچ ۱۹۳۶ م.

عنصری جدید آفریده است. آنگاه بیان غالب که

آهنگ اسد مین نهین جو نغمه بیدل عالم همه افسانه ما دارد و ما هیچ کاملاً مبتنی بر واقعیت است و بیان شاعرانه‌ای نیست.

جهان را جلوه گاه زیبایی از نیروی آفرینش خدا قرار دادن از جمله مطالبی است که هم بیدل و هم غالب آنرا بیان کرده‌اند. اما بیدل به جمله اثباتی بیان کرده است که شش جهت نشان‌دهنده شوخی اظهار اوست در صورتیکه غالب آنرا به شیوه استفهام بیان کرده است که این نقوشی که در پیرامون ماست نمایانگر شوخی اظهار کیست؟ و لطف و لذتی که ازین شیوه به دست می‌آید همانند سبک کلام خداوند است که می‌فرماید:

“افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت؟ والى السماء كيف رفعت؟” (ترجمه: آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به سوی آسمان که چسانش برافراشته‌اند؟)

این مثال است و چه بسا شعرهاییست که تنها بر اساس شیوه دلکش و جذاب نزد خوانندگان از ارزش بسیار برخوردار است.

در شعرهای فارسی غالب نیز استقبال وی از بیدل کاملاً آشکار است:

بیدل: طریق عشق دشوار است ز آئین خودبگذر

حریف کفر نتوان شدن باری مسلمان شو

غالب: دولت به غلط نبود از سعی پشیمان شو

کافر نتوانی شد ناچار مسلمان شو

بیدل: لب فروماندیم تا رفع دوئی انشاکنیم

درمیان ما وتو، ما و تو حایل می‌شود

غالب: ما همان عین خودیم اما خود از وهم دوئی

درمیان ما و غالب، ما و غالب حایلیم

بیدل: ناله ای داریم و محو پرده گوش خودیم

شوق ما را بر کسی دیگر دماغ عرض نیست

۱. قرآن کریم، سوره ۸۸، آیات مبارکه ۱۷ و ۱۸.

غالب : زحمت احباب توان داد غالب پیش ازین

هرچه می گوئیم بهر خویش می گوئیم ما

بیدل : مگو کعبه از صاحب دیر نیست

بدیر و حرم سجده بر غیرت نیست

غالب : مقصود ما ز دیر و حرم جز حبیب نیست

هر جا کنیم سجده بدان آستان رسد

درمطلع های غزلهای ردیف الف، پیروی غالب از غزلهای بیدل و

استقبال او از بحرهای بیدل کاملاً آشکار است و هم افکار و اندیشه هایی که در آن بیان شده با هم شباهت بسیار دارند.

غالب : نمی بینیم در عالم نشاطی کا سمان ما را

چو نور از چشم نابینا ز ساغر رفت صهبا را

بیدل: گذشت از چرخ و بگرفت آبله چشم ترما را

هوایت تا کجا از پانشاند ناله ما را

غالب : پس از کشتن بخوابم دید، نازم بدگمانی را

بخود پیچد که می می دی غلط کردم فلانی را

بیدل : اثر دور است ازین یاران حقوق آشنائی را

سروگردن مگر ظاهر کند درد جدائی را

غالب : پس از عمریکه فرسودم بمشق پارسایها

گداگفت و بمن تن در نداد از خود نمائیها

بیدل : سخن شد داغ دل چون شمع از آتش بیانیها

معانی مُرد در دوران ما از سگته خوانیها

و...

دکتر سید عبدالله می نویسد: « غزلهاییکه در آنها کلماتی و ترکیباتی

مثل طلسم حیرت ، قفل ، کلید ، جوهر ، جوهر آئینه ، ورطه گرداب ، عقل کل ،

لاهورت ، هیولی ، افسون ، تمثال ، آگهی ، عنقا ، عدم ، وجود ، عقده ، کشایش ،

نیرنگ و دیگر واژه های فیلسوفانه ازین جور اغلب وجود دارند و روحیه



مطالب در آنها متصوفانه و مربوط به ماوراء طبیعت باشد باید باور کرد که غالب حتماً در آنها از بیدل پیروی کرده است.<sup>۱</sup>

احمد صدیقی می نویسد: «غالب با بیدل ارادت می ورزید، و در کلیات وی می توان تعداد زیادی از اشعار پیدا کرد که نشان دهنده تأثیر بیدل بر غالب هستند و اینکه او شعر بیدل را در نظر داشته یا تحت تأثیر آن قرار گرفته، شعر گفته است. بیدل دشوار پسند تر از غالب بوده ولی به عقیده ام، غالب ازین جهت بر بیدل رجحان و امتیاز دارد که او، همانند بیدل، در تخیل یا فکر خود گم و متلاشی نمی شود (رشته را از دست نمی دهد) غالب هر کجا که باشد پاهایش روی زمین است. او هیچگاه از ما جدا نمی شود یا نمی خواهد از ما بریده شود. در زمینی بودن غالب ماورائیت وجود دارد و در ماورای طبیعت بودن وی نشانه ارضیت (زمینی بودن) است. که بر اساس آن در سخنان وی نوعی دلکشی و دلاویزی و جذابیت و رفعت به وجود آمده. بیدل یکی از بزرگترین اصول وقاعده شعر را که عبارتست از بیان کردن واقعیتها به شیوه ساده و دلکش و بی پیرایه و طبیعی، نادیده گرفت. بیدل، حتی نکته ای ساده را نمی خواست به شیوه ساده اظهار دهد یا نمی توانست آنرا بیان کند. و کسی که شعر مشکل گوید او را شاعری خوب نمی دانم. اغلب ذر منویات و هوش و استعداد این نوع شاعران فتور و تقصیری باشد. کسانی که بر گفته و کنش خود اعتماد ندارند، این نوع شیوه بیان را برگزینند.»<sup>۲</sup>

غالب، همان طور که اشاره شد، در بیشتر موارد بر طبق اوضاع و احوال آن هنگام، شعری یا مصرعی از کلام بیدل، که کاملاً به آن سازش داشت، ارائه می کرد و می گفت که از شعر بیدل لذت می برم، بیدل چه خوب و نغز گفته، این مصرع بیدل گوئی از زبان من است و این نکته را هم باید در نظر داریم که این جور عقیده ها را غالب در سالهای ۱۸۵۷، ۱۸۵۸ و ۱۸۶۰ م اظهار داشته است در صورتی که به گفته خودش، او پیروی از بیدل را تنها به

۱- نقد غالب، علیگره، ص ۷۰.

۲- همان، ص ۳۱۷.

سال ۱۸۳۲م (یعنی در بیست و پنج سالگی خود) ذکر کرده است. این امر شگفت آور است زیرا شیوه‌ای که مورد علاقه غالب بوده در نزد پروفیسور رشید احمد علامه، خلل در منویات و هوش بیدل است. این پاسخ کاملاً جنبه عاطفی داشت، اما واقعیت آنست که سخنان هر شاعر، ولو که از بزرگان باشد، رطب و شیرینی خاصی دارد. پس کلام بیدل هم رطب و شیرینی دارد. بیدل خودش اظهار داشته که سخنان وی بر دو نوع است: ۱- "بی بضاعتان و افسردگان"، ۲- "مایه داران گوهر کمال و تازه رویان چمن خیال". نخستین نوع کلام او به دورانی بستگی دارد که هنوز از تجربیات هندی خود در زمینه شعر می‌گذشت. این دوران تا به سال ۸۳ م ادامه دارد؛ زیرا ضمن رویدادهای ۱۰۸۳ هـ می‌نویسد:

« این قدر از جمله فوائدیست که پیش از آشنائی طرز سخن در ضمن بعضی احوال بی اختیار رو نمود »<sup>۱</sup>  
ولی غالب می‌نویسد:

« در ظرف ده سال دیوانی بزرگ آماده شد و چون سرانجام بهوش آمدم آنرا بکنار گذاشتم و اوراقش را چاک کردم »<sup>۲</sup> و در برابر این بیان غالب، بیان بیدل را ملاحظه کنید که می‌گوید:

« بید را بجرم بیحاصلی، از حاشیه گلشن محروم داشتن آبیاری انفعال مروت داشت. و سرورا، به خطای بی‌پری، از سواد چمن بیرون راندن، علم سرنگونی انصاف می‌افراشت. ناچار ربط این «بی بضاعتان» با «مایه داران گوهر کمال» از شعبه‌های ضرورت وفاق فهمید »

بچشم هوش اگر اسرار این آئینه دریایی صفا و جوهر و زنگار چشمکها بهم دارد<sup>۳</sup>

\*\*\*\*\*

۱. کلیات بیدل، نولکشور، ص ۴۴۴.

۲. غالب که خطوات، ج ۲، ص ۸۲۶.

۳. دیباچه کلیات بیدل، بمبئی، ص ۲.

دکتر سید محمد اکرم شاه

(مترجم: خانم انجم حمید)

## غالب در افکار اقبال

علامه اقبال لاهوری به اسد الله خان غالب دهلوی علاقه ای شدید داشت و او را در اشعار خود در چندین مورد ستوده و اعتراف کرده که از افکار او و بیدل در کلامش بهره برده است. وی می گوید:

من اعتراف می کنم که از میرزا غالب و عبد القادر بیدل بسیار استفاده کرده ام. بیدل و غالب مرا آموخته اند با توجه به این که افکار غربی را در شعر خود جای می دهم، چطور بتوانم روحیه شرقی را نیز در افکار خود زنده نگاه دارم.

روزگار اسد الله خان غالب یعنی سالهای ۱۷۹۶ تا ۱۸۶۹ م دوره انحطاط و سقوط حکومت تیموریان در شبه قاره هند بود. در سال ۱۸۵۸ م غالب سقوط حکومت، قتل عام شاهزادگان و مسلمانان هند به دست انگلیسی ها، آشوب و یاس را به چشم خود دیده بود و در این اندیشه بود تا از آن محیط آشوب زده فرار کند. از طرفی غالب به ایران علاقه داشت و آرزو می کرد بتواند به آن سرزمین رفته در آنجا رحل اقامت افکند؛ چنانچه در بیتی چنین می گوید:

گرفته خاطر غالب ز هند و اعیانش بر آن سر است که آواره عجم گردد  
وی خود را به بلبل تشبیه می کند که اصلش گلستان عجم است اما وی

۱. اقتباس از مقاله «غالب و گوته در افکار اقبال»، متن سخنرانی دکتر اکرم شاه در سمینار غالب در لاهور، آذر ۷۶ / دسامبر ۱۹۹۷ م.

در محیطی غریب درگیر است. غالب این مضمون را در بیت زیر گفته است:  
 بود غالب عندلیبی از گلستان عجم      من ز غفلت طوطی هندوستان نامیدمش  
 حتی غالب زبان خود را نیز هندی نمی داند بلکه فکر می کند که در  
 واقع با اصفهان و هرات و قم پیوستگی دارد:

غالب ز هند نیست نوایی که می کشم      گویی ز اصفهان و هرات و قمیم ما  
 وی نمی خواست در هند زندگی کند و حتی دوست نداشت در آنجا  
 بمیرد، بلکه آرزو داشت در اصفهان زندگی کند و در نجف بمیرد؛ چنانچه  
 می گوید:

«در نجف مردن خوش است و در صفاهان زیستن.»

اسد الله خان غالب بدون شک از شاعران بزرگ و مسلم فارسی گوی به  
 شمار می آمد. کلامش تا سده نوزدهم میلادی نشانه ای از آثار بزرگ ادبی  
 ماست. در واقع دیوان اردوی غالب از شاهکارهای ادبی این منطقه به شمار  
 می رود، اما غالب کلام فارسی خود را بر آن ترجیح می دهد. وی درباره این  
 امر در بیتی چنین گفته است:

فارسی بین تا بینی نقش های رنگ رنگ      بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است  
 با توجه به بررسی تاریخ شعر فارسی در شبه قاره معلوم می شود که  
 بعضی از سرایندگان ایرانی مانند طالب و حزین و جز آنها بر کلام و محاوره  
 فارسی شاعران فارسی گوی شبه قاره ایراد می گرفتند و همچنین برخی از  
 شاعران محلی شبه قاره مانند شیدا فتحپوری، منیر لاهوری و بخصوص  
 سراج الدین علی آرزو اشعار سرایندگان ایرانی را از نقطه نظر ادبی و فنی  
 مورد نقد قرار داده اند. خان آرزو به زبان شناسی آشنایی ویژه ای داشت و پس  
 از تحقیق بسیار به این نتیجه رسید که در محاوره های فارسی روز به روز  
 اختلاف زیاد به وجود می آید. به این سبب سرایندگان شبه قاره باید از گفتن  
 شعر به فارسی اجتناب ورزند. وی به شاعرانی مانند میر تقی میر و سودا  
 نصیحت می کرد که به جای فارسی به اردوی ریخته شعر بگویند و این دو  
 شاعر و دیگر شاعران بزرگ فارسی گو نیز بیشتر به شعر اردو پرداختند.

برعکس آن‌ها غالب دهلوی تنها سراینده ای بود که با وجود عوامل فراوان به فارسی شعر سروده و می‌توان گفت که بهترین آثار خود را به فارسی نگاشته است. اگر غالب نیز مانند دیگر سراینندگان شعرگوئی فارسی را ترک می‌گفت حتما تاریخ و سنت عظیم نهصد ساله شعر فارسی در شبه‌قاره ضعیف می‌شد و پس از آن اقبال لاهوری این سنت را تا این حد نمی‌پذیرفت و دوام نمی‌بخشید.

عشق و علاقه غالب به ایران در واقع شیفتگی او به حافظ است. وی در میان سراینندگان شعر فارسی برای حافظ اهمیت بسیار قائل بوده و بر دیوان وی تقریظ نیز نگاشته است. در جایی عظمت حافظ را با این کلمات اظهار می‌کند:

ارباب دانشی که جهت آزاد منشی کلام را عظمت و بزرگی قرار داده اند از آن میان پیر مغان آتشکده اسرار، آبروی فارس، رنگ و بود خرد، نکته سنج شیراز حافظ شیرازی است که کلامش تحفه ای از عالم معنوی است. وی به عنوان لسان الغیب شهرت دارد و شعر او مانند صدای بازگشت از زمزمه وحی است.

غالب جهت قدرشناسی از حافظ متعدد غزلها وی را مورد استقبال قرار داده است. این غزلها کمال قدرت وی را به زبان فارسی نشان می‌دهد.

غالب، شاعر متفکر است. اقبال درباره وی عقیده دارد. «غالب بدون شک از سرایندگانی است که وجدان تخیل شان آنها را مقامی بالا تر از حدود تنگ ملیت و مذهب اعطا می‌کند. غالب شاعری آزاد منش است. رجحان فیلسوفانه وی آزاد منشی اش را مستحکم تر می‌کند. بنابر این وی بسیاری از سنت‌ها و آئین‌ها را رعایت نمی‌کند. در بعضی موارد آنها را یک نوع دیوانگی به حساب می‌آورد. همچنین وی عصیان را نیز خوی آدم می‌داند و به این ترتیب به بدی نمی‌شمارد. مثلاً در بیتی می‌گوید:

خوی آدم دارم آدم زاده ام آشکارا دم ز عصیان می‌زنم  
در بعضی موارد حتی از برخی آئین‌های مذهبی نیز ایراد می‌گیرد و

عقیده دارد چون طبعش عجمی است بنا به همان دلیل عذر می خواهد که رموز دین عربی را به طور کامل و صحیح نمی فهمد. این مضمون را چنین می گوید:

رموز دین شناسم درست و معذورم      نهاد من عجمی و طریق من عربی است  
و در جای دیگر می گوید:

راهی ز کنج دیر به میتو گشاده ام      از خم کشم پیاله و در کوثر افکنم  
غالب در کلام متصوفانه خود نیز تاکید می کند که حتی شناخت و تشخیص مذهب خود را از بین ببرد. از این فکر معلوم می شود که وی تحت تاثیر دین الهی اکبر پادشاه و نهضت دارا شکوه قرار گرفته است.

تصور غالب از بهشت رنگ و بوی خاص خودش دارد. بهشت با همه زیبایی خود مقامی آرامش بخش دارد. در آنجا زندگی دگرگونیهای خود را از دست می دهد. غالب تنوع و هیاهوی زندگانی را دوست دارد و به فکر بهشت و حور و آسایش های ابدی نیست. وی در مثنوی «ابر گهر بار» این موضوع را مطرح کرده است:

در آن پاک میخانه بی خروش      چه گنجایی شورش نای و نوش  
سیه مستی ابرو باران کجا؟      خزان چون نباشد بهاران کجا  
چه منت نهاد ناشناسا نگار      چه لذت دهد وصل بی انتظار  
گریزد دم بوسه اینش کجا؟      فریبد به سوگند دینش کجا؟  
نظر بازی و ذوق دیدار کو      به فردوس روزن به دیوار کو  
به بست امید استواری فرست      به غالب خط رستگاری فرست  
وی آرزو دارد که پس از مرگ نیز همچنان و شور و هیاهوی دنیا را در پیش داشته باشد...

\*\*\*\*\*

## غالب

بزرگترین شاعر فارسی گوی شبہ قاره

میرزا اسد اللہ خان غالب یکی از بزرگترین شعرای فارسی گوی در شبہ قاره می باشد. مقام وی از دیگر شعرای فارسی گوی که در عهد پادشاه مغول جلال الدین اکبر از ایران گاه گاه به شبہ قاره می آمدند، کمتر نیست. وی شعر فارسی را در شبہ قاره پاکستان و هند، به اوج رسانید.

میرزا غالب در ۲۷ دسامبر ۱۷۹۷ در آگره (هند) چشم به جهان گشود. یکی از استادان وی ملا عبد الصمد بود که وی نیز در همان زمان از ایران تازه آمده بود و در آگره می زیست. میرزا غالب زبان فارسی را نزد وی فراگرفت. هنوز سیزده ساله بود که با دختر نواب الهی بخش خان معروف، که اسمش امراؤ بیگم بود، ازدواج کرد. غالب هنوز به پانزده یا شانزده سالگی نرسیده بود که آگره را به قصد دهلی ترک کرد.

وسیله امدار معاش میرزا غالب تنها وظیفه ای بود که از دولت آن زمان به خانه اش می رسید. بهادر شاه ظفر، آخرین تاجدار مغول، به غالب توصیه کرد که «تاریخ خاندان تیموریان» را بنویسد و بخاطر آن ماهانه پنجاه روپیه حقوق دریافت کند. غالب تاریخ تیموری را تا عهد نصیرالدین همایون نوشت و نامش را «مهر نیمروز» گذاشت. بخش دوم را «ماه نیم ماه» نامید، اما متأسفانه

نتوانست آن را به انجام برساند. امیر رام پور نواب یوسف علی خان یکصد روپیه ماهانه برای وی می فرستاد و امیران دیگر از تونک، الور و پتیاله هم در امر معاش او را کمک می کردند؛ ولی غالب به حدی در هزینه کردن پولها اسراف خرج می کرد که همیشه قرضدار می ماند. غالب در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۸۶۹ دیده از جهان فرو بست.

غالب شعر فارسی را خیلی دوست می داشت. از دوازده سالگی بود که شروع به گفتن شعر به فارسی کرد. وی در نامه ای به یکی از دوستان خود نوشت.

«خامه از بدو فطرت در گهر افشانی در آغاز ریخته گفته و به اردو زبان غزل سرا بوده تا به پارسی زبان ذوق سخن یافت.»

شعرهای میرزا غالب که به زبان اردو سروده است، در دو کتاب به نام نسخه حمیدیه و نسخه امروهه جمع آوری و چاپ شده اند. غالب آنها را در حدود پانزده سالگی سرود. بعد از آن وی کاملاً به فارسی توجه نمود و در سرودن شعر فارسی شهرت یافت. غالب اگرچه شعر و نثر اردو هم نوشته است ولی در فارسی بهترین نظم و نثر از اوست. وی به شعرهای فارسی خود افتخار می کند و می گوید:

فارسی بین تا ببینی نقش های رنگ رنگ      بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است  
این نکته ادعای شاعری است، اما او نه تنها بزرگترین شاعر شعر اردو در شبه قاره می باشد بلکه در ایران هم یکی از معروف ترین شعرای فارسی بشمار می رود.

آثار میرزا غالب به زبان فارسی عبارتند از:

۱ - گل رعنا، برگزیده و چیده شعرهای فارسی و اردو است که توسط خود وی انتخاب شده اند.

۲ - کلیات نظم فارسی، این مجموعه شامل قطعات، نوحه، مخمس، ترکیب بند، ترجیح بند، مثنوی، قصیده، غزل و رباعی است که تا سال ۱۸۶۱ م سروده شده اند.



۳ - کلیات نثر فارسی ، این مجموعه شامل «پنج آهنگ» ، «مهر نیمروز» ، «دستنبو» و نامه های غالب است. «مهر نیمروز» تاریخ خاندان تیموری است و «دستنبو» پیرامون رویداد شورش ۱۸۵۷م است .

۴ - قاطع برهان ، کتابی درباره برهان قاطع است و اشتباهاتی که به زعم غالب در آن کتاب وجود دارد.

۵ - سبد چین، بخشی از شعرهای غالب است که بعد از چاپ «کلیات نظم فارسی» سروده شده اند. این کتاب در سال ۱۸۶۷م به چاپ رسید.

۶ - باغ دو در، مجموعه شعر و نثر است.

۷ - متفرقات غالب ، این کتاب را مسعود حسن رضوی ترتیب داده و مشتمل بر بعضی نامه های فارسی ، مثنوی «باد مخالف» و یک مثنوی دیگر می باشد.

۸ - کلیات غالب فارسی ، اداره مجلس ترقی ادب لاهور این کلیات را در سه جلد چاپ کرده است. جلد اول شامل قطعات ، فواتح ، نوحه ، مخمسات ، ترکیب بند و ترجیح بند است. تدوین کننده کتاب یک مقاله بعنوان «پیش گفت» نوشته و سید عابد علی عابد یک مقدمه طولانی نیز بر آن تحریر نموده است . جلد دوم شامل هفتاد و یک قصیده می باشد . جلد سوم شامل غزل ها و رباعی های غالب است.

علاوه بر این مجموعه های فراوانی از شعر فارسی و اردوی غالب در شبه قاره ، پاکستان و هندوستان بارها چاپ شده اند.

غالب یکی از بزرگترین شعرای فارسی گو است که در شعرش همه ابعاد گوناگون شعری موجود است. مثل توصیف طبیعت و فلسفه و سلوک و گفتگو درباره نظام کائنات و اخلاق و عشق و محبت و حقائق زندگی و دعوت حرکت و عمل . علاوه بر این در مضامین او رنگینی و تازگی دیده می شود. شعرهای غالب آئینه احوال غالب است. طرز زندگی او و حوادثی که برای وی اتفاق افتاد و جذبات و احساس او همه از پنجره کلام وی به خوبی نمایان است. بعضی از نقادان می گویند که این ویژگی خود ستایش و تفاخر غالب بود. این خود شاعر است که کلام خود را در اوج شعری مشاهده می کند و باز

هم ناشناخته می ماند.

میرزا غالب در وصف طبیعت به اوج کمال رسیده است. شعرهایی که در وصف طبیعت سروده است، به شکلی عالی ترسیم شده اند:

در بهاران چمن از عیش نشانی دارد      برگ هر نخل که بینی رگ جانی دارد  
باد را راه به خلوت کده غنچه چراست      گر نه با شاهد گل راز نهانی دارد؟  
سبزه را نامیه انداخته بادی در سر      بر خود از همسری سروگمانی دارد  
گریه هر چند ز شادایست ولی ابر بهار      نیز چون من مؤه اشک نشانی دارد

میرزا غالب در یکی از قصیده ها تشبیب را اینطور نوشته است که با عقل مکالمه می کند. شاعر و عقل سوال و جواب می کنند. در این موقع نکته های باریک گفته شده اما به زبان ساده و آسان نوشته شده است. مکالمه ها بی تکلف و بی تصنع جاری شده ولی مقام ابیاتش همچنان حفظ شده. چند تا از اشعار او را در این جا نقل می کنیم.

گفتم: اسرار نهانی ز تو پرسش دارم      گفت: جز محرمی ذات که بی چون و چرا است  
گفتم: از کثرت و وحدت سخنی گوی به رمز      گفت: موج و کف و گرداب همانا دریا است  
گفتم: آیا چه بود کشمکش رد و قبول      گفت: آه از سر این رشته که در دست قضا است  
گفتمش: ذره به خورشید رسد. گفت: محال      گفتمش: کوشش من در طلبش. گفت: رواست

از بعضی از مضامین شعری او که به صورت سوال و جواب در آمده است، نکته های بسیار قشنگ می توان یافت. بی مورد نیست به یکی از اشعار او اشاره شود. در زمان غالب کلکته پایتخت فرنگیان بود و زنان فرنگی در کوچه و بازار بی حجاب گردش می کردند. وقتیکه مولانا شبلی نعمانی صاحب شعر العجم ایشان را دید، گفت:

بیا این جا که هر سو کاروان در کاروان بینی      بتان آذری را دلبران شام و ایران را  
اما غالب این اندیشه را به گونه دیگری بیان کرد:

گفتم: این ماه پیکران چه کس اند؟      گفت: خوبان کشور لندن!  
گفتم: اینان مگر دلی دارند؟      گفت: دارند، لیکن از آهن!  
گفتم: از بهر داد آمده ام      گفت: بگریز و سر به سنگ زنا

میرزا غالب در پند و اندرز دستی بسیار توانا داشت، مثل خودداری و غیرت مندی، و بلند همتی و تمیز زشت و خوب و حسن عمل و سعی فراوان و التفات به مردم وی می گوید: باید از زشتی و بدی گریز کنیم و همیشه رفتار زندگی ما اینطور باشد که غیرت و مروت را از دست ندهیم.

تشنه لب بر ساحل دریا ز غیرت جان دهم      گر به موج افتد گمان چین پیشانی مرا  
میرزا غالب اعتقاد دارد که انسان بی نهایت سعی کند و به نتیجه برسد که روحیه خود را از دست ندهد، زیرا که اگر به کام خوشگذرانی فرو رفت، دیگر برای کارکردن آماده نمی شود. در همین راستا سروده است.

مجو آسودگی گر مرد راهی کاندرین وادی      چون خار از پا بر آمد پا ز دامان بر نمی آید  
چه ذوق رهروی آن را که خار خاری نیست      مرو به کعبه اگر راه ایمنی دارد  
عیار کعبه روان تا به تشنگی گیرند      نه داده اند در آن دشت راه دریا را

غالب بیشتر دوران زندگی اش را در غم و اندوه و مشکلات گوناگون بسر کرد، اما در اشعارش همیشه بوی شادی و وصف خوبی و نیکی می آید. غم عشق غم انسانیت را می پوشاند. او اعتقاد دارد که برای مردمان غم لازم است. کسی که گرفتار رنج می شود، از آرایش های باطنی نظیف و پاکیزه می شود. فیلسوف یونانی ارسطو این را تزکیه نفس (Katharsis) می گفت. به این نمونه ها توجه کنید.

چه گر که ز زخمه بر چنگ زند      پیداست که از بهر چه آهننگ زند  
در پرده ناخوشی خوشی پنهان است      گذار نه زخشم جامه بر سنگ زند  
وی در مقام اندرز می فرموده آدم باید راست رو و راست گو باشد، از ریا بپرهیزد و به آنچه می گوید عمل کند. این قول در قرآن حکیم آمده است.  
«ای مسلمانان! چرا آن سخن می گوئی که بر او عمل نمی کنی؟» غالب می گوید:

باخرد گفتم نشان اهل معنی بازگوی      گفت: گفتاری که بناکردار پیوندش بود  
غالب رفتار ظاهری را نمی پسندد و از ریاکاری شدیداً متنفر است. جام جمشید و جام سفال به نزد غالب برابر است. کسیکه در کلبه احزان

زندگی می‌کرد و کسی دیگر که در کاخ به عیش و عشرت مشغول بود، هر دو در نظر غالب برابرانند. گویی کلام شیخ سعدی علیه الرحمه را تکرار می‌کرد که می‌گفت:

چون آهنگ رفتن کند جان پاک      چه بر تخت مردن چه بر روی خاک  
غالب می‌گفت: که آدم را از بیرون نبینید، در باطنش نگاه کنید، سیرت را از صورت او ترجیح بدهید. در شعرهای او این مفهوم حقیقت دارد:

نشاط جم طلب از آسمان نه شوکت جم      قدح مباح زیاقوت باده گر عنبی است  
صورتی باید که باشد نغز و زیبا روزگار      گو باکسوتش میوش و گو به دیبایش مییچ  
غالب به مسائل مهمی فکر می‌کند. او درباره زندگی اندیشه گسترده‌ای دارد و به جهان نگاه ناقدی می‌اندازد. او می‌گوید که کسی که از دریا آب می‌نوشد این لطف دریا نیست و کسی دیگر که در دریا غرق می‌شود این هم خطاء دریا نیست. به نزد غالب این زندگی و عالم جهان لحظه به لحظه متغیر می‌شود و خوشرنگ و خوبتر می‌شود، کسی نمی‌داند که تا کجا خواهد رسید. وی می‌گوید بعضی از چیزها در تأثیر تفاوت دارند. آب اگر روی خاک می‌بارد سبزه می‌شکافد ولی آهن را زنگار می‌کند:

آن آب که از خاک همه سبزه دماند      در طینت آهن همه زنگار بمناند  
قرنها بیش سعدی شیرازی این مضمون را چه بهتر بیان کرده بود:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست      در باغ لاله روید و در شوره بوم خس  
غالب نکته‌های دقیق را بدین سادگی و خوبی بیان می‌کند که خواننده شعر او محو حیرت می‌شود که این مشکل را چه طور آسان کرده است. مثلاً دانشوران جهان همیشه در خصوص مسئله جبر و اختیار اندیشیده‌اند، اما غالب این مسئله را در قالب شعر می‌آورد، این بسیار دل‌نشین می‌شود. اینجا دو بیت از شعرهای غالب را نقل می‌کنیم. در شعر دوم اشاره به ترکیب‌های «بلای جبر» و «رنج اختیار» شده است.

در آنچه من نتوانم ز اختیار چه سود؟      بدانچه دوست نخواهد ز اختیار چه حظ؟  
دو برق فتنه نهفتند در کف خاکی      بلای جبر یکی، رنج اختیار یکی

غالب بسیار بلند همت بود. او خوب می دانست که خداوند جهان او را  
جوودت طبیعی عطا کرده و می بایست در فن شاعری تلاش فراوان نماید. بدین  
جهت او در شعری می گوید:

عمرها چرخ بگردد که جگر سوخته چون من از دوده آذر نفسان برخیزد  
غالب شکایت روزگار هم می کند. از دست مردم زمانه که مقام او  
رانمی فهمیدند دل نگران بود و شکوه می کرد. می گوید که او شاعر زمان آینده  
است. او «عندلیب گلشن نا آفریده» است. او دعوی می کند که آدمهای زمان  
آینده شعرهای او را می سرایند و او را تحسین و تبریک خواهند گفت. وی در  
شعرهایش پیش گوئی می کند:

کوکبم را در عدم اوج قبولی بوده است شهرت شعرم به گیتی بعد من خواهدشدن  
بهر حال اگر شعر فارسی را در شبه قاره، پاکستان و هندوستان، در دو  
سه قرن اخیر مورد مطالعه قرار دهیم در می یابیم که در این دوره سه شاعر  
بزرگ ظهور کردند: در سده هیجدهم بیدل، سده نوزدهم میرزا غالب و در  
سده معاصر اقبال لاهوری. این سه سده مزین به نام بزرگ این سه شاعر است و  
غالب میان هر دو شاعر دیگر مثل محبوب نشسته است. کلام غالب در شعر  
فارسی و اردو قران السعدین است و سالگشت او در کشورهای پاکستان و  
ایران نام آشنایی دارد.

\*\*\*\*\*



## قطعه

پروا اگر از عربده دوش نکردند  
امشب چه خطر بود که می نوش نکردند  
در تیغ زدن منت بسیار نهادند  
بردند سر از دوش و سبکدوش نکردند  
از تیرگی طره شبرنگ نظر ها  
پرواز دران صبح بنا گوش نکردند  
داغ دل ما شعله فشان ماند به پیری  
این شمع شب آخر شد و خاموش نکردند  
روزی که بمی زور و به فی شور نهفتند  
اندیشه بکار خرد و هوش نکردند  
گر داغ نهادند و گر درد فرودند  
نازم که به هنگامه فراموش نکردند  
خون میخورم از حسن که این گنج روان را  
درکار تهنیدی آغوش نکردند  
اکنون خطری نیست که تا پر نشد از دل  
خود چاه زنخدان تو خس پوشی نکردند  
گر خود بغلامی نه بیزیرند گدا باش  
بر در بزن آن حلقه که در گوش نکردند  
غالب ز تو آن باده که خود گفت نظیری  
در کاسه با باده سرجوش نکردند

پروفیسور دکتور معین الرحمن

(مترجم : بشارت میرزا)

## جمع و ترتیب دیوان اردوی غالب و کالی داس گپتا رضا

سال ۱۹۶۹م سالگرد فوت غالب برگزار گردید۔ از ۱۹۷۰م گوئی کہ قرن دوم غالب شناسی آغاز می شود۔ در این مرحله شیفتگانی کہ غالب شناسی را مورد مطالعه، بررسی و پژوهش قرار داده اند نام کالی داس گپتا رضا در میان آنها بسیار مهم و برجسته است۔ کالی داس گپتا رضا در زمینہ غالب شناسی نزدیک بہ بیست جلد کتاب بزیور طبع آراسته و تعدادی دیگر از کارهای پژوهشی وی در مرحلہ نگارش و تدوین است۔ او در ضمن حفظ و چاپ دیوان اردوی غالب در ده دوازده سال گذشتہ ہفت کتاب بسیار سودمند بچاپ رسانیدہ کہ بقرار زیرند:

- ۱ - دیوان غالب، طبع اول ۱۸۴۱م، عکسی ص ۱۶ + ۱۰۹۔ بمبئی، ۱۹۷۶م۔
  - ۲ - دیوان غالب، ۱۸۶۲م، ص ۲۰ + ۱۰۴۔ بمبئی، ۱۹۸۷م
  - ۳ - دیوان کامل غالب، با ترتیب تاریخی، ص ۴۰۰، بمبئی، ۱۹۸۸م
  - ۴ - دیوان کامل غالب، با ترتیب تاریخی، ص ۴۰۰ + ۴۲۔ کراچی، ۱۹۹۰م
  - ۵ - دیوان کامل غالب، با ترتیب تاریخی، ص ۴۰۰ + ۴۲، کراچی، ۱۹۹۴م
  - ۶ - دیوان کامل غالب، نسخہ کتابخانہ رضا ص ۵۶۳۔ بمبئی ۱۹۹۵م۔
  - ۷ - دیوان کامل غالب، با ترتیب تاریخی، ص ۴۳۱۔ کراچی ۹۷ - ۱۹۹۶
- در مورد غالب شناسی و ترتیب دیوان غالب، نخستین کار مهم کالی داس گپتا رضا چاپ عکسی دیوان اردوی میرزا غالب می باشد کہ در زمان زندگی میرزا

در سال ۱۸۴۱ منتشر شده بود. این دیوان به همراه مقدمه در بر دارنده اطلاعات زیادی می باشد که در سال ۱۹۸۶م در بمبئی بچاپ رسیده است. نخستین چاپ دیوان (اکتوبر ۱۸۴۱) بسیار نادرست و این می تواند دلیلی بر غالب دوستی و تلاش با ارزش رضا باشد. در دیباچه ای که رضا بر دیوان نوشته توانسته است بسیاری از سوء تفاهم ها درباره غالب و شعر او را برطرف نماید.

چاپ اول دیوان غالب در حین حیات او یعنی سال ۱۸۶۲م در کانپور بعمل آمد. کالی داس گپتا رضا در ۱۹۸۷م چاپ عکسی آن را توسط انتشارات وصل بمبئی (ومل پبلیکشنز) منتشر کرد. دیباچه این چاپ نیز مبین کوشش، تحقیق و اطلاع نویسنده از موضوع می باشد. با چاپ این دیوان، چاپ ۱۸۶۲، دیوان غالب به غالب دوستان عرضه شده است.

نتیجه علاقه عمیق کالی داس گپتا رضا به دیوان اردوی میرزا غالب، دیوان کامل غالب است که او آن را با ترتیب تاریخی جمع آوری نموده است. این چاپ مهم دیوان توسط انتشارات ساکار در بمبئی، در فوریه ۱۹۸۸م، به انجام رسید؛ دیباچه آن دارای نود صفحه می باشد. نویسنده نیاز شدیدی برای جمع آوری و ترتیب تاریخی دیوان اردوی غالب احساس کرده بود و خود این وظیفه را بعهده گرفت و بی تردید با موفقیت فوق العاده از عهد این وظیفه برآمد.

پیش از کالی داس گپتا رضا، چندین بار مساعی سودمندی برای ترتیب تاریخ دیوان اردوی غالب بعمل آمد. از جمله کارهای دکتر سید عبداللطیف، دکتر ایس ایم اکرام و مولانا امتیاز علی خان عرشی شایسته ذکر است. کالی داس گپتا رضا کارهای این بزرگان را در نظر داشته و از آنها استفاده کرده است. در زیر عنوان دوم دیباچه رضا (معرفی) (ص ۲۱ - ۲۵)، نویسنده، علاوه بر چاپ های مختلف دیوان اردو، نوزده مأخذ اساسی دیگر را معرفی کرده که در حین حیات غالب چاپ شده اند و بر اساس آنها او توانسته است دیوان کامل غالب را مرتب کند. در این کار ترتیب زمانی متن تنها از مأخذ دست اول



استفاده شده و منابع دسته دوم مورد توجه پژوهشگر نبوده است. رضا می گوید از این نوزده مأخذ، هشت مورد بطور مستقیم در دسترس او نبوده، اما نسبت به این هشت عنوان او بطور کلی از دیوان اردوی غالب نسخه عرشی سال چاپ ۱۹۸۲م استفاده کرده است. همه مأخذ دیگر بگفته نویسنده در کتب خانه شخصی وی (در بمبئی) در ذخیره غالب موجود و محفوظ است.

پانزده مأخذ دیگری که کالی داس رضا به آنها استناد نموده نیز در «ذخیره غالب» نگهداری می شود. درباره آنها به اعتقاد اینجانب چاپ های قادرنامه را در ضمن در مأخذ اساسی نباید ذکر کرد؛ بدین دلیل که چاپ های مورد اشاره در قادرنامه که او به آن اشاره کرده است (صفحه ۲۳)، همه چاپ های بعد از فوت میرزا غالب می باشند، در صورتیکه حداقل سه چاپ قادرنامه در زندگی غالب باثبات رسیده و هیچ کدام از این سه چاپ در ذخیره بی بدن کالی داس گپتا رضا وجود ندارد. کالی داس گپتا رضا نسخه خطی و چاپی گل رعنا را هم در ردیف مأخذ اساسی ذکر کرده است (صفحه ۲۳)، در حالی که هیچ چاپی از گل رعنا در زمان حیات غالب بچاپ نرسیده بود. گل رعنا بقلم غالب نسخه خطی در لاهور است و این نگارنده در لاهور شاید تنها کسی باشد که گل رعنا را بخط غالب با چشم خود دیده و از آن استفاده کرده است. چاپ عکسی آن هم تا این دم بعمل نیامده است. همچنین چاپ ثابت شده گل رعنا که به خط خود غالب می باشد، هنوز به چاپ نرسیده است. تقریباً در سال ۱۹۶۹م سه متن مختلف از گل رعنا بطور جداگانه در لاهور، دهلی و کراچی منتشر شد. از نظر نگارنده معلوم نیست که گپتا رضا در مأخذ خود از کدام چاپ و نسخه خطی گل رعنا استفاده کرده است، زیرا هیچ ذکری در این مورد نکرده است. گل رعنا پیشکش وزیر الحسن عابدی (لاهور ۷۰-۱۹۶۹)، با این ادعا انتشار یافته بود که عیناً نسخه خطی گل رعنا غالب می باشد. هر چند این هم درست نیست. در ترتیب دیوان گپتا رضا خیلی دقت کرده و زحمت کشیده و تمام کلام اردوی غالب را که در دست است بارعایت

ترتیب تاریخی در یازده باب جمع آوری نموده است. بقول خودش ص ۲۵ -  
 ۲۴ در ابتدا اشعاری آورده شده که پیش از همه سروده شده است. بهرحال  
 چنین کاری یعنی ترتیب کلام غالب بمنظور پی بردن به رشد فکری و فنی  
 میرزا غالب بسیار سودمند است؛ و این کار علمی در زمینه غالب شناسی، نام  
 مؤلف دانشمند را در جهان ادب جاویدان خواهد کرد.

چاپ دوم دیوان کامل غالب با رعایت ترتیب تاریخی از کالی داس گپتا  
 رضا در سال ۱۹۹۰ م، چاپ سوم در ۱۹۹۴ م، و چاپ چهارم در ۹۷-۱۹۹۶ م  
 با حرفی چند از جمیل الدین عالی توسط انجمن ترقی اردو در کراچی انتشار  
 یافت. در مقدمه و متن این چاپ ها تغییری خاص بوقوع پیوسته است. در این  
 چاپ های دیوان غالب یک فهرست اضافه شده که بر روی آن، اشتباهی عنوان  
 «از فهرست غزلیات» آمده است، در صورتیکه باید «فهرست مشمولات»  
 باشد.

این احساس و اعتراف پروفیسور نذیر صدیقی درست است که: «دیوان  
 مرتب کرده کالی داس گپتا رضا کاری ماندگار خواهد بود» شایان یاد آوری  
 است که این دیوان نیز به زبان ژاپنی توسط استاد دانشگاه دای کوبنکا، توکیو،  
 پروفیسور هیروچی کتاوکا ترجمه شده است و نسخه ای از آن در ذخیره غالب  
 شناسی نگارنده موجود می باشد.

کتاب دیگری تحت عنوان دیوان کامل غالب ذیل و اضافی نسخه گپتا  
 رضا، در فوریه ۱۹۹۵ م در بمبئی منتشر شد. این چاپ ۵۶۳ صفحه دارد؛ در  
 صورتیکه چاپ های پیشین نزدیک به ۴۰۰ صفحه بوده زیرا در این مجلد،  
 مطالبی در مقدمه اضافه شده است و همین عمل در ترتیب متن نیز روشن  
 است.

در آخر این دیوان بعضی فهرست ها اضافه شده (از صفحه ۴۹۷ -  
 ۵۲۸) که از لحاظ سال فکر (مضمون شعر) و طبق حروف تهجی تلاش و  
 دریافت اشعار غالب را آسان نموده است.

۱. نشریه قومی زبان، کراچی، ۱۹۹۲، ص ۷۴.

چاپ جدید ( طبع بمبئی ۱۹۹۵م) نسبت به چاپ های قبلی دارای تغییرات بیشتری است ، لذا نسبت به چاپ های گذشته تمایز و برتری دارد. طبق نظر نویسندگان موارد زیر در طبع جدید اضافه شده است .

۱ - ترتیب اشعار تفاوت داشت ، بنابراین با استفاده و مقابله با مأخذهای مختلف اشعار طبق روایت آورده شده است. من یقین دارم که اکنون هر بیت در جای خودش قرار دارد.

۲ - نویسندگان درباره بعضی ابیات مطمئن نبود که مال غالب است یا خیر ، لذا اینگونه بیت ها را از متن حذف کرد ولی در مقدمه به شکل یک باب جداگانه جزو کتاب آورده تا برای پژوهشگران غالب قابل دسترسی باشند.

برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به: غالب کا علمی سرمایه (سرمایه علمی غالب) دکتر سید معین الرحمن، یونیورسٹی بکس لاهور، ۱۹۸۹م، ص ۴۹۲ - ۵۱۹.

۳ - تلاش شد تا سال سرودن غزل ها و بیت ها دوباره تعیین شود.

۴ - غزلهایی که سال فکر آنها توسط نسخه بهوپال بخط غالب ( ۱۸۱۶م) یا بر اساس نسخه های اساسی دیگر تعیین شده بود و یا در آنها اشعاری هم اضافه شده بود که بعداً سروده شده ، ولی تصریح این مشخص نبود که نخستین سروده کدام است و چه زمانی سروده شده یا در کدامین مأخذ اولین بار درج شده اند ، تلاش گردیده در این چاپ به این موارد اشاره شود.

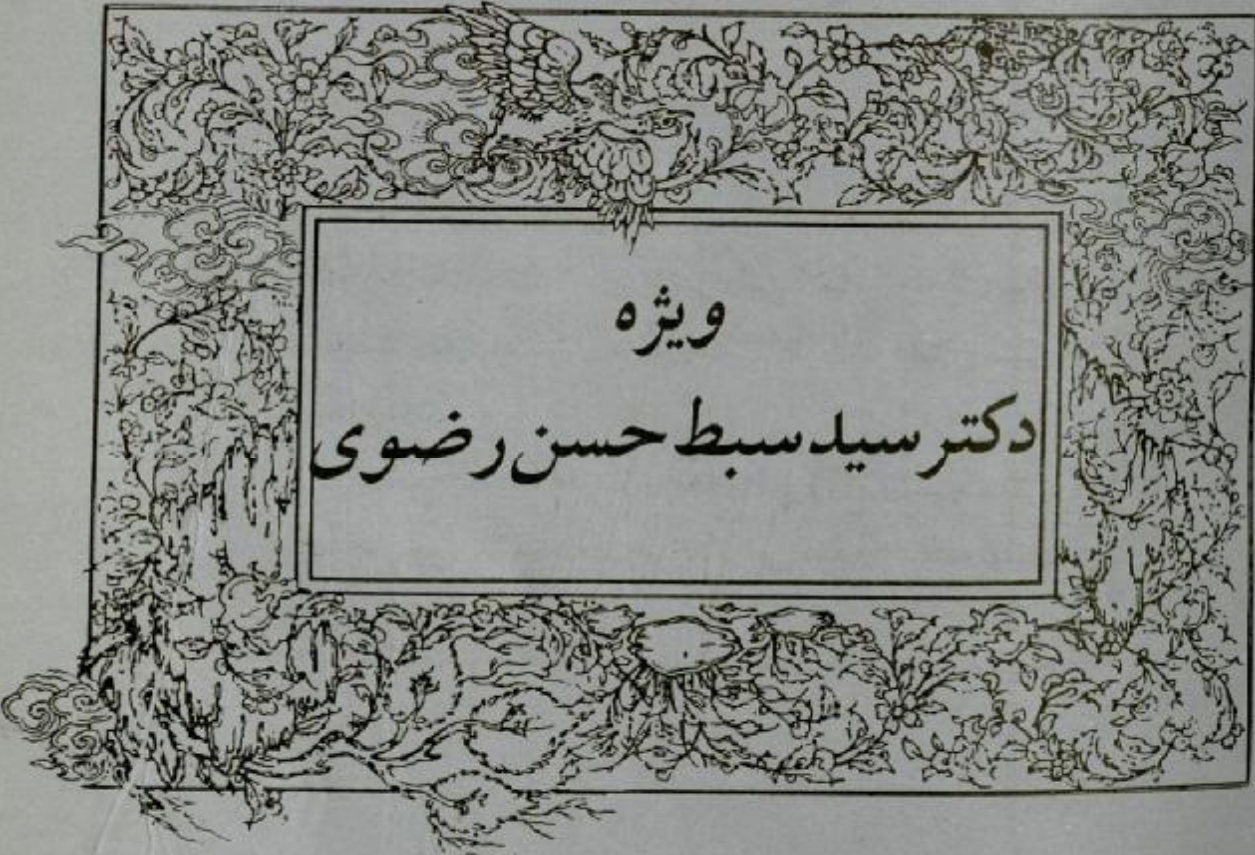
با تغییرات و اضافات مورد نظر می توان باور داشت که دیوان کامل غالب نسبت به چاپ های قبلی بهتر ، جامع تر و سودمندتر می باشد.

\*\*\*\*\*

## قطعه

ز رشکست<sup>۱</sup> اینکه در عشق آرزوی مردم باشد  
تو جان عالمی، حیفت گرجان در تنم باشد  
زهی قسمت که ساز طالع عیشم کنند آنرا  
اگر خود جزوی از گردون بکام دشمنم باشد  
یاسا ساعتی تا بر دم تیغت گلو سایم  
که از خود نیز در کشتن حقی بر گردنم باشد  
شناسم سعی بخت خویش در نامهربانیها  
بلرزم بر گستان گر گلی در دامنم باشد  
تو داری دین و ایمانی بترس از دیو و نیرنگش  
چون بود توشه ای راهی چه باک از رهزیم باشد  
بدوق عاقبت یاران روند از خویش و چون من هم  
خلد در پای من خاری که در پیراهنم باشد  
بدان تا با من آویزد چو حرف رنگ و بو گوید  
دلیم با اوستی اما زبان با گشتم باشد  
بدین آهنگهای پست نتوان غم برون دادن  
مگر صور قیامت ساز شور شیونم باشد  
بسودایت همان انداز از خود رفتنی دارم  
اگر چون ناله زنجیر بند از آهنم باشد  
بزر همدوش قارون خفتن از دون همی خیزد  
بیا تا در سخن پیچم که غالب هم فتم باشد

۱ - دیوان چاپ دهلی ۳۶ - کلیات چاپ لکهنو ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ده شعر -  
انتخاب ۸۹ ، دو شعر -

A decorative border with intricate floral and vine patterns surrounds the central text. The border is composed of various flowers, leaves, and scrolling vines, creating a rich, textured frame.

ویژه

دکتر سید سبط حسن رضوی

اشاره

آنچه در این بخش می آید، پیام های تسلیت و مقالات  
و اشعار دانشمندان، ادبا و بزرگوارانی است که به مناسبت  
درگذشت زنده یاد دکتر سید سبط حسن رضوی به دفتر «دانش»  
رسیده است.

ضمن طلب مغفرت واسعه برای روح آن بزرگ مرد  
عرصه فارسی پاکستان، از صاحبان این قلم و اندیشه نهایت  
تشکر می شود.

پیام تسلیت جناب آقای دکتر مهاجرانی  
وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی

خانواده محترم جناب آقای دکتر سید سبط حسن رضوی

باسلام

بانهایت تأسف و تأثر درگذشت زنده یاد جناب آقای دکتر سید  
سبط حسن رضوی بنیانگذار انجمن فارسی اسلام آباد و مدیر مجله دانش  
را به آن خانواده محترم تسلیت عرض نموده ، از برای آن مرحوم  
طلب رحمت و مغفرت و برای بازماندگان صبر و اجر مسئلت دارم.

دکتر عطاء.. مهاجرانی  
وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

پیام تسلیت جناب آقای تسخیری

رئیس محترم سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

خاندان محترم استاد گرانقدر شادروان دکتر سید سبط حسن رضوی  
- پاکستان

اراده و مشیت خداوندی بر این قرار گرفت که یکی از پاک  
اندیشان و فرزندگان راستین فرهنگ و ادب جهان روی در نقاب خاک  
بکشد. استاد گرانمایه شادروان دکتر سید سبط حسن رضوی که تمام  
عمر پر برکت و سراسر عزت و سربلندی خود را وقف به احیای  
فرهنگ و ترغیب نسل نو دانش پژوهان به پژوهشهای فرهنگی  
خصوصاً زبان و ادبیات فارسی و شبه‌قاره نموده‌اند و با آثار  
ارزشمندی که از خود بجای گذاشته‌اند، بحق در شمار یکی از  
والاترین مفاخر فرهنگی جهان نامشان در صفحات تاریخ بشری ثبت  
خواهد شد.

اینجانب، این ضایعه موءلمه را به شما خاندان محترم و همه  
جوامع فرهنگی و فرهیختگان علم و ادب پارسی تسلیت عرض  
نموده و از درگاه ایزد منان برای بازماندگان صبر جمیل مسئلت دارم.

محمد علی تسخیری

رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی



پیام تسلیت جناب آقای دکتر غلامحسین زاده  
مشاور محترم رئیس سازمان و مدیر کل گروه اجرایی  
گسترش زبان فارسی

برادر ارجمند جناب آقای دکتر توسلی  
سرپرست محترم رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. در اسلام آباد

سلام علیکم

خبیر درگذشت استاد فرزانه جناب آقای دکتر سید سبط حسن رضوی  
باعث اندوه و تألم فراوان گردید. بدون تردید درگذشت این استاد  
دلسوز و پرجوش ضایعه بزرگی برای جامعه علمی و فرهنگی کشور  
برادر پاکستان و بخصوص علاقه‌مندان به زبان و ادب فارسی است.  
اینجانب ضمن عرض تسلیت به حضرت عالی و همه استادان  
زبان و ادبیات فارسی پاکستان، از درگاه خداوند متعال برای ایشان  
رحمت و مغفرت آرزو می‌کنم. خواهش‌مند است مراتب سلام و  
تسلیت و همدردی اینجانب و همکارانمان را به خانواده محترم آن  
مرحوم ابلاغ فرمایید.

باتشکر

دکتر غلامحسین غلامحسین زاده  
مشاور رئیس سازمان و مدیر کل گروه اجرایی  
گسترش زبان فارسی

پیام تسلیت انجمن فارسی پاکستان

جناب آقای دکتر مهدی توسلی  
سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان  
و سرپرست رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. در اسلام آباد

باسلام

به مناسبت درگذشت مرحوم دکتر سید سبط حسن رضوی  
قطعه‌نامه انجمن فارسی پاکستان جهت ملاحظه آن مقام ارجمند به  
پیوست ارسال است.

رئیس انجمن فارسی پاکستان و اعضای آن درگذشت دکتر سید  
سبط حسن رضوی را که ضایعه بزرگی در جامعه فرهنگی است به  
خانواده محترم آن مرحوم و رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. و مرکز تحقیقات  
فارسی ایران و پاکستان تسلیت عرض می‌کنند. مرحوم دکتر سید  
سبط حسن رضوی مسلماً یکی از خدمتگذاران جدی زبان و ادبیات  
فارسی در پاکستان بوده و همیشه به عنوان عضو فعال انجمن فارسی  
در ترویج زبان فارسی و تحکیم روابط فرهنگی بین پاکستان و ایران  
کوشش‌های موثری به عمل آورد. علاوه بر تألیفات گران‌مایه فارسی  
دکتر رضوی، خدمات او در راه نشر و اشاعت مجله دانش از دفتر  
رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. در اسلام آباد شایسته تقدیر است.

مرحوم در راه اهداف فرهنگی همیشه متعهد و مخلص بود و از  
این جهت شخصیتی بسیار محترم به شمار می‌آید. رفت است و داغ  
خویش به دلها گذاشته است.

دکتر سید محمد اکرم  
دبیر انجمن فارسی پاکستان

دکتر محمد مهدی توسلی

استاد یار دانشگاه تربیت مدرس

## دکتر سید سبط حسن رضوی

و

فارسی گویان پاکستان

دکتر سید سبط حسن رضوی ، استاد و محقق بزرگ زبان فارسی در پاکستان ، بعد از یک بیماری نسبتاً طولانی ، در سن ۷۱ سالگی دیده از جهان فرو بست . بی شک ، زنده یاد رضوی یکی از بزرگترین خادمان صدیق اسلام و زبان فارسی در این خطه از جهان بود. در طول یک سالی که نگارنده افتخار آشنایی با ایشان را داشت ، همیشه از وی بزرگواری و وقار و متانت و حسن اخلاق می دید. وی الحق ادیبی بزرگ ، پژوهشگری والا و ایران دوستی بی همتا بود. در این برهه که باید با چراغ گرد شهر بدنبال انسان بود ، حقیر سبط حسن را یافته بود؛ عزیزی که عمر بابرکتش شمع فروزان انجمن‌ها بود و وجود نحیف ولاغرش، گرمی بخش محافل علمی و ادبی و فرهنگی این سامان. بقول دوستانش، تاریخ پنجاه ساله ادب فارسی پاکستان در وجود او تجسم یافته بود. در یک عبارت، سبط حسن دنباله تاریخ ادب فارسی شبه قاره در پاکستان بود که سرانجام در سپیده دم روز پنجشنبه ۲۲ آذر ماه ۱۳۷۶ خود نیز به تاریخ پیوست.

گرچه این قلم پاسخگوی دین بزرگی که دکتر سبط حسن به گردن اهل علم دارد، نیست ، اما در حد توان وظیفه خود می داند که به عنوان سردبیر

دانش و یار و همکار وی در طول یکسال، تنها به معرفی پایان نامه تحصیلی استاد بسنده نماید و جای را برای بیان افاضات دیگران تنگ ننماید.

جلد یکم فارسی گویان پاکستان (از گرامی تا عرفانی)، در سال ۱۳۵۳ شمسی برابر با ۱۹۷۴ میلادی از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به زیور طبع آراسته گردید.

استاد، در ضمن شرح احوال خویش<sup>۱</sup>، درباره این کتاب می نویسد که رساله دکتری خود راتحت عنوان «پارسی گویان و شاعران پارسی گوی معاصر پاکستان» گذرانده و به درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی نایل آمده و به آرزوی دیرین خویش دست یافته است. وی این کتاب را ثمره کوشش های خود می دانست<sup>۲</sup>.

این کتاب شامل احوال و اشعار ۷۷ تن از شاعران پارسی گوی پاکستان، از مولانا غلام قادر گیلانی تا دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی است که از نظر زمانی از سال ۱۸۵۶ م. تا ۱۹۰۷ م. را در بر می گیرد. کتاب شامل ۶۲۹ صفحه، در قطع وزیری و شامل پیشگفتار، مقدمه، دو بخش، فهرست اعلام و فهرست منابع است. نویسنده در پیشگفتار می نویسد: «دلبستگی عمیق و عشق و علاقه فراوانی که هم اکنون در پاکستان نسبت به زبان و ادبیات فارسی وجود دارد، نمودار نفوذ شگرف و ریشه دار این زبان در این سرزمین می باشد.

«در حال حاضر فارسی در این سامان زبان رسمی مملکت و یا وسیله تکلم عموم مردم نیست ولی کاخ مجلل و مزین آن که در سابق به دست توانای سحر آفرینان فرهنگ و هنر ایران و شیفتگان و دلباختگان زبان و ادبیات فارسی در قلوب همگان بر اساس استواری پی ریزی شد، چنان محکم و پابرجا است که تند باد مخالف زمان و سیل حوادث روزگاران نیز نتوانسته

۱. محمد حسین تسییحی، فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی، ج ۲، مرکز تحقیقات فارسی،

۱۳۵۵، ص ۲۷۵-۲۷۰.

۲. همان، ص ۲۷۶.

است به بنیانش گزندی وارد سازد و این بنیان محکم را «غم از آسیب دهر نیست».

«مدتی است طومار سلطنت مسلمان فارسی زبان در شبه قاره پاکستان و هند بکلی درهم پیچیده شده و اکنون هیچ دستگاه و جایگاهی که پشتیبان و مروج فارسی و مشوق گویندگان و نویسندگان آن باشد، در این سرزمین بجا نمانده است ولی گلبن‌های بوستان زبان و ادبیات فارسی چنان در اعماق ضمیر مردم این سامان ریشه دوانیده که محتاج به تربیت باغبان و آبیاری بوستان بان نیست و خود به خود در بهاران طبع مردمان روشن ضمیر این سامان با شکفتن غنچه‌های شعر و اندیشه خود نمایی می‌کند.

«به همین دلیل کلیه ادیبان و سخنسرایان پاکستان حتی کسانی که از مشاهیر و نامداران ادب به شمار می‌رفته‌اند، به پیشگاه سخنوران فارسی سرتکریم فرو می‌آورند و امروزهم با آنکه کالای فارسی را خریداری نیست، این گروه همچنان شیوه مقدس خود را از دست فرو نمی‌گذارند و بدین طریق در راه حفظ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان باکمال صمیمیت خدماتی سزاوار تمجید و شایان تقدیر انجام می‌دهند».

به گفته اقبال:

به چشم کم‌منگر عاشقان صادق را  
که این شکسته بهایان متاع قافله‌اند  
نویسنده با اعتقاد به این اصل که انتخاب شرح احوال و آثار گویندگان مورد نظر برای موضوع کتاب به منظور زنده نگاهداشتن نام آنان و نشان دادن نمونه‌هایی از آثار آن سخنسرایان کار لازمی بوده تا از دستبرد حوادث مصون ماند و در بوته فراموشی نیفتد، به تحقیق و نگارش رساله اش پرداخت.

وی اضافه می‌نماید: «دشواری تعهد این مهم بر نگارنده از اول پوشیده نبود و از همان زمان که به گردآوری مواد و مطالب این کتاب دست یازید، خود را با چند مشکل بسیار بزرگ روبه‌رو می‌دید و من باب مثال یکی

از دشواریها این بود که در سرزمین پاکستان در این زمان گویندگان بسیار بوده‌اند و هر شاعر پارسی‌گو به تناسب ذوق و دانش و تجربه خویش اشعاری سروده و برای آیندگان به یادگار نهاده است، چنانکه اگر اشعار برگزیده هم با مختصری ترجمه احوال شاعر تدوین گردد، کتابی بسیار قشور در چندین مجلد خواهد شد که مطالعه آن مجال دانش پژوهان را می‌گیرد. پس در میان این همه اشعار و دیوانها برگزیدن کاری بسیار صعب بود و کدام تازه کار گستاخ را جسارت آن تواند بود که به خاطر پیشرفت کار خود میان نغزگویان پارسی ترجیح و امتیازی قائل شود و شاعری را ناگفته گذارد.

«خلاصه اینکه نگارنده نتیجه زحمات چندین ساله خود را به صورت این کتاب به پیشگاه دانشمندان و ادب پروران تقدیم می‌دارد ولی با این همه زحمات، بنده خود معترف است که چنانکه شاید و باید از عهده انجام این مهم برنیامده و به مصداق «من لا یدرک کله لا یترک کله»، بقدر وسع خویش کوشیده است تا مگر با تنظیم این کتاب برای آیندگان یادگاری از دوره حیات گذران خویش بر جای نهد.

«بدیهی است در صورتی که این خدمت ناچیز مورد توجه ارباب علم و ادب قرار گیرد، بهترین پاداشی است که به خدمت ناقابل این بنده داده می‌شود و اگر در دل خوانندگان این کتاب التفاتی نسبت به نگارنده حاصل گردد و با دعای خیر همراه باشد، کامیابی تمام حاصل است.

مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در حق درویشان دعایی»  
نویسنده سپس به ویژگی منحصر بفرد کتاب اشاره کرده می‌نویسد:

«چنانکه خاطر ارباب دانش و ادب مستحضر است، برای پارسی‌گویان معاصر پاکستان، تاکنون تذکره مبسوطی نوشته نشده و بیشتر تذکره نویسان از دیر زمان نسبت به معاصرین خود بی‌التفات یا کم توجه بوده‌اند ولی نگارنده در این کتاب از ذکر نام شعرای معاصر پاکستان در هر رتبه و مقام شاعری که بوده‌اند، مضایقه نکرده و بدون تبعیض، نام و آثار آنان را تا جایی که در دسترس ما بود، در این کتاب گنج‌انیده است، بر خلاف بعضی از تذکره

نویسان که گویندگان معاصر و نزدیک به زمان خود را نادیده انگاشته و صرفاً به ذکر گذشتگان دور تراز زمان خود پرداخته اند و اگر از معاصرین ذکری کرده اند جانب انصاف را رعایت نکرده و بعضی را بر بعضی بحق یا به ناحق ترجیح داده اند. بنابراین عمل نگارنده تقریباً برخلاف سنت مرده ستایی است که متأسفانه در میان ملل شرق رواج داشته است.

«مجلد حاضر شرح احوال هفتاد و چهار تن از شعرای پارسیگوی پاکستان است که از سال ۱۳۰۵ هجری خورشیدی (۱۳۴۶هـ/ق/۱۹۲۶م) به بعد در این سامان زیسته اند و خوشبختانه بعضی از آنان هنوز هم بلبل داستان سرای گلشن ادب فارسی می باشند.

«در اینجا باید افزود این هفتاد و چهار تن شاعر که در این کتاب از آنان یاد شده است تمام پارسی گویان امروزی پاکستان نیستند و شرح احوال جمعی دیگر از این گویندگان نیز در دست نگارنده است که ان شاءالله با تألیف مجلد دوم این کتاب در دسترس خوانندگان گرامی قرار خواهد داد.»  
پس از پیشگفتار، استاد به ذکر مقدمه‌ای طولانی و بسیار عالمانه درباره همبستگی‌های دیرین میان ایران و پاکستان و شعر معاصر فارسی در پاکستان و سبک پاکستانی می‌پردازد. در این مقدمه محققانه، وی همچنین به اولین مرکز ترویج زبان و ادبیات فارسی در پاکستان، اولین شاعر و شاعره پارسی‌گوی پاکستان و اولین تذکره فارسی در پاکستان اشاره می‌کند و سیر زبان و ادب فارسی را در این خطه پی می‌گیرد.

طبیعی است برای وارد شدن به موضوع اصلی یعنی شعر شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، استاد مجبور بوده تا تعریفی مشخص از سبک شعر فارسی و تحول آن و بویژه سبک پاکستانی و قالب‌های شعری آن ارائه دهد. بهمین دلیل پس از یک بررسی دقیق به مکتب شعر پاکستان می‌رسد تا هویتی برای شاعران معاصر بنیان نهد و راه کارهای شعری آنان را توجیه

۱. سید سبط حسن رضوی، فارسی گویان پاکستان، ج ۱، مرکز تحقیقات، ۱۳۵۳، پیشگفتار.

نماید. بنابراین، نویسنده، ناگزیر از آغاز تاریخ شروع کرده می نویسد:

«چون سخن ما در این کتاب دربارهٔ پارسی گویان پاکستان است، لازم است که سوابق تاریخی و روابط مادی و معنوی مردم پاکستان و ایران را که هم نژاد و هم زبانند با ذکر شواهد تاریخی به اختصار بیان کنیم تا انگیزه علاقه پاکستانیان امروز به زبان فارسی روشن شود.

«شاید در نظر بسیاری از مردم جهان تجزیهٔ شبه قاره به دو قسمت پاکستان و هند عمل و اقدام سیاسی تازه‌یی در نظر آید و غیر لازم و شاید غیر طبیعی شمرده شود ولی تاریخ و جامعه شناسی و باستانشناسی نشان می دهد که این تفکیک ریشه کهن و سوابق دیرین داشته است و بالعکس پیوستگی سیاسی پاکستان و هند که گاهی اتفاق افتاده، چندان دوامی نکرده است و همچنین روابط سرزمینی که امروز پاکستان نامیده می شود، با ایران تازگی نداشته و از زمانهای پیشین پا برجا بوده است.»

آنگاه به همبستگی‌های دیرین ایران و پاکستان اشاره نموده اظهار می دارد: «تاریخ سند<sup>۱</sup> که پاکستان نامیده شده است و از کشمیر تا کرانهٔ اقیانوس جنوبی امتداد دارد، آشکار می سازد که آن ناحیه از دیر زمان به علت داشتن کوهسارها و ریگزارهای دشوار گذر و جنگل‌های انبوه، به دره گنگ و جمنا و قسمت‌های دیگر هند کنونی، کمتر پیوستگی داشته، در حالیکه در بیشتر دورانهای تاریخی با کشورهای همجوار غربی مانند ایران و عراق هم مرز و هم داستان بوده است و بالاخص از آغاز تشکیل سلطنت هخامنشیان در قرن ششم پیش از میلاد، پیشاور و تاکسیلا و لاهور و ملتان به ایران ملحق و در خلال قرنهای متمادی به قدری تحت تسلط ایران بوده که تمام آن نواحی که به نامهای مختلف سند و هند و سدگو (پنجاب) و گندار<sup>۲</sup> (تاکسیلا) و دره سند

۱. آریاها از دیر باز سرزمینی را که از آبهای یک رودخانه مشروب می شده به اسم آن رود خانه می نامیده اند، بنابراین دره رود سند را «سند» می گفتند و کلمه هند هم از همین ریشه است و اسمی است که ایرانی‌ها به آن کشور داده اند ولی چون در زبانهای اروپایی رود سند را، «اندس» می گفتند، آن نواحی به نام «اندیا» شهرت گرفت.

۲. اریش اشمیت، تخت جمشید، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۲، ص ۳۹.



و وادی مهران نامیده می شود، جزو ایالات ایران به شمار می رفته است.<sup>۱</sup> نویسنده در ادامه تاریخ زبان فارسی و شاعران فارسی گوی را در ضمن تاریخ حکمرانان منطقه مختصراً توضیح داده تا به دوره استیلای انگلستان در شبه قاره (۱۸۵۷ تا ۱۹۴۷ میلادی) می رسد. در اینجا به مهم ترین احیاء کننده شعر فارسی در شبه قاره پاکستان و هند، یعنی علامه محمد اقبال لاهوری اشاره می کند که توانست روح تازه ای در کالبد نیمه جان شعر فارسی - پس از هرج و مرجی که باتسلط بیگانگان غربی در این سرزمین به وجود آمده بود - بدمد. وی از این تحول به عنوان «سبک پاکستانی» یعنی مکتبی که توانست موجد سبک جدیدی در ادب و شعر فارسی پاکستانی باشد، نام می برد.<sup>۲</sup>

نهضت استقلال طلبی و رشد افکار آزاد یخواهی و اشتیاق فزاینده به ایجاد کشوری مسلمان و جدای از هند، باعث شد تا شعر، بویژه شعر فارسی علامه اقبال، میدان خودنمایی یابد و ابزاری برای رسیدن به هدف گردد. بنابراین مؤلف به این نتیجه می رسد که تاسیس و بنیان گذاری پاکستان نتیجه اندیشه بلند یک شاعر پارسی گوی آن سامان بود که در مکتب شاعران فارسی پرورش یافته بود. وی اضافه می نماید که پس از تاسیس کشور جدید، بیشتر مسلمانان از هند به پاکستان روی آوردند و در نتیجه سخنسرایان فارسی شبه قاره مانند تمنا، وحشت، حر، عشقی، فاضل، عارف، عظامی، زبیده و دیگران از شهرها و نواحی مختلف هند به پاکستان هجرت کردند و بدین صورت مراکز زبان و ادبیات فارسی از آن سوی مرکز به پاکستان منتقل شد؛ نهایت آنکه بعد از چندی، شعر فارسی در پاکستان راه خود را یافت، راهی که نویسنده کتاب فارسی گویان پاکستان از آن به عنوان «سبک پاکستانی» نام می برد و در این خصوص می نویسد:<sup>۳</sup> «شعر فارسی در عصر غزنویان در

۱. سید سبط حسن رضوی، فارسی گویان پاکستان، ج ۱، مرکز تحقیقات فارسی، ص ۱.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۴۷.

شبه‌قارهٔ پاکستان و هند به سوی ترقی و تکامل می‌رفت و در دوره مغولان به درجهٔ اعتلای خود رسید. پس از مغولان، دورهٔ بازگشت در شعر فارسی روی نمود و شاعران از پیچیدگیهای سبک هندی (سبک اصفهانی) متنفر شده به پیروی از استادان سبک عراقی و خراسانی پرداختند چنانکه از اشعار شبلی و حالی مشاهده می‌کنیم که سبک آنان برخلاف گذشتگان، بیشتر سبک بازگشت است. قرن بیستم میلادی در آن سامان قرن دگر گونیهای سبک شعر فارسی است و شاعران تقلید استادان قدیم را گذاشته، پایه سبکی نوین را نهادند که می‌توان آن را سبک پاکستانی نامید.

«این سه حالت سه مرحله است از تکامل شعر معاصر که به حکم قانون طبیعی «تکامل تدریجی» به ظهور رسیده است. زیرا زمان سلسله ممتدی است که یک سوی آن به گذشته و سوی دیگر آن به آینده اتصال دارد و بدین جهت زمان ماضی در حال، و زمان حال در مستقبل دائماً مؤثر می‌باشد. «روش متقدمین که از آن به سبک های خراسانی و عراقی و هندی (اصفهانی) و غیره تعبیر کرده اند چه از حیث صورت و چه از حیث ماده، لفظاً و معنأ، در روش متأخرین مؤثر بوده است و بتدریج اسلوب های قدیم جای خود را به شیوه های جدید می‌دهند و این کاروان تکامل در همه جا و همه چیز به همین سنت دائماً در حرکت است.

«از ترکیب این سه حالت سبک خاصی به وجود آمده است که ما در این کتاب آن را سبک پاکستانی نامیده‌ایم به اعتبار این که در اشعار شعرای این عصر تقریباً افکار و اندیشه های نوینی نمایانده می‌شود که در اشعار شعرای قبل که اکثر به سبک هندی سخن می‌گفتند، کمتر دیده می‌شود و همچنین زبان شعر نیز در این عصر ساده تر و آسان تر گشته است و ساده‌گویی و ساده نویسی رواج بیشتری دارد.

«گویندگان سبک پاکستانی از محور ثقیل اجتناب کرده و اوزان و محور فرح انگیزی که طبیعت عامه آن را می‌پسندد، انتخاب و اختراع کرده‌اند. تکرار قوافی و تعدد آن را به پیروی اشعار اروپایی نیز می‌آورند.

«فارسی گویان معاصر پاکستان می‌کوشند که زبان امروزی ایرانی را به کار ببرند تا شعر امروزی پاکستان در ایران کنونی هم فهمیده شود. در شعر معاصر پاکستان چند نوع جدید شعر نیز اضافه شده و اصناف سخن که محدود به قصیده و مثنوی و قطعه و رباعی بود، به ترکیب بندها و مسمطه‌های جدید که در هر مصراع آن، قافیه‌ها به طرز نوین ابداع می‌شود و در سر هر بند چند مصراع و یانیم مصراع به طور برگردان با همان قافیه تکرار می‌شود، اضافه شده است و «ماهیا» به طرز شعر زبان پنجابی و «سونت» به طرز ادبیات اروپایی و «شعر سپید» و «نظم آزاد» و ترانه‌های گوناگون به ظهور آمده است که در کتابهای قدیم «بدیع» از آن اسمی و عنوانی ذکر نشده است: نطفه سبک پاکستانی در اشعار حالی و شبلی و ادیب پیشاوری و گرامی و بهائی موجود است.»

همانجا، نویسنده به «مکتب شعر پاکستانی» اشاره می‌کند و با این عبارات مقدمه را به پایان می‌برد: «امیدواری ما به آینده از این جهت است که در عصر حاضر جوانان ادیب و دانشوری برخاسته‌اند که ذوق لطیف و معلومات عمیق و روح آزاد دارند و از ذخائر فضل نیاکان و آثار استادان قدیم بهره‌وافی برده‌اند و با روح آزاد و طبع وقاد مکتب جدیدی از شعر و ادب پدید آورده‌اند که ما آن را «مکتب پاکستان» نامیده‌ایم.»

زننده یاد دکتر سید سبط حسن بسیار امیدوار بود تا جلد دوم کتاب «فارسی گویان پاکستان» را در دهه ۵۰ تدوین و منتشر نماید. متأسفانه دغدغه‌های کاری و شخصی و خانوادگی مجال فعالیت بیشتری به وی نمی‌داد. در سال پیش (۱۳۷۵ شمسی)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که انتشار جلد دوم کتاب مزبور را جزء برنامه‌های انتشاراتی سال ۱۳۷۶ خود قرار داده بود، تدوین و تکمیل آن کتاب را مصرانه پیگیری کرد و از استاد درخواست نمود این مهم را پیش از زمستان ۷۶، به انجام رساند. این ابتکار باعث شد تا استاد وقت بیشتری روی تدوین و تکمیل کتاب بگذارد. خوشبختانه کار نسبتاً به اتمام رسید و تنها بازنگری دوباره به نوشته‌ها و

مقدمه بی ضرورت داشت تا کارنامه جلد دوم نیز کامل شده و پس از تشریفات اداری به چاپ سپرده شود؛ اما، اجل مهلت نداد و پیش از آنکه این مهم به انجام رسد، استاد که از مدتی پیش به بستر بیماری افتاده بود، پس از یک بهبودی مختصر و کوتاه - انگار تنها برای وداع با عزیزانی که منتظر شنیدن آخرین کلام وی بودند - در سپیده دمی نسبتاً سرد، ندای حق را لبیک گفت و به دیار باقی شتافت. اکنون، مائیم با کولباری از غم، دنیائی خاطره و انبوهی از یادداشتهای ارزشمند استاد و مهم تر از همه جلد دوم کتاب «فارسی گویان پاکستان»؛ کتابی غنی و پر بار شامل شرح حال و نمونه اشعار چهل تن دیگر از شاعران فارسی گوی معاصر پاکستان، که با نثری سلیس و روان به رشته تحریر درآمده است. قطعاً انتشار این کتاب نیز، تاریخ ادبیات معاصر پاکستان (تاریخ پنجاه ساله) را پیش روی محققین و دانش پژوهان قرار خواهد داد و با انتشار این جلد منبعی معتبر و موثق و با ارزش به گنجینه ادب فارسی و متون درسی رشته فارسی مقاطع مختلف دانشگاههای جهان افزوده خواهد شد. ان شاء الله.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

\*\*\*\*\*



## دکتر رضوی دوست صمیمی ایران و فارسی

روز یازدهم دسامبر ۱۹۹۷م، ساعت حدود پنج صبح، روز و ساعت نحسی بود که دست قضا یک دانشمند ارجمند را از ما ربود. این مرد نازنین که واله و شیدای ایران و فارسی و مبلغ زبردست اخلاق و ارزشهای اسلامی و ذاکر والای اهل بیت اطهار علیهم الصلوات و السلام، یک ادیب اریب و محقق مدقق و خطیب کم نظیر و استاد مهربان بوده، دکتر سید سبط حسن رضوی نام داشت که نظر به خدمات ارزشمند او در راه ترویج و گسترش فارسی در این سامان بعضی از دوستان از روی ارادت او را «پیر فارسی پاکستان» می خواندند و الحق وی از هر حیث سزاوار این لقب بود. همچنین وی پروانه وار شیفته اسلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین (ع) بود. بنابراین درگذشت این موءمن بزرگوار و دانشور گرانمایه را باید ضایعه بزرگی برای عالم اسلام و جهان ادب محسوب کرد.

استاد رضوی حامل اخلاق حمیده و خصائل ستوده بود مانند علم با عمل، حلم و تواضع با بشر دوستی، راستگویی و صراحت لهجه با ملاحظه کاری، همدردی با خویشان داری، تدبیر با نظم و ترتیب، زهد و تقوی اما بدون تقشف و ریاکاری، و گویی با حافظ هم عقیده بود آنجا که حافظ می گوید:

آسایش دوگتی تفسیر این دو حرف است      با دوستان مروت با دشمنان مدارا

واقعاً دکتر رضوی بادوستان خود کمال صمیمیت را داشت و به منتها درجه سعی می کرد رفتار او موجب رنجش خاطر کسی نگردد اما متأسفانه مانند بسیاری از اصحاب فضل و کمال، سنجایی او باعث برانگیختن آتش عناد در دل حسودان می گشت ولی قلبش از هر نوع کدورت و آرایش پاک بود. این بود که هر کس که با او برخورد می کرد تحت تأثیر لطف و شفقت او می گشت و اکثر مردم که او را از نزدیک می شناختند نسبت به او علاقمند می شدند. بنابر این مرگ نمی تواند چنین آدم دوست داشتنی را بمیراند و محبت او را از قلوب دوستان محوگرداند، چنانکه سعدی گفته است:

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز      مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

دکتر رضوی تمام زندگی خود را برای خدمت به اسلام و فارسی وقف کرده بود و این عشق را او از بزرگان خود به ارث برده بود. علاقه فراوان او بانجمن فارسی که او رئیس آن بود و فصلنامه «دانش» که او مدیرش بود بخاطر بستگی فوق العاده او به ایران که به عقیده او مهد علوم اسلامی بود، و به فارسی که آن را وسیله تبلیغ دین اسلام می پنداشت، بود و بس و او هیچگاه تا دم مرگ برای لحظه ای هم ازین غافل نگشت. حتی بقول خانواده اش در ایام آخر حیات خود موقعی که در بیمارستان در حال اغماء خوابیده بود هرگاه به هوش می آمد، درباره پیشرفت درکار انجمن فارسی و مجله «دانش» سؤال می کرد. او به راستی به اسلام و فارسی عشق می ورزید و تا زمانی که اسلام و فارسی زنده اند، عاشقان اسلام و فارسی امثال دکتر رضوی هم زنده و پاینده خواهند ماند؛ چون بقول حافظ:

هرگز تمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق      ثبت است بر جریده عالم دوام ما

اینجانب از حدود چهل سال خدمت دکتر رضوی ارادت داشتم و وجود بابرکتش برای بنده همواره منشأ عنایات و شفقت های بی اندازه بود. ذات گرامیش نه تنها به منزله دوست و برادر مهربان و در بسیاری از کارهای ادبی شریک و سهیم و همکار و همقدم بوده، بلکه در بعضی موارد شخصی موجب ارائه طریق و طرف مشاورتها و راهنماییهای ذیقیمتی هم بود. آشنایی

ما از زمانی آغاز می‌گردد که دکتر رضوی هنوز در کراچی معلمی و ریاست مدرسه ایرانیان را به عهده داشت. سپس در اواخر سال ۱۳۳۴ ش / اوائل ۱۹۵۶ میلادی ما دو نفر به اتفاق مرحوم دکتر نذیر میرزا برلاس استاد بخش فارسی دانشکده اسلامیة (و سپس دانشگاه پیشاور) برای بورس تحصیلی دانشگاه تهران انتخاب شدیم. آقایان رضوی و برلاس یک ماه جلوتر از بنده در بهمن ۱۳۳۴ ش / فوریه ۱۹۵۷ م به ایران رفتند و در همان زمان دو نفر از برجسته‌ترین دانشمندان ایران بنام مرحومین استاد بهمنیار و دهخدا رهسپار عالم جاودانی شدند. اینجانب بعد از یک ماه در اسفند ۱۳۳۴ ش / مارس ۱۹۵۶ م به دانشگاه تهران رسیده و باتفاق دو عزیز نامبرده در کلاس دکتری دانشجویان خارجی شرکت جستیم و پس از گذراندن چند ماده امتحان برای تهیه مدارک برای رساله خود درباره «تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان» وارد لاهور شدم، و آقای رضوی در صدد تهیه رساله دکتری خود درباره «شعرای فارسی‌گوی معاصر پاکستان» در تهران ماندند. بنده در ایام اقامت سه چهار ماهه خود در لاهور غیر از تهیه مدارک رساله خود، به فرمایش دکتر رضوی به جمع‌آوری شرح حال و آثار و عکسهای بعضی شعرای فارسی‌گوی لاهور برای پایان‌نامه وی پرداختم و برایش ارسال داشتم. متأسفانه آقای دکتر رضوی بعلت عدم موافقت مقامات، مسئول با تمدید مدت مرخصی وی نتوانست بیش از پنج ماه در تهران بماند و قهراً به کراچی مراجعت کرده بکار معلم و ریاست مدرسه ایرانیان ادامه داد. در همان زمان اینجانب به تهران مراجعت نموده در نتیجه مشورت با دکتر شهریاری نقوی که قبلاً موفق باخذ دکترای دتا (مخصوص ایرانیان) شده بودند، تصمیم گرفتم بجای دکتری خارجی، دکترای دتا را بگیرم و در عرض حدود هشت سال امتحانات مربوطه را گذرانده و پس از پایان دوره مزبور یک سال برای انتشار رساله خود در ایران ماندم و سپس به پاکستان مراجعت و در ۱۹۶۴ م به عنوان دانشیار و رئیس بخش فارسی و حقوق شیعه در اداره تحقیقات اسلامی کراچی استخدام (که بعداً در سال ۱۹۶۶ م به اسلام آباد منتقل یافت) و پس از

چند ماه بایک بورس خارجی برای تخصص در حقوق شیعه برای یک سال در دانشکده های حقوق و الهیات در سال ۱۹۶۵م وارد دانشگاه تهران شدم.

در آن مدت آقای رضوی در سال ۱۹۵۸م وارد کادر آموزشی پاکستان غربی شده به عنوان استاد یار فارسی در انتر کالج راولپندی و سپس برای دو سال در ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ در دانشکده دولتی کهوته (در حومه راولپندی) به تدریس فارسی پرداخت و با بورس دولت ایران باتفاق گروهی از استادان فارسی پاکستان در سال ۱۹۶۵م برای اخذ دکترای خارجی دوباره وارد دانشگاه تهران شد و ما باز در باشگاه دانشگاه یکسال را باهم گذرانیدیم.

اینجانب در ژانویه ۱۹۶۶م از طریق عراق به پاکستان مراجعت کردم و پس از حدود سه ماه در نوروز همان سال برای اخذ جایزه بهترین کتاب سال به تهران رفتم و آقای رضوی و دوست مرحوم دکتر اویس صالح صدیقی با کمال محبت در کلیه مراسمی که از طرف مؤسسه همکاری عمرانی و سفارت پاکستان و انجمن های ادبی بهمان مناسبت برپا شد شرکت جستند.

در تابستان ۱۹۶۸م اولین کلاس آموزش فارسی در خانه فرهنگ ایران راولپندی تشکیل شد و اینجانب و خانم تاج تدریس فارسی را به دو کلاس ابتدایی فارسی به عهده گرفتیم و آقای رضوی در همان سال دوره دکترای خارجی را از دانشگاه تهران باموفقیت گذرانده و در میان شاگردان چهارده کشور خارجی مقام اول را حایز شده و به پاکستان مراجعت و به عنوان استاد و رئیس بخش فارسی در دانشکده اصغر مال راولپندی شروع به تدریس فارسی کرد و بزودی عصرها به کار تدریس فارسی در خانه فرهنگ ایران راولپندی با ما پیوست و این همکاری برای حدود هیجده سال ادامه داشت. در این مدت غیر از همکاری و همگامی در تدریس فارسی ما دو نفر سه جلد کتاب «گلشن فارسی» را (در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۹ و ۱۹۹۴م) برای فارسی آموزان خانه های فرهنگ ایران تهیه و منتشر کردیم که اینک چندین بار تجدید چاپ شده و غیر از کلاسهای فارسی خانه فرهنگ ایران در بعضی دانشکده ها و دانشگاه های پاکستان هم به عنوان کتاب درسی کمکی تدریس می گردد.



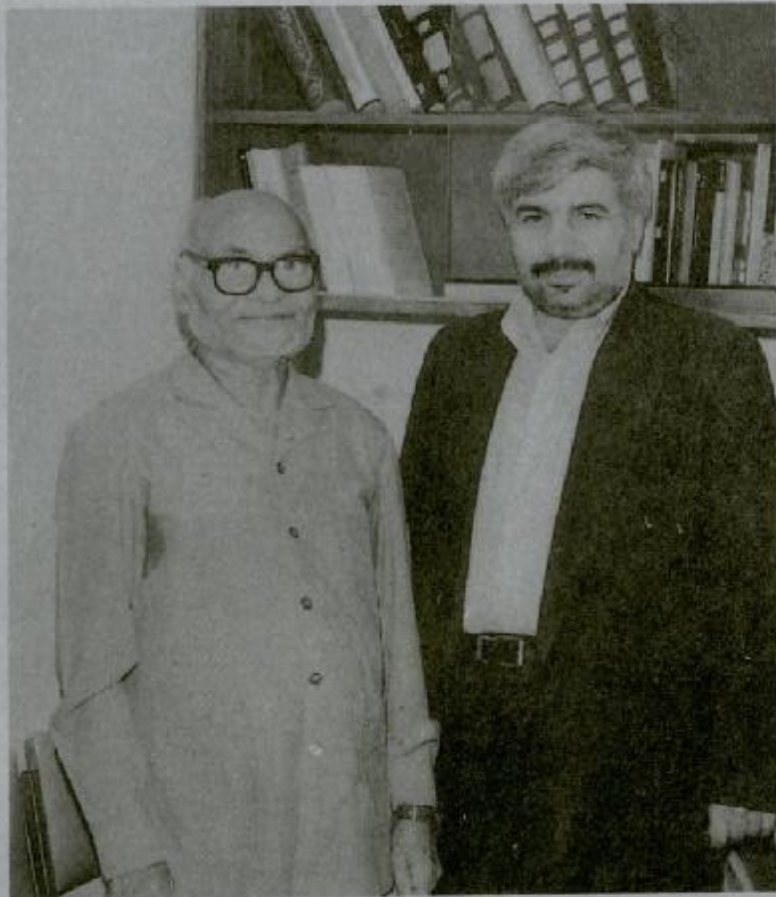
آقای دکتر رضوی از سال ۱۳۶۷ش/۱۹۸۸م به مدیریت فصلنامه دانش برگزیده شد و تا پایان حیاتش در این سمت بخوبی انجام وظیفه نمود.

آقای دکتر رضوی همواره برای تشیید روابط دوستانه بین پاکستان و ایران و گسترش زبان فارسی با کمال جدیت کوشش و تقلا می کرد چنانکه پس از ورود به راولپندی در سال ۱۹۵۸م با همکاری بعضی دوستان ایران و زبان فارسی "انجمن دوستی و روابط فرهنگی پاکستان و ایران" و "سازمان فارسی" را تشکیل داد. سپس در سال ۱۹۷۳م انجمن فارغ التحصیلان دانشگاههای ایران و اخیراً "انجمن فارسی" (شامل استادان فارسی) "انجمن دوستان فارسی" (شامل علاقه‌مندان زبان و ادب فارسی اعم از استادان و غیر استادان فارسی) و "کتابخانه انجمن فارسی" را بنا نهاد و اینجانب در تشکیل سه انجمن اخیر الذکر و تهیه اساسنامه آنها با آقای دکتر صمیمانه همکاری داشتم.

همچنین دکتر رضوی برای اهالی اسلام آباد کلاسهای مخصوص فارسی را در محل مدرسه ایرانیان در اسلام آباد دائر نمود و اینجانب و خانم دکتر فرحت ناز عصرها در این کلاسها به اتفاق ایشان به شاگردان سالمند فارسی درس می دادیم که اینک به علت درگذشت آن استاد رخنه ای در این کلاسها واقع گشته اما امیدواریم ان شاءالله بزودی این کلاسها کما فی السابق ادامه یابند.

این بود خلاصه سرگذشت رفاقت و همکاری چهل ساله اینجانب و دوست و برادرگرامی دکتر سید سبط حسن رضوی که این مقال را با این دعا به پایان می رسانم که خداوند متعال روح پرفتوح آن عزیز را در جوار رحمت خود در مقام اعلیٰ علین قرار دهد. آمین.

\*\*\*\*\*



زنده یاد دکتر سید سبط حسن رضوی به همراه  
دکتر غلامحسین غلامحسین زاده مدیر کل گروه  
اجرایی گسترش زبان فارسی در «انجمن فارسی»  
اسلام آباد تابستان ۱۳۷۶

## یادی از شادروان دکتر سید سبط حسن رضوی

### كُلْ نَفْسٌ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

سعیدیا مردنکو نام نلمیرد هرگز      مرده آنست که نامش به نکویی نبرند  
شخصیت بارز فرهنگی، ادبی، اجتماعی و مذهبی مغفور دکتر سید  
سبط حسن رضوی مورد توجه خاص علمای اهل فضل و ادب است. رحلت  
این بزرگ مرد جهان ادب، دوستان و همکاران او را بشدت رنجانید و اکنون  
که حدوداً دو ماه از وفات او سپری می شود، در اجتماعات و جلسات  
مختلف علمی، ادبی و مذهبی، از وی به نیکی، نکویی و خلوص نیت یاد  
می شود.

دکتر سبط حسن رضوی معلم و مبلغ زبان فارسی بود، علاقه مفراطی  
به زبان و ادبیات فارسی داشت و همیشه رفقا و دانشجویان را برای ترویج  
این زبان در پاکستان تشویق می کرد. درجه دکتری بنده در رشته ادبیات  
فارسی مرهون این مرد بزرگ است. این نوشتار تاکید بر خاطره‌ای دارد که در  
ذهن من همیشه زنده خواهد ماند.

هرگاه و هرجا از دکتر سید سبط حسن رضوی سخن به میان می آید مرا  
به یاد روزگاری می اندازد که برای نخستین بار با وی آشنا شدم. چهره با وقار  
و خندان و لحن شیرین، مهربان و پدرانیه او در ذهن من شکوفا می شود. سال  
۱۹۸۶ میلادی بود، روزی که در یکی از محافل ادبی با وی ملاقات کردم

به زبان فارسی و لهجه مخصوص پاکستانی صحبت می کرد، از لهجه من خوشش آمد و گفت: "خانم شما مثل ایرانیها فارسی را صحبت می کنید." پس سوال کرد در چه رشته ای فوق لیسانس گرفته ام. جواب دادم: "در دو رشته جغرافیا و فارسی" - با شنیدن اینکه فوق لیسانس فارسی هم دریافت نموده ام خرسند شده پرسش نمود: "چرا برای درجه دکتری در رشته فارسی تلاش نمی کنید؟" پاسخ دادم که گرفتاریهای روزمره اداری و خانگی مجال را برای این کار فراهم نمی کند. وی بالحنی پدران و دلسوزانه دوباره تاکید کرد و گفت: "نه خانم حیف است، شما که فارسی را خوب می دانید باید حتماً دکتری را هم در همین رشته دریافت کنید."

این محفل ادبی به پایان رسید و قرار بر این شد که در فرصتی دیگر بطور مفصل در این مورد بحث شود. خدا حافظی کردم و عازم خانه شدم.

هنوز چند صبحی از این ملاقات نگذشته بود که باری دیگر در یک نشست خانوادگی او را دیدم. پس از احوال پرسی و معرفی اهل خانه اش از من پرسید: "خوب خانم راجع به درجه دکتری در رشته فارسی چه تصمیمی گرفته اید؟" گفتم تمایل دارم در رشته جغرافیا دکتری بگیرم، چون فوق لیسانس را با نمرات خیلی خوب گذرانده ام و مقداری کار تحقیقی درباره جغرافیای تاریخی سند انجام داده ام. آقای دکتر مکشی کرد و چنین توصیه نمود که زبان فارسی زبان ماست؛ زبان شبه قاره و زمانی لسان اهل علم و ادب و زبان اداری و قضایی این سرزمین بوده است. اکنون وظیفه ماست نوجوانان را به ادبیات فارسی تشویق کنیم و آنچه در توان ماست جهت ترویج آن بکوشیم. سپس پیشنهاد کرد از کتابخانه شخص وی بهره برده مرا برای مراجع کتب لازم کمک خواهد کرد. جهت تشویق بیشتر از فارسی من چنین تمجید کرد: "خانم! فارسی برای شما خیل آسان است، در پاکستان کسی به این روانی و سلیسی تکلم نمی کند. شما باید دکتری را هم در ادبیات فارسی دریافت کنید." سؤال کردم چه موضوعی برای رساله دکتری انتخاب کنم. گفت که کتابی به عنوان "فارسی گویان پاکستان نگاشته، جلد اول"، آن چاپ

شده است، آن را مطالعه کنم و عنوانی درباره فارسی این منطقه انتخاب نمایم. ضمن گفتگو از وی سؤال کردم: "شما فارسی را چگونه یاد گرفته‌اید و درجه دکتری را از کجا دریافت کرده‌اید؟" گفت: "خانواده من از شهر لکهنو هستند و من متولد آن شهر هستم. قبل از تأسیس پاکستان در همان شهر بزرگ شده‌ام. تحصیلات دوره ابتدایی و لیسانس را از دانشکده معروف به کنینگ "Canning" در سال ۱۹۵۰ م گرفته‌ام و چون در آن زمان مردم به زبان و ادبیات فارسی علاقمند نبودند، مهارت در این رشته مورد توجه اهل علم و ادب قرار داشت؛ من هم فوق لیسانس را در این رشته دریافت کرده‌ام، این زمانی بود که مردم محافل و نشستهای ادبی برگزار می‌کردند، اصطلاحات فارسی را برای اظهار فضیلت بکار می‌بردند، اشعار فارسی می‌سرودند و لذت می‌بردند. من هم در این گونه نشستهای ادبی شرکت می‌کردم و عضویت انجمن فارسی دانشگاه را عهده دار بوده‌ام تا اینکه شبهه قاره تقسیم شده و من به پاکستان آمدم. در شهر کراچی به عنوان معلم و مدرس زبان فارسی در دانشگاه مشغول انجام وظیفه شدم. به سال ۱۹۶۰ میلادی در راولپندی و اسلام آباد انجمن فرهنگی پاکستان و ایران را دایر کردم. ضمن این فعالیتهای ادبی تصمیم گرفتم درجه دکتری فارسی را دریافت دارم. بنابراین سال ۱۹۶۵ م عازم تهران شدم و به عنوان دانش پژوه در دانشگاه تهران ثبت نام کردم و به کارهای تحقیقی برای درجه دکتری پرداختم، ضمناً عضویت انجمن دانشجویان پاکستان را هم در تهران بعهده گرفتم و در برنامه‌های اردوی رادیو تهران نیز شرکت می‌کردم."

ضمن گفتگو درباره اقامت در ایران، دوره تحصیلی و ایام جوانی اش حالت خاصی به او دوست می‌داد و به قدری شاد و مسرور می‌گشت که بخوبی می‌توان حدس زد از بهترین روزهای زندگانی اش سخن می‌گوید.

درباره برنامه‌ها و فعالیتهای رادیویی خود اظهار داشت که برنامه‌های رادیو زاهدان و تهران در بین شنوندگان پاکستانی شهرت زیادی داشت و وی توسط این برنامه‌ها با مردم این دیار رابطه برقرار می‌نمود و زبان فارسی را به

عنوان تدریس فارسی به مردم این سامان می آموخت تا دانش آموزان زبان فارسی با واژه های جدید و لهجه زبان فارسی آشنا شوند. سوال کردم "چرا در برنامه های فارسی رادیو پاکستان شرکت ندارید؟" گفت: "حالا که شما دعوت می کنید شرکت خواهم کرد."

این ملاقات بسیار ثمر بخش بود چون پند و نصایح دکتر تاثیر فراوان در من گذاشت، از طرفی وی نیز دعوت مرا برای شرکت در برنامه فارسی رادیو پذیرفته بود.

پس از این ملاقات روابط با آقای دکتر و خانواده اش به صمیمیت گرائید و شرکت وی در برنامه های فارسی رادیو فرصت بیشتری برای بحث در مورد موضوعات مختلف به ویژه دکتری بنده در فارسی فراهم می کرد.

اواخر سال ۱۹۸۶ م بود که برای ثبت نام جهت درجه دکتری به دانشکده خاور شناسی لاهور رفتم و عنوان "تحول نثر فارسی در شبه قاره" برای رساله دکتری پذیرفته شد. به محض شنیدن این خبر آقای دکتر با خانم به خانه من تشریف آوردند و تبریک گفتند. دکتر از تلاشی که مرا متقاعد به تحقیق در رشته ادبیات فارسی ساخته بود، بسیار خرسند گشت.

شرکت دکتر سبط حسن در برنامه های رادیو پاکستان با سلسله گفتارهای مذهبی و هفتگی به مدت پنج دقیقه آغاز شد و سعی بر آن داشت گفتاری جامع و مفید به شنوندگان عرضه دارد. در زیر نمونه ای از این گفتار که با خط مبارک ایشان است آورده می شود.

قناعت

صل  
دقیقه پنجاه و نهم

30/12/90

به قناعت تو انجم گردان ... که روی تو رخ دولت نیست (سعدی)

قناعت کلمه کنه‌ای است بلکه در همین را هم شده و فرستاده گویا مستعمل است یعنی سینه در بر حال در بر چه چیز  
از آن وقت همان در مقابل نسبت به او مستعمل شده است فرستاده فرستاده باشد بر وجهی که از روی  
از او بود که بر او قناعت نیست پس آیه بان بگوید گنگش و در این عبارت و قناعت از دست نماند او از دل  
سلطنت به معنی قناعت یافته

باید دانست که قناعت کجای از صفات خداست که در علم و تقوی مستعمل شده و حکما و علما در باره آن  
امور قدیده و مبالغه کرده اند. شیخ سعدی در همین باره دیگر بجا آورده علم و ادب در اینهاست قناعت از صفات عظیم  
ستوده است و در توصیف آن اشاره زیادی کرده است. بعضی طریقی که در قرن سیم آورده و کلمات کلیدی مستعمل  
ایران یاد کرده است. در تالیف لطیف خود اصفهان نامی در صفت قناعت چنین می فرماید: "و قناعت آن است  
که نفس آسان نگردد امر تا کم و شتاب و عیب و غیر آنرا در نهاد هر برتر و خیر مسدود خلق کند در  
پیش آن اتفاق افتد" و در اول از اتفاق صفت یاد کرده که از اتفاق آید است.

در همین تالیف علی‌ها صفتی تعبیر رسفا دارد است که القاصه کسری بخلفی - این قناعت  
گفته است بر شنبه که هر کسی بود از قدرش ندارد و آن در صورت حال و در زمانه خود که بصورت سعادت  
و الحیات در سکون قلب و وقار نفس می باشد که در آن آنگاه در زمانه ما در زمانی متعالی همین ها و مبالغه  
بیش تر در ترس از خود ما نه بعد از درونی الهی که بالمال است فرستاده و مطمئن می باشد  
در پیش آن که کسب قناعت مسلم است  
در پیش نام دارد و سلطان عالم است

از لفظ دیگر قناعت جنبه ای دیگر هم دارد که بعضی از کلمات بیان در باره آن گفته اند که قناعت انسان از  
ارکب و کار بازی دارد و او را شل و بیگانه و باطنه و ناوارگی سازد هر چه دست نماند و گفته اند که قناعت  
نور است و علم بی بر صفتی که نه برده این است که قناعت هیچ کسی که در هیچ حال از کب و کار از عقل  
شودت و مال می کشد که شریک از راه صمیم و از طریق طلال باشد و هیچ گونه فکر و فرب و حیل و ظلم  
بدان و حیل و حیل تا عریض مانوس آورد در موضعی جلو نماند. پس بر هر چه گفته لازم است که اگر چه  
مال جبار بر آینه ای شرافت و وقار او دارند آورد دست نماند بر این قناعت زنده در هر چه از آن می آید که این بیان  
گفتند نظر آن ندارد در سخنی خرد و بی پایه از کتب خود نهاده گفته صاحب را بر عقل آورد

آل است آنچه که نیاید بجز آن باز  
از شرفی بجز در میرز آفرید خوشبخت  
به است که اگر چه مردم از ظلم و تقوی خود دارای لازم دانسته اند و از راه صحیح تحصیل مال کردند  
و این بر او که دانسته اند شل و بیگانه در این قناعت کردن که لازم می شده بر مسلم است که در دنیا و  
و چه کسها در آن مبالغه در آنچه دانسته و الحیات را از این برده است. بیشتر کوششی ها و خصوصت با

پیشینه و اهمیت علم طب

که در صورت بیماری به محیط ما آورده است از طرفی در آنجا مستقر شده است و از طرف دیگر قاعده قیامت از برای همه ما در عالم برقرار است و از برای ما یک عالم است. امروزه پیشرفت پزشکی با سرعتی که نمی‌توان تصور کرد پیشرفت کرده است و تا آنجا رسیده که بارها و بارها در طب و جراحی و غیره با کمال مهارت و تخصص در حال حاضر در دنیا به سر آمده است. هر چه باشد که هیچ وقت وجود نداشت و آنرا در علم طب و جراحی و غیره در دنیا به سر آمده است. هر چه باشد که هیچ وقت وجود نداشت و آنرا در علم طب و جراحی و غیره در دنیا به سر آمده است.

عزت چو در قیامت و ذلت چو در طبع

باید قیامت از هر کسی بیشتر سرا

قیامت یعنی آنست که همیشه با ما است که در دنیا زندگی می‌کنیم و در آنجا در قیامت حساب می‌شود. قیامت در واقع همانست که در دنیا با ما است و در آنجا در قیامت حساب می‌شود. قیامت در واقع همانست که در دنیا با ما است و در آنجا در قیامت حساب می‌شود.



شادروان دکتر سید سبط حسن رضوی در  
سینار اقبال - لاهور



تاریخ دهم دسامبر سال ۱۹۹۷ م، ساعت ۸/۴۵ بامداد، زنگ تلفن خانه به صدا در آمد - گوشی را برداشتم. از خانه دکتر سید سبط حسن رضوی داماد او خبر ناگوار درگذشت او را داد. من در حالت مبهوت هنوز باور نمی‌کردم که او زنده نیست. سوال کردم کی، چگونه، چطور...؟ اما در لحظه‌ای دیگر با این احساس که هر موجود زنده باید ذایقه موت را بچشد به خودم تسلی داده گفتم "إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ". ساعت ۵ بعد از ظهر به خانه دکتر رفتم؛ خانه‌ای که همیشه در مراسم شادی و شادمانی از من پذیرائی می‌شد - مراسم تشییع جنازه دکتر سبط حسن را برگزار می‌کردند. به اهل خانه تسلیت گفتم. خانمش که در روزهای بیماری همواره در بیمارستان همراه او بود، گفت: "خانم در بیمارستان همیشه اسم شما را می‌برد و اکثر با شنیدن صدای در می‌پرسید خانم دکتر محموده آمده است؟ می‌گفتم به او در پاکستان است و ما به زودی به پاکستان خواهیم رفت و با ایشان ملاقات خواهی کرد." پس از ابراز تسلیت به این خانواده رفتم به سوی جسد خاکی دکتر که در گوشه‌ای نهاده بودند و پتوئی روی او را می‌پوشاند.

ساعتی پهلوی جسد او ایستادم و احساس می‌کردم او زنده است و نفس می‌کشد. خانمهای دیگر خانواده در اطاق از نیکوئی او صحبت می‌کردند، متوجه من شدند و گفتند درست می‌گوئید او نفس می‌کشد - پزشکی آمد او را دوباره معاینه کرد و گفت نه خیر از این جهان رفته است و این حالتی که به بعضی از شما دست داده آن "Hillasiation" یعنی خطای حسن می‌گویند. ساعت ۱۰/۴۰ دقیقه شب بود که او را به خاک سپردند و شرکت کنندگان در مراسم، باغم و اندوه فراوان محل را ترک کردند.

اهل قلم و واعظان در سوگ وی گریستند و هر یک به نوبه خود از فعالیت‌های شایان توجه او گفتاری به میان آورد. شرافت، پاکی و خلوص نیت مغفور رضی الله تعالی عنه، زبانزد خاص و عام بود و به نیکی و کردار پسندیده شهرت داشت - در طول عمر شریف و با برکتش در راه خدمت به خلق از هیچ کوششی دریغ نورزید. به درستی او در صحنه شعر و ادب (اردو و

فارسی) و اجتماعات مذهبی چون ستاره ای درخشانده بر ذهن دوستاناران، علاقمندان و دانشوران تابید. وی در حیطه اسلامیات و ادبیات مخصوص زبان فارسی به تحقیق و تفحص پرداخت و ثمره تلاش خستگی ناپذیر او امروز چراغ روشنی برای محققان است. خاطره شاد روان دکتر سبط حسن به قدری آموزنده اخلاق و شیرین است که مشکل می توان دل از آن برکنند.

سخن گفتن درباره این بزرگ مرد به گذشت زمان طولانی نیاز دارد و به اختصار ابراز ادب و ادای حق نمی توان گفت. خبر فوت نابهنگام مرحوم رحمت الله علیه شوک عمیقی را بردوستان، آشنایان و اهل علم و ادب وارد آورد. غم از دست دادن این عالی مقام رانمی توان فراموشی سپرد چون واقفیم چه عزیزی، که برایمان پدری دلسوز و راهنمایی مهربان بود، دیده از جهان بریست، اما یاد وی در افکار زنده و یادگارهای او که مشتمل بر سخنرانیها، اجرای برنامه های رادیو و تلویزیون، کتابها و مقالات منتشر شده است تا حدودی غم از دست رفته گرانقدر شاد روان دکتر سید سبط حسن رضوی را تسلی می بخشد.

در پایان از خالق هستی برای روح آن مرحوم طلب مغفرت و آمرزش نموده و از خداوند متعال مسئلت می نمایم وی را در کنار اهل بیت (ع) محشور فرماید.

یادش یاد ، روانش شاد

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

\*\*\*\*\*

## دکتر سید سبط حسن رضوی

دکتر در ادبیات فارسی از دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تهران

نام: سید سبط حسن رضوی، استاد دانشمند و محقق زبان و ادب فارسی.  
پدر: مولانا سید یوسف حسین رضوی (مرحوم) مردی بود عالم و فاضل و  
متدین و فقیه علوم اسلام و متخصص در فقه جعفری.  
جدش: حاج مولانا سید محمد عباس رضوی نام داشت و یکی از علمای  
عصر خود بود. وی به علم و فضل و زهد شهرت داشت. جد مادری او آخوند  
سید غلام عباس بود که در شغل مقدس معلمی روزگار می‌گذاشت.  
سابقهٔ خاندان رضوی: تقریباً ۳۰۰ سال پیش، در حدود اواخر قرن ۱۱ هجری  
دکتر رضوی از استان خراسان (شهر مقدس مشهد) و آستان قدس رضوی به  
سرزمین هند (لکهنؤ) مهاجرت کردند و در هنگام تشکیل کشور جمهوری  
اسلامی پاکستان، به کراچی آمدند و بعد از آن در راولپندی و اسلام‌آباد رحل  
اقامت افکندند؛ هم اکنون خاندان رضوی در لکهنؤ، کراچی و راولپندی و  
اسلام‌آباد زندگی می‌کنند.

ولادت سبط حسن: روز جمعه دوم ماه سپتامبر ۱۹۲۱ م / ۱۳۰۰ هـ ش در لکهنؤ.  
تحصیلات: دکتر رضوی، تحصیلات خود را در همان شهر لکهنؤ در خانه  
پدر و مادرش و در آموزشگاه‌ها و مدارس آن روزگار به پایان برده و در  
سال ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۹ هـ ش) به درجهٔ فوق لیسانس از دانشگاه لکهنؤ  
نایل آمده و شاگرد اول شده است.

در سال ۱۹۵۰ م / ۱۳۲۹ هـ ش از لکهنؤ مهاجرت کرده به کراچی  
(پاکستان) آمد. وی در دانشگاه کراچی به تحصیلات خود ادامه داد و در سال  
۱۹۵۳ م / ۱۳۳۲ هـ ش دورهٔ تربیت مدرس را گذرانده و به سمت معلم فارسی

و مدیریت مدرسه (دبیرستان) ایرانیان در شهر کراچی رسید. در سال ۱۹۵۶ میلادی/۱۳۳۴ هـ ش به ایران رفته و در دانشگاه تهران (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران) تحصیلات عالی خود را ادامه داد. پس از مشکلات زیاد و رفت و آمد از تهران به کراچی و مسئولیت تدریس و مدیریت مدرسه ایرانیان در کراچی، بالاخره در سال ۱۹۶۵ م/۱۳۴۳ هـ ش. به درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی مفتخر شد.

رساله دکتری رضوی، تحت عنوان پارسی گویان و شاعران پارسی گوی پاکستان بود. این رساله، به لحاظ اهمیت فرهنگی و ارزش فوق العاده در معرفی تاریخ ادبیات فارسی معاصر پاکستان (ج ۱) (از گرامی تا عرفانی)، از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال ۱۳۵۳ هـ ش / ۱۹۷۴ م منتشر شد.

خاندان دکتر رضوی: دکتر سید سبط حسن رضوی با خانواده‌ی متدین و مؤمن ازدواج کرد و هم اکنون دارای ۶ فرزند است: ۲ پسر و ۴ دختر.

دکتر رضوی انجمن ساز و انجمن آرا: دکتر سید سبط حسن رضوی در سال ۱۹۵۸ م / ۱۳۳۸ هـ ش رسماً به خدمت وزارت آموزش و پرورش پاکستان در آمد و با مقام استاد یاری در دانشکده ادبیات دولتی راولپندی به تعلیم و تدریس مشغول گردید و در همین سال ۱۹۵۸ م / ۱۳۳۸ باکمک دوستان یکدل و یک رنگ و مؤمن و معتقد به زبان فارسی «انجمن دوستی و روابط فرهنگی پاکستان و ایران» را تأسیس کرد، اما این انجمن، عمر طولانی نیافت. بعدها به نام «سازمان فارسی» در راولپندی و اسلام آباد شهرت یافت و کار و کوشش خود را برای ترویج و گسترش فارسی و دوستی ایران و پاکستان ادامه داد.

«دبستان انیس و دبیر»، نیز یک انجمن بزرگ ادبی دینی است که به نام دو شاعر بزرگ: میر بیر علی انیس و میر تقی میر، مرثیه گویان مشهور و معروف اردو تأسیس گردید و دکتر رضوی، مؤسس آن بوده است. «انجمن فارغ التحصلان پاکستانی دانشگاه‌های ایران» نیز از ابتکارات دکتر رضوی می‌باشد. اخیراً «انجمن فارسی پاکستان» و «انجمن دوستداران فارسی

پاکستان» و «کتابخانه انجمن فارسی» در اسلام آباد ایجاد شده اند که همه آنها به همت دکتر رضوی بوده است. وی با روش خاص و طریقه‌های عارفانه و عالمانه، همیشه شاعران، ادیبان، دانشمندان و نویسندگان را به سرعت گردهم جمع آوری می‌کرد و محافل و مجالس خود را ترتیب می‌داد و با ثمره محبت آمیز آن همگان را شادمان می‌گردانید.

کوشش‌های دکتر رضوی: وی سفرهای متعدد به کشورها و نقاط مختلف نموده بود، از جمله به شهرهای مدینه منوره، مکه معظمه، مشهد مقدس، کربلای معلی و نجف اشرف به قصد زیارت مسافرت کرده بود. همچنین برای ایراد وعظ و خطابه سفرهایی به اروپا (لندن) و آمریکا و استرالیا داشت. در داخل پاکستان تقریباً به همه شهرهای پاکستان رفته و منبر و وعظ و خطابه او، بینندگان و شنوندگان بسیار داشته است. وی مدت ۲۵ سال با نمایندگی‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران همکاری کرده و به تدریس فارسی و برنامه ریزی و گسترش فرهنگ و ادب اسلامی و مدیریت فصلنامه دانش مشغول بود. یکی دیگر از فعالیت‌های وی نوشتن مقالات فرهنگی و ادبی به زبان‌های فارسی، اردو و انگلیسی بود که این مقالات در روزنامه‌ها و مجلات از جمله: مجله هلال، مجله پاکستان مصور، مجله سروش، مجله معارف اسلامی، مجله وحید، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، روزنامه کوهستان و روزنامه تعمیر (راولپندی) چاپ شده‌اند. دکتر سید سبط حسن رضوی حدود ۳۰ سال بابخش فارسی رادیو پاکستان همکاری داشت و نوشته‌های ادبی و گفتارهای مذهبی او را همگان (فارسی‌زبانان) می‌شنیدند. باتلویزیون پاکستان نیز همکاری داشت و هر جا او را از بزرگترین مبلغان زبان فارسی به شمار می‌آوردند و او را طرفدار فارسی و دوستدار ایران و فرهنگ و هنر و ادب ایران می‌شمارند. ضایعه درگذشت آن بزرگوار را هرگز نمی‌توان جبران کرد چون دیگر کسی همانند او عاشق و دوستدار و طرفدار فارسی وجود ندارد. خدایش غریق رحمت و مغفرت گرداند.

\*\*\*\*\*

BY: Prof. Maqsood Jafri

## BECON OF LIGHT

Sibte Hassan, an Angel Incarnate,  
Alas! Today we call him "Late".  
Beacon of Light in dark ways,  
Ejected silvery and "moony" rays.  
Persian he loved much,  
Appeared as a giant as such.  
a man of soft and tender tone,  
The seeds of love he had sown.  
Fiery and fervid was his ken,  
Fluent and fertile was his pen.  
The wine of Persian made him fly,  
He soared in the vault of higher sky.  
Left us wailing for a lost star,  
In our hand he was like an Iron bar.  
Death shows our destiny how far  
The Hand of Fate can make or mar.

\*\*\*\*\*

## استاد و حکيم فرزانه ، دکتر سبط حسن رضوی

اخگری دیگر ره‌اشد چون شهاب      آنکه شعله بود خاکستر شده  
او جهان رنج و غم را ترک کرد      خوشه چین خرمن داور شده  
(دکتر تمیم داری)

استاد دانشمند و حکيم فرزانه شادروان دکتر سبط حسن رضوی  
مدیر فصلنامه دانش، رئیس انجمن فارسی پاکستان (اسلام آباد) و استاد اسبق  
فارسی از غمکدهٔ دنیای فانی به جهان جاودانی معنا پیوست ( انا لله و انا الیه  
راجعون ).

یکی زود سازد یکی دیر تر      سرانجام بر مرگ باشد گذر  
مرحوم رضوی ، مردی انساندوست ، ادب شناس و از مشتاقان  
ومشوقان و فضیلاي زبان و ادبیات فارسی، نویسنده و مترجم درجه اول به  
زبانهای مختلف ، و سفیر دوستی مشترک ایران و پاکستان بود . خدماتی که  
برای گسترش فرهنگ ایران و پاکستان انجام داده باعث شده حق بزرگی به  
گرددن جوامع ایران و پاکستان داشته باشد، زیرا وی همواره در صدد ایجاد  
رشتهٔ اخوت و برادری و دوستی بین دو کشور همجوار و مسلمان ایران و  
پاکستان بود و سعی و تلاش شبانه روزی وی بصورت تالیفات و مقالات  
تحقیقی جالب و خواندنی ، که چاپهای متعددی دارند، برای دوستداران  
فارسی همچون چراغی بوده است که از پرتو آن هزاران چراغ روشن گشته و  
روشن می شود.

وی مقالات تحقیقاتی فراوانی دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی در فصلنامه «دانش» بچاپ رسانید که مورد استفاده بسیاری از دانشجویان فارسی قرار می‌گرفت. همچنین با سخن رانی‌های پر مغز خود محافل و مجالس را رونق می‌بخشید. بقول دکتر آفتاب اصغر (رئیس بخش فارسی دانشکده خاورشناسی لاهور):

چون بشد پیر مغان فارسی	رفت از عالم جهان فارسی
پیر پیران جهان فارسی	آن محقق نکته دان فارسی
راستی این قهرمان فارسی	بهر حفظ فارسی مردانه زیست
طی نموده هفت خوان فارسی	رستم‌انه زیسته هفتاد سال

همین امسال، مرداد ماه بمناسبت تجلیل از خدمات فرهنگی، دینی و علمی آقای دکتر سید سبط حسن رضوی جلسهٔ باشکوهی توسط انجمن ادبی آئینه در اسلام آباد برگزار شد. میهمان ویژهٔ این مراسم در ضمن سخنرانی دکتر رضوی را «پدر پیر فارسی پاکستان» و یکی از منادیان وحدت مسلمین یاد کرد و همینطور پروفیسور مقصود جعفری وی را «بابای فارسی پاکستان» قلمداد کرد. ریاست جلسه آقای رام دربارهٔ دکتر رضوی گفت: «ایشان میراث ادبی و فرهنگی ماست و باید بنحو شایسته از همچنین ادیبان و دانشمندان تجلیل بعمل آید.»

دکتر سبط حسن رضوی را اجل از ما در ربود و درگذشت تأثر انگیز وی دل‌های ما را بدرد آورد. افسوس که دیگر چهره پرنور و برد بارش را نخواهیم دید، ولی خاطرات شیرین وی بصورت قلم و بیان وی در ذهن ما همیشه زنده خواهد ماند.

این مرد خوش خلق، قانع و متواضع، عمر پربار خود را با عشق به فرهنگ ایران و پاکستان گذراند، تلاشهای صمیمانه و مجاهدت خستگی ناپذیر و خدمات ارزنده وی درین راه فراموش نشدنی است. وی حق بزرگی به گردن ایران و پاکستان دارد. ما دوستداران زبان و ادبیات فارسی برای رساندن ثواب بیشتر به روح پاکش، راهش را ادامه داده برای ترویج و ترقی



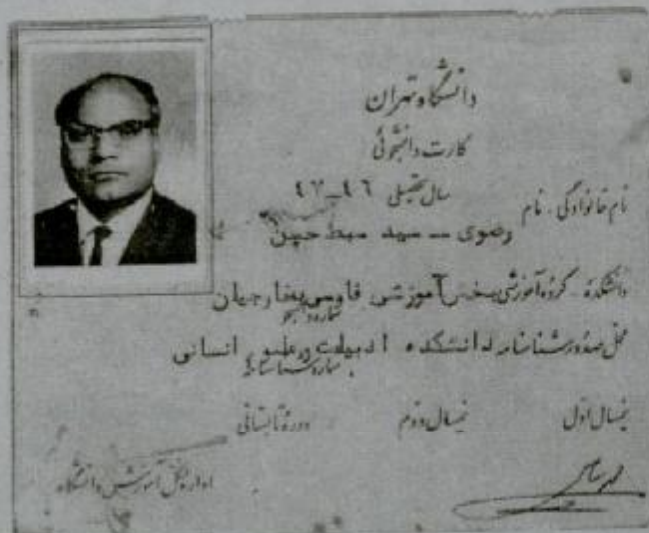
زبان فارسی و برای تحکم بخشیدن به آن پل قدیم دوستی که بین دو کشور  
همسایه و مسلمان ایران و پاکستان بنا شده است، تلاش خواهیم کرد تا دین  
خود را ادا کرده باشیم.

موزه‌های پاک را محکم نمود پاسدار و موزبان فارسی  
تاشود ایران و پاکستان یکی پل بنا کرد از بنان فارسی  
(آفتاب اصغر)

با اندوه و تأسف عمیق درگذشت دکتر سبط حسن رضوی را به  
دانشمندان، به بازماندگان آن مرحوم، به همکاران وی در مرکز تحقیقات  
فارسی ایران و پاکستان، و به تمام دوستان فرهنگ و ادب فارسی تسلیت  
گفته از خداوند متعال برای روح بزرگش طلب مغفرت می نمایم. یادش گرامی  
و روانش شادباد. (آمین ثم آمین)

رحمت غفران حق بادا بر آن مرد بزرگ جای او بادا همواره در بهشت جاویدان  
(م.ح. تسییحی)

\*\*\*\*\*



## پرفسور مقصود جعفری

## در رثاء سید سبط حسن رضوی

ویران نمود دست اجل این جهان ما	زان دم که رفت سبط حسن از میان ما
سوی جهان خلد پرید بلبل ادب	افسوس و غم نشسته به جان نهان ما
سیراب کرد کشت محبت ز اشک خویش	آن سید شریف محبت نشان ما
رفت از جهان وعظ و خطاست عزیز قوم	آن فیلسوف و عالم آتش بیان ما
رفته کجا که بی سرو سامان نشسته ایم	گم کرده ایم گوهر شیرین زبان ما
آمد پدید ابرالم از زمین به چرخ	گریه کنان و ناله زنان آسمان ما
سبط حسن ادیب و سخندان فارسی	گوهر فشان شعر و ادب ، هم عنان ما
عقل سلیم و قلب گدا زنده داشت او	در دست عشق بود یکی ارمغان ما
کلکش حدیث جام محبت به خون نوشت	یعنی نوشت «جعفری!» او داستان ما

\*\*\*

## الحاج بشیر حسین ناظم

بروفات حسرت آیات جناب داکتر سید سبط حسن رضوی اعلی الله مقامه  
 پیش رضائی حق سر خود را خمیده ای      از نشتر فراق دل ما خلیده ای  
 از خاکدان به جنت ماوای رسیده ای      ای جان ما چرا ز تن ما رسیده ای

از ما رسیده شاخ تمنا بریده ای  
 پور علی ، بهار شمیم ، پیکر نیاز      شهباز آسمان علوم و فنون ناز  
 ای غازه عروس معارف ، مه فراز      ای ساقی رحیق خمستان جان نواز

تو هم شراب هجر و جدائی چشیده ای  
 بهره وری ز خوان خبان همه نعم      پوشیده خودت را به سترگلی ارم  
 با حق سپرده ایم ترا ما به چشم نم      دامن کشای برقتی و دادی غم والم

ما بی دلان را گریان و نالان ندیده ای  
 مرد عقیف و مرد نظیف و شه ادیب      لاریب در جلوئی مراحم ای خوش نصیب  
 در دست خود گرفته گرم نامه مجیب      با جمع قدسیان پئی نظاره حیب

از خاکدان به خلد چه فرحان دویده ای  
 بر ذات تو مزکی و ازکی اسلام آباد      برکار تو معنی و ادبی اسلام آباد  
 بر و ای پور حضرت مولا سلام باد      از ما به روح پاک تو صدها سلام باد

پاکیزه تر ز شبنم گلها سلام باد

## استاد سید سبط حسن رضوی ، ستاره ای نامیرا

هرگز نسیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما

روز پنجشنبه ۲۲ آذر ماه ۱۳۷۶ قلبی از تپش ایستاد که هفتاد سال تمام با عشق به زبان فارسی و فرهنگ پر بار ایرانی - اسلامی تپیده بود ، شعله ای پژمرد که سالیان دراز چنان شمعی ، خود سوخته و انجمن آرای ادیبان شده بود ، ستاره ای از آسمان ادب فارسی شبه قاره هند و پاکستان غروب کرد که با بیش از نیم قرن نورافشانی ، گل‌های آن بوستان را طراوت و تازگی بخشیده بود. اینک اگر چه جایش در آسمان ادب خالی است اما ستاره ای نامیرا است که «ثبت است در جریده عالم دوام او» و امروز این قلم شکسته، خون دل بچشم آرد و در فراق آن سفر کرده نازنین زمزمه کند:

الا یا خیمگی خیمه فروهل      که پیش آهنگ بیرون شد ز منزل

خرد از راندن محمل فروماند      زمام خویش دادم در کف دل

استادگرامی دکتر سید سبط حسن رضوی روز ۱۱ شهریور ۱۳۰۶ خ / ۲ سپتامبر ۱۹۲۷ م. در شهر لکهنو هندوستان دیده به جهان گشود. نیاکانش از مهاجران سادات رضویه خراسان بشمار می رفتند و عشق و علاقه به ایران و

---

۱. آقای عیسی کریمی در هنگام اقامت در اسلام آباد به عنوان مدیر داخلی و ویراستار فصلنامه دانش بیش از یکسال همکار و یاور زنده یاد دکتر سید سبط حسن رضوی بود و شماره های ۴۴ تا ۴۸ فصلنامه با تلاش جدی وی تدوین و منتشر گردید.

زبان و ادب فارسی ویژگی بارز آنها بود. خاندانش به زهد، تقوا، دانش و بینش نامبردار، و پدر بزرگ و پدرش، سید محمد عباس و سید یوسف حسین رضوی، از عالمان برجسته شیعه بودند. خانه پدریش «بیت الاجتهاد» خوانده می شد و این نام در کتیبه ای فارسی، امروز هم بر سر در آن است.

سید سبط حسن رضوی فعالیتهای سیاسی - اجتماعی خود را در دانشگاه لکهنو، همگام با مبارزات استقلال خواهی مسلمانان شبه قاره آغاز کرد و پس از مدتی به ریاست «انجمن طلبای مسلم» برگزیده شد. پس از اخذ دانشنامه کارشناسی ارشد و ترک دانشگاه هم به تلاشهای خود ادامه داد. در سال ۱۳۲۶ خ / ۱۹۴۷ م. مبارزات و مجاهدات مسلمانان شبه قاره به ثمر نشست و هم آن سرزمین را از چنگال انگلیس بدر آورد و هم به مسلمانان هویت جغرافیایی تازه ای بنام «پاکستان» بخشید، اما سید سبط حسن برای سامان دهی به کار کاروان های مسلمانان مهاجر، سه سال دیگر در هند ماند و سرانجام در سال ۱۳۲۹ خ / ۱۹۵۰ م. با کاروان هفتاد و دو نفره ای از خاندان خویش به سرزمین تازه مهاجرت کرد و پس از اقامت های کوتاه در این شهر و آن شهر، در کراچی ماندگار شد. نگارنده در این باره خاطرات منقول بسیاری از استاد بیاد دارد که پرداختن به آنها در این مقال نمی گنجد. در کراچی ضمن ادامه تحصیل، آموزشگاهی بنام «دبیرستان ایرانیان» پایه گذاری کرد که سالهای متمادی در خدمت نشر و گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی - اسلامی بود.

### تحصیل و تدریس ادبیات فارسی

استاد رضوی در سال ۱۳۳۵ خ / ۱۹۵۶ م. به ایران مسافرت کرد و شش ماه از درس استادان بنام زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، شادروانان

۱. به فارسی: انجمن دانشجویان مسلمان.

۲. مانند خاطرات تلخ و شیرین شبهایی که در ایستگاه قدیم راه آهن لاهور - جهاونی - بیتوته کرده بودند یا استقبال مردمان شهرهای کویته (در استان بلوچستان)، سکهر، لارکانه و کراچی (در استان سند) از آنان و دیگر مهاجران.

همایی ، فروزانفر ، معین ، صورتگر ، نفیسی و هوشیار بهره برد و برای ادامه خدمت و سرپرستی «دبیرستان ایرانیان» به کراچی بازگشت ، اما پس از ده سال ، برای تحصیل در مقطع دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران ، به ایران دعوت شد و از محضر استادان شهیدی ، صفا ، محجوب ، خطیبی ، و خطیب رهبر کسب دانش کرد و در سال ۱۳۴۸ خ / ۱۹۶۹ م. پس از اخذ دانشنامه دکترا به پاکستان برگشت و در دانشکده اصغر مال راولپندی ، استاد و رئیس بخش فارسی شد و با همین سمت در سال ۱۳۶۶ خ / ۱۹۸۷ م. باز نشسته گردید.

### نگرش استاد به نظم فارسی

دکتر رضوی خود فارسی سرا نبود . به عبارتی نگارنده سروده های کمی از وی دیده است. اما در نقد ، تصحیح و شناخت بحور و اوزان شعر فارسی و اردو مرجعی معتبر برای سرایندگان پاکستان بشمار می رفت. با شعر فارسی انسی دیرینه و الفتی فطری داشت ، هنگام گفتگوهای ادبی و فرهنگی از شعر شاعران بزرگ بسیار شاهد می آورد ، در دلبستگی خود به شعر فارسی تعبیر شیرینی داشت مانند آنچه از وی در گنجینه دانش<sup>۱</sup> چاپ شده است: «فکر و اندیشه این شاعران و عارفان که مصلحان و راهنمایانم می باشند ، ذهن و فکر مرا سیراب می کند و بهترین دوست من در خلوت و جلوت ، در عسرت و عشرت ، در عبادت و معاملات ، در اقامت و هجرت ، و در تندرستی و کسالت است. ترانه ها و اشعار این شاعران ، من بیدل و بی نوا و بی سر و سامان را بدون استمداد از قرص های خواب آور ، سکون می بخشد و بر همت و حوصله من می افزاید و جرأت زیستن در گرداب فنا و طاقت نفس کشیدن در بلا و ابتلا [را به من] می دهد.»<sup>۲</sup>

۱. گنجینه دانش ، ضمیمه فصلنامه دانش شماره ۳۱ است.

۲. گنجینه دانش ، ص ۳۶.

## کارنامه

دکتر سید سبط حسن رضوی عمری پربار داشت. درازای روزگار دست وی نبود، اما کارنامه ای درخشان و سزوار ستایش از خویش به جای نهاد. یادآوری بخشی از این کارنامه قدرشناسی اندکی است از روحی بزرگ.

## ۱. آموزش زبان فارسی:

- ۱ - ۱. تدریس در دبیرستان ایرانیان - کراچی، از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۷ خ / ۱۹۵۰ م تا ۱۹۵۸ م.
- ۲ - ۱. تدریس در دانشکدهٔ اصغر مال - راولپندی، از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۴ خ / ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۵ م. و ۱۳۴۸ تا ۱۳۶۶ خ / ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۷ م.
- ۳ - ۱. تدریس در خانه فرهنگ ایران - راولپندی، از سال ۱۳۴۸ خ / ۱۹۶۹ م. تا پایان زندگانی.

## ۲ - تأسیس مراکز و انجمنها:

- ۱ - ۲. انجمن فرهنگی ایران و پاکستان
- ۲ - ۵. انجمن ایران شناسی
- ۲ - ۲. سازمان فارسی
- ۲ - ۶. دبستان انیس<sup>۱</sup>
- ۲ - ۳. انجمن فارسی
- ۲ - ۷. انجمن مرکز المسلمین
- ۲ - ۴. انجمن فارغ التحصیلان (پاکستانی) دانشگاههای ایران

## ۳. آثار:

آثار به جا مانده از استاد رضوی هنوز به درستی احصا نشده است، چه دستنوشته های فراوانی از آن شادروان را نگارنده خود دیده که در فهرست های منتشره هنوز نامی از آنها به میان نیامده و شاید در آینده ای

۱. میر بیر علی انیس (۱۲۱۹ - ۱۲۹۱ هـ ق)، مرثیه سرای نامدار و پرشور شیعه به زبانهای فارسی و اردو در شبه قاره است. وی در فیض آباد زاده و در لکهنو ماندگار شد. بزرگانی مانند علامه اقبال از وی بسیار تأثیر پذیرفته اند. برای آگاهی بیشتر به فصلنامهٔ دانش شماره های ۲۰ - ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۳۶ رجوع شود.

نزدیک به همت خدمتگزاران فرهنگ و ادب فارسی در پاکستان به زیور طبع آراسته گردند. او خود بر آن بود که جنگی از همه مقالات پراکنده اش - چاپ شده و چاپ نشده - فراهم آورد، افسوس که اجل مهلت نداد.

### کتابهای چاپ شده

۱. فارسی ادب ۱۹۴۷ ک بعد، 'جلد پنجم تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند.  
۲. گلشن فارسی ، ۲ جلد ؛ خود آموز فارسی امروز برای غیر فارسی زبانان که با همکاری دکتر سید علیرضا نقوی تالیف و تاکنون پنج بار چاپ شده است.

۳. سوابق تاریخی و روابط مادی و معنوی مردم پاکستان و ایران ؛

۴. پرده کا حسن اور حسن کا پرده ؛ که آن را به نام زیبای حجاب و حجاب زیبایی به فارسی برگردانده است.

۵. فارسی گویان پاکستان ، ۲ جلد : جلد نخست پایان نامه دکترای مؤلف دانشمند است که سال ۱۳۵۳ خ / ۱۹۷۵ م . در سلسله انتشارات «مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان» چاپ شده و زندگینامه هفتاد و چهار پارسی سراسر را که مؤلف با آنها مصاحبت و همنشینی داشته ، در بر می گیرد.

بهار امسال که جلد دوم کتاب آخرین مراحل ویرایش و نمونه خوانی را می گذرانند - و راقم هم مشتاق بود که در پرداخت این کار بزرگ ، نقشی کوچک داشته باشد ، هرچند که به دلیل اشتغالات گوناگون تنها فصلی را ورق زد و پیشنهادهایی به مؤلف داد ، استاد رضوی با شور زاید الوصفی از سفرهای سواره و پیاده خود به شهرها و روستاهای سراسر پاکستان یاد می کرد، از کوشش هایی که برای یافتن نمونه اشعار و تدوین زندگینامه فارسی گویان داشته و رنجهایی که بجان خریده بود تا بتواند این دو جلد کتاب را به فرهنگ فارسی پیشکش کند. او تلاش خود برای تالیف فارسی گویان پاکستان را در راستای اعتلای فرهنگ پاکستان می دانست و می گفت که در این گشت و

۱- به فارسی : ادبیات فارسی از سال ۱۹۴۷ م . به بعد.

گذار:» به این نتیجه رسیدم که فارسی هنوز در این منطقه [پاکستان] زنده، ولی بیمارگونه است، باید فوری به معالجه این [بیمار] برپاخیزیم تا اردو که دختر رشیده فارسی است، غنی تر و زیباتر شود و بتواند با بیگانگان دست و پنجه نرم کند.»<sup>۱</sup>

۶. فصلنامه دانش؛ انتشار پیاپی این فصلنامه از کارهای ماندگار دکتر رضوی است. رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران برای پرداختن به فرهنگ و ادب فارسی و پیوستگی های تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه از سال ۱۳۶۴خ. دست به انتشار فصلنامه دانش زد و دکتر سید سبط حسن رضوی از زمستان ۱۳۶۷خ - شماره ۱۶ - مدیریت آن را به عهده گرفت و در انجام مسئولیت تا آخرین دم زندگانی، لحظه ای از پای ننشست. دانش شماره ۴۸ - ۴۹ (بهار و تابستان ۱۳۷۶) آخرین شماره ای بود که به همت وی منتشر شد و شگفتا که در همین شماره از تلاشهای وی قدردانی شده است.

#### مقالات چاپ شده:

۱. یاد او بخیر باد (در بزرگداشت استاد سید غلامرضا سعیدی)؛ فصلنامه دانش شماره ۱۷ - ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۶۸خ.
۲. طبری؛ فصلنامه دانش، اسلام آباد: ش ۲۰، زمستان ۶۸ بهار ۱۳۶۹خ. / ۱۹۹۱م.
۳. شاهنامه یا کتاب اخلاق (مقاله ارائه شده در همایش فردوسی - دهلی)؛ فصلنامه دانش، شماره ۲۷ - ۲۸، پائیز و زمستان ۱۳۷۰خ.
۴. نقش فارسی سرایان در نهضت آزادی خواهی شبه قاره و احیای زبان فارسی؛ فصلنامه دانش، شماره ۴۷، زمستان ۱۳۷۵خ.
۵. آموزش زبان فارسی به نوآموزان پاکستان، همان.
۶. هادی، شاعر پارسی گوی پاکستان؛ ماهنامه هلال، کراچی: شهریور ۱۳۴۶خ.

۱. گنجینه دانش، ص ۳۴.



۷. ظفر علیخان ، روزنامه نگار آزادیخواه پاکستان؛ ماهنامه هلال کراچی : آذر ۱۳۴۹خ.
۸. عظامی ، پارسیگوی معاصر پاکستان ؛ ماهنامه هلال، کراچی : فروردین ۱۳۵۱خ.
۹. مجلس ایرانشناسی ؛ ماهنامه اورنگ ، راولپندی : ۱۳۴۴خ. / ۱۹۶۵م.
۱۰. انیس ، صد سال بررسی ؛ دبستان انیس ، راولپندی : ۱۳۵۳خ. / ۱۹۷۴م.
۱۱. طغرانی ؛ ماهنامه سروش ، اسلام آباد : ۱۳۵۴خ. / ۱۹۷۵م.
۱۲. انقلاب ایران : ماهنامه وحدت اسلامی ، اسلام آباد : ۱۳۷۰خ / ۱۹۹۱م.
۱۳. زبان ابزار پیوستگی : ماهنامه وحدت اسلامی ، اسلام آباد : ۱۳۷۰خ. / ۱۹۹۱م.
۱۴. پارسیگویان معاصر پاکستان ؛ ماهنامه وحید ، تهران : ۱۳۴۶خ. / ۱۹۶۷م.
۱۵. گرامی ، استاد اقبال ؛ مجله ادبیات دانشگاه تهران ، فروردین ۱۳۴۸خ.
۱۶. محی الدین ابن عربی ؛ معارف اسلام ، تهران : شهریور ۱۳۴۸خ.

### عالم متعبد متعهد

شادروان دکتر رضوی تنها یک شخصیت ممتاز دانشگاهی نبود، در میان شیعیان نیز صاحب نظری راه گشا در مسائل فقهی و اعتقادی ، و خطیبی آگاه و متعهد در تعظیم مقام والای اهل بیت علیهم السلام بود. تلاش می کرد با ایراد خطابه های علمی و تحقیقی ، غبار خرافات را از چهره نورانی معصومان ، بزدايد. فلسفه جهاد و شهادت و قیام خونبار عاشورا را تبیین کند. محرم و صفر هر سال خانه اش سوگ خانه اهل بیت بود. در بزرگداشت ولادت آنها نیز اهتمامی تام داشت. زاد روز امام حسن مجتبی علیه السلام را با مولودی خوانی و سفره اندازی و اطعام مؤمنان گرامی می داشت. بر پیشانی خانه کوچک و پاکیزه اش می خواندی «بیت الحسن» که بگفته خودش هم یاد خانه امام حسن علیه السلام بود، و هم کاشانه سید سبط حسن ، و هم سرای حسن ؛ خانه ای زیبا و پرگل ، گل های زندگی - فرزندانش - ، و گل های اندیشه -

کتابهایش - ، و گلهای شکفته و خوشبوی باغچه کوچکش .  
 استاد رضوی در مجامع و محافل علمی و فرهنگی بیرون از پاکستان  
 هم شخصیتی ممتاز و شناخته شده بود. بارها برای سخنرانی و ارائه مقاله به  
 دعوت انجمن های شیعیان کشورهای استرالیا، آمریکا ، انگلستان ، فرانسه ،  
 سوئیس، بلژیک ، هلند ، عربستان ، عمان، عراق و امارات به آن کشورها رفته  
 بود.

گذشته از آثاری که اینک از شادروان دکتر رضوی در دست ما و آیندگان  
 است و شاگردانی که پرورده و امروز بدنبال تحقق آرمانهای اویند، خاطره  
 راستی، درستکاری، گذشت، آزادمنشی و در یک کلام خلق و خوی پسندیده  
 آن سید جلیل القدر در سراچه دل همه کسانی که وی را از نزدیک دیده اند  
 ماندگار خواهد بود.

شایسته است نهادهای فرهنگی و علمی ایران همچون «فرهنگستان  
 زبان و ادبیات فارسی»، «شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی»، «انجمن  
 مفاخر فرهنگی» و «سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی» باگرامیداشت یاد  
 وی ، پاسدار و ارج گذار مواریث و مفاخر فرهنگی ایران بزرگ و سرافراز  
 باشند.

\*\*\*\*\*

## به یاد پدرم دکتر سید سبط حسن رضوی

چون تو بودی چشم با گریه نبوده آشنا چون تو رفتی اشکها گردیده از چشم رها  
شخصیتی را که می خواهم یادآور شوم کسی است که در محضر شان  
کلمه «تعارف» خودش را خجل می بیند. اینجانب آن شام زیبا را به خاطر  
دارم وقتی که پیرامون خدمات و کارنامه های زندگی پنجاه ساله وی در  
مجلسی که فراهم شده بوده صحبت می کردیم. البته این امر یک افتخار  
عظیمی است که خدمات علمی مرحوم دکتر سید سبط حسن رضوی در  
زمانی مورد تائید و تقدیر قرار گرفته بود که ایشان در قید حیات بودند.

بدون تردید درگذشت ایشان برای خانواده ما به عنوان یک سرپرست  
یک ضایعه اسف انگیز تلقی می شود؛ البته جامعه اسلامی ما از یک دانشور  
متفکر، مدبر، محقق و سخنور (خطیب) برجسته، مربی و معلم بزرگ و از  
همه بیشتر از یک داعی عظیم اتحاد بیت المسلمین محروم گردیده است.

در جهان کنونی افراد اندکی هستند که دیگران را تحت تاثیر قرار  
می دهند ایشان از معدود افرادی است که از صفات ویژه و اوصاف و خصائل  
ارزنده و کمال ارزشهای والای انسانی برخوردار بود.

تعالیم ایشان برای ما نه تنها تأمین کننده سایر نیازهای اجتماعی بوده  
بلکه ما را به آن همه اصولهای ارزنده و نیکو که در اسلام به آن توصیه شده  
آشنا نمود.

این امر موجب افتخار اینجانب است که پدر بزرگوارم اینگونه طبق  
همان اصولها و رهنمودهای الهی تربیت کرد و اینجانب را به هم آهنگی فکری  
و تعالیم عالیه دینی هدایت نمود تا در مسیر سخت و ناهموار زندگی احساس  
لغزشی نکنم و مشکلات صعب و دشوار آن را به آسانی پشت سرگذارم. وی  
نه تنها سرپرست خانواده ما بلکه راهنمای یک جامعه بوده و من در گفتن این

امر هیچ گونه عاری ندارم که ایشان « یک اداره » بودند. بهمین دلیل هیچگونه اشتباهی در تربیت ما برادران و خواهران دیده نمی شود. «اعتماد به نفس» ملاک شناخت ما قرار گرفته، آن اعتماد ذاتی که طی آن از سایر مراتب انسانی و ارزشهای والا رعایت می شود.  
خداوند روحش را قرین رحمت نماید.



سرور انبالوی - راولپندی

### جان انجمن

(بیاد سید سبط حسن رضوی مرحوم)

آن پیکر خلوص و وفا جان انجمن	رضوی که بود از دم او زینت چمن
آن ضامن بهار که زینت ده چمن	رضوی که بود یک شجر سایه دار ما
دادی جلا بخون جگرت به فکر و فن	رضوی! به لوح وقت شده ثبت نام تو
رحمت کند به روح ترا رب ذولمنن	رفتی ولی مدام وظیفه همین مراست
باد صبا سلام برسان بر وی زمن	گریه کنان ست خلق خدا در فراق او

سبط حسن سرور صله یافت این قدر

مداح یک جهان شده، مداح پنجن



By Nuzhet Asgher

## A legendary figure

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi was not only my loving father but he was the father of whole nation , whom he taught in different manners.

Here I will discuss his personality as a teacher and then as a father. It is said that teacher's position is greater than a father. Because teacher builds the character and he teaches how to live , how to think and how to behave in the society meanwhile father fulfills one's basic needs like food, cloth and shelter.

Hazrat Ali (peace be upon him ) says, "Who teaches you even a single word in your whole life he would be your teacher at all".

Professor Dr.Sibte Hasan's passing away has been widely mourned by most thinking people and especially by his students spreaded not only in this country but in all countries. His services to the cause of building character of youth, teaching young generation and preaching the right path of life which is taught by Quran and Hadith, will durably remembered by the people His achievements as a great Thinker, Scholar, Speaker, Writer , Professor, Character, Builder, preacher of humanity and Islamic Social values, are a treasure for his family and for the whole nation. He always has been doing every thing to unite the people of different sects of Islam. He always has been protecting oriental languages, Eastern values and Islamic culture. He gave lectures in various countries on Islamic studies in wide context. His laudable endeavours to preach the true culture and values of Islam and Pakistan are widely appreciated by the people of other countries as well as in Pakistan .

His efforts have been duly eulogized with reverences in different manners. From childhood to his higher studies he had become a

legendary figure among the students of different nationalities. When he got first position in his Ph.D thesis among students of fourteen different countries, he was highly appreciated by the officials of Iranian and Pakistani Governments. A beautiful golden "Holy Quran" was presented by them having initials of different scholars and Ulmai-e-Dean , as well as high ranking officials .

People thought " How he works, how he remembers and how he arranges the functions frequently, even in the age of 70".

He used to arrange the functions in honour of others like poets, writers, authors; reciters and renowned figures. He believed on, to acknowledge or to recognize one's services and one's achievements in his own life. He often said, "It is very pitiable that we comemorate the days after deaths. We remeber or we praise the efforts after one's death."

So Malik Fida-Ur-Rehman celebrated an evening with this scholar, Dr.Syed Sibte Hasan Rizvi. So he got in his life what he dreamed or what he had done for others. Although he was not a poet or a specific writer but he was known as a renowned scholar, famous speaker, devoted professor , hearttaking but humble orator. His captivating style of speeches and lectures will ever be eulogized by the understang people , who love him and adore him.

He always talked about Ethics as our "Holy Prophet" taught us. "Husne khulq" was the greatest characteristic of Holy Prophet so Dr.Rizvi emphasized on "Akhlaq" in all his teachings .

If we discuss his personality as a father ' we will get no flaw or a drawback . He enhanced the value of paternalship. It was not ever happened that we listen loose words about others from his tongue . Even being a human being when he was in anger he never lost his

senses.

His reticence warned us that he is not in good mood. He never blamed others. He never talked about others , in bad way . He looked always a reformer. Even in his extreme illness he has been thanking God Almighty . We never heard his pessimistic views.

My father gave us a marvellous nurture and brought us up, which should be a best gift for one's upbringings. He maintained his ancestor's Traditions . He never contradicted the ideas of new generation without any reasoning , that's why there is no generation gap between me and my father. It is said that usually daughters are very much attached with mothers. but we sisters were close to father. His teaching penetrated in our mind and heart . His gifted confidence helped us in various stages of life . We alway looked getting himself involved in various healthy activities like "Adbi Sittings" celebrating the evenings with renowned people comemorate the days of poet, writer, scholars, Majalis Mahafils or feasts in honour of out going relatives, new married couples , new jobbers, newborns and new successors of life.

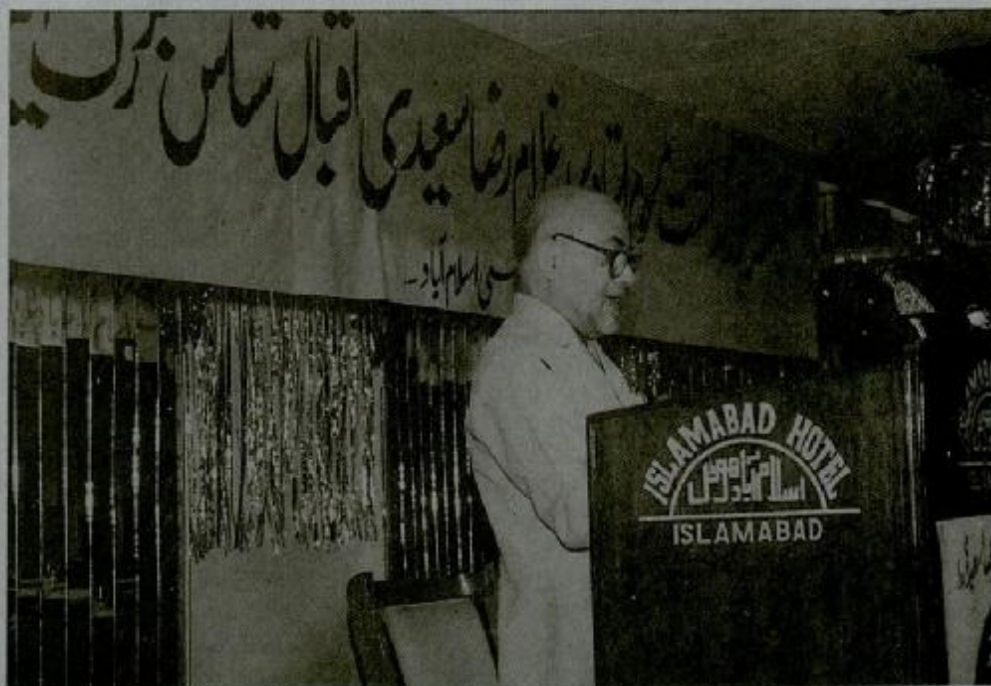
He was a very social and active person. He felt a type of ecstasy by doing thes things. He wanted to gather the people on one platform. He liked "Ijtimo" programmes. So may father being a die hard moslim fulfilled his all responsibilities in whole some manner.

Not only me and my family members , but the whole nation will ever remmber him because of his personality and "Husn-e-Akhlaq". His optirnistic approach towards life will help people to lead a hopeful and success ful life, and doing something memorable.

مقدور ہوں تو خاک سے پوچھو کہ اے نیم  
تو نہ وہ گنج ہائے گرانمایہ کیا کیے



مرحوم دکتور رضوی در سمینار انیس ، شاعر  
پارسی گوی پاکستان

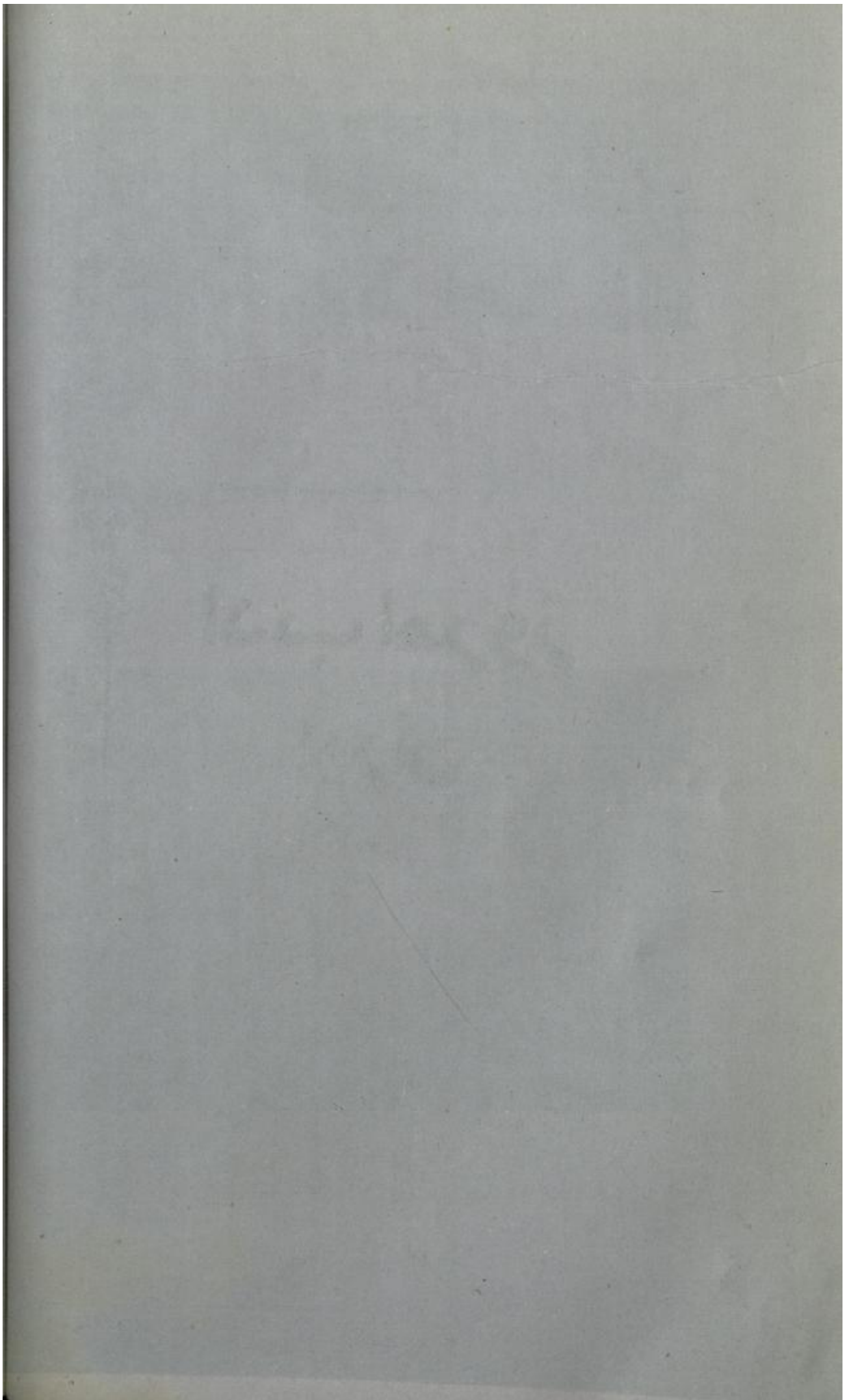


مرحوم دکتور رضوی در مجلس بزرگداشت  
استاد غلامرضا سعیدی - اسلام آباد



ادب امروز  
ایران





## چیزی هست که هرگز پیر نمی شود

برای نخستین بار، وقتی یک سال و هفت ماهه بود، آن حرکات را انجام داده بود. هماهنگ، نسبتاً زیبا، قدری لطیف و جذاب. یک سال و هفت ماهه بود؛ و پاهایش را آنگونه تکان داده بود که حس کرده بود که با ضرب آهنگ غریبی که پیر زن، با آن دف کهنه ی قدیمی می نواخته، همخوانی مختصری داشته. یک سال و هفت ماهه بود و هنوز هیچ احساسی از گناه نداشت.

آنوقتها، من هنوز به دنیا نیامده بودم. تقریباً یازده سال بعد متولد شدم: آخرین فرزند خانواده. بعدها، مادر بزرگ برایم تعریف کرد که عاطفه، وقتی دو ساله بود، در عروسی خاله اش، همان حرکات را انجام داده بود. مختصری، زیبا تر و موزون تر از زمانی که یک سال و هفت ماهه بود. در چهار سالگی، و، همه ی سالهای بعد هم همان کارها را کرده بود. در مهمانی های خودمانی، در عروسی های خاله های دیگرمان، در مولودی ها، در میلاد نور، در عقد کنان دایی بزرگ مان، و تولد پسر دوم عمو جان محمد، هنرش هم فقط همین بود که دستهایش را به شکلی ظریف و موزون - آنطور که انگار پروانه یی سبکبالانه بالا و بالاتر می رود - حرکت بدهد، و پاهایش را متناسب با دستهایش. همین. فقط. خویشان هم مبهوت و مجذوب می شده اند. دست هم نمی زده اند؛ چرا که ضرباهنگ حرکات موزون عاطفه، آنقدر کند و کشدار بوده که هیچگونه دست زدنی با آن همخوانی پیدا نمی کرده.

مادر بزرگ می گفت: من بارها و بارها دیدم که کسانی، از پی حرکات عاطفه به گریه افتادند. از شوق، یا مجذوب شدگی، یا حتی مغلوب؛ اما هرگز ندیدم که کسانی بخندند. نمی شد. می فهمی، نمی شد. بر نرم ترین حرکاتش، مویه ممکن بود؛ اما لبخند، نه.

آنوقتها که این حرکات هماهنگ دلنشین عابدانه را انجام می داد، شش ساله، هفت ساله، هشت ساله بود، و من هنوز به دنیا نیامده بودم.

من، زمانی که به دنیا آمدم، عاطفه، سیزده ساله بود، و چهار سال بود که پدر، دیگر اجازه نمی داد او، با آن اندام ترکه بی اش، در هیچ مجلسی - حتی مجلسی که فقط مادر و مادر بزرگ و خاله ها در آن حضور داشتند، و پرده های پنجره ها تمام کشیده بود و پرده بی ضخیم هم جلوی در ورودی اتاق انداخته بودند، بر قصد. اسم آن حرکات، گمان می کنم که این بود. مادر بزرگ، البته، به آن حرکات، سماع هم می گفت؛ اما من، بعدها، خیلی بعد، به مادر بزرگ - که دیگر خوب هم نمی شنید - به فریاد گفتم: مادر بزرگ! سماع، با نوعی سرور همراه است؛ یعنی نشاط. نشاط. نشاط. می فهمی مادر بزرگ؟... نه... نشاط، اما حرکات عاطفه، شما می گوئید که اصلاً نشاط نمی آورد.

- بله... درست است... نشاط نمی آورد. ونمی آورد، ابدًا. سبک،

اما، می کند. البته... به آدم، حس پروانگی می دهد... می فهمی؟

- بله مادر بزرگ! پس سماع نبوده، همان رقص بوده احتمالاً

- احتمالاً؟

- بله... احتمالاً. آخر، کلمه بی بهتری پیدا نشده که جای رقص

بگذاریم.

- جای رقص؟

- بله... بله مادر بزرگ! جای رقص.

- بله... خب فهمیدم؛ اما اگر می گفتیم «رقص»، هزار جور مصیبت

درست می شد. غیر از خودما، هیچکس که نمی دانست عاطفه چه حرکاتی می کند. پدر عاطفه هم، وقتی عاطفه هشت ساله شد، دیگر قبول نکرد که

چیزی هست که هرگز پیر نمی شود

بنشینند ، خاله مهربان دف بزند ، و عاطفه آنطور پروانه شود - نرم مثل پر ، مثل پنبه ، مثل قاصدك - و او نگاه کند . حاضر نشد . می فهمی ؟ قبول نکرد . مطلقاً هم ممنوع کرد آن حرکات را . جلوی هر کس که باشد .

خب ... پدر ، کار خودش را کرده بود ، و تمام . او نمی بایست خبر شود که عاطفه ، برای خودش ، تک و تنها هم می رقصیده است . نمی بایست خبر شود . از عهده ی او ساقط می شد .

- اگر گفته بودیم « سماع » یا چیز دیگر ، آن حادثه پیش نمی آمد . شاید .  
- ولی پدر ، کار خودش را کرده بود . دیگر هیچ مسئولیتی نداشت .  
عاطفه هم ، نه نمازش ترک می شد ، نه روزه اش - با آنکه یک دختر بچه ی هشت ، نه ، ده ، یا یازده ساله ی ترکه یی بود .

- می دانی ؟ مجلس اما وقتی زنانه بود یا می شد ، و پدر هم در خانه نبود ، و غریبه هم حضور نداشت ، من ، باز ، همان حرکات را می کردم ؛ روز به روز هم زیباتر .

این حرف را ، بعدها ، خود عاطفه به من گفت ، و من دلم لرزید و گفتم :  
آبجی ! اگر پدر می فهمید ، چکار می کرد ؟ ها ؟

- هیچ کار نمی کرد . من مطمئن بودم . همه ... همه ... رقصیدم را دوست داشتند - پیر و جوان ، گبر و مسلمان . مگر مادرم مسلمان نیست که اینطور شیفته می شود ؟ مگر مادر بزرگ مسلمان نیست ؟ مگر خود پدر ... خود پدر ...  
- خود پدر ، تو را در بزرگیت هم دیده که می رقصی ؟

- شاید ... خدا می داند .

هیچکس هم ، در واقع ، جز زیبایی خالص ، چیزی در حرکات عاطفه نمی دید . هیچ چیز فاسدی در رقصیدنش نبود . هیچکس را به فکر خلاف نمی انداخت . انگار که نوعی از عبادت بود ، نوعی نیایش اما نه سماع ؛ چون ، در واقع ، سر ریز غم بود ، یعنی شده بود این . هیچکس هم نمی توانست بگوید چرا بچه ی یک سال و هفت ماهه می بایست سر زیر غم داشته باشد - آن هم توی خانه ی ما که خانه ی امنی بود . آنجا ، زور نبود ؛ پر خاش نبود ، بسی

حرمتی نبود. خانه ی امنی بود واقعاً. شاید صدای دف خاله مهربان، غمی بود که مسری بود و خط سرایت هم داشت: از خاله مهربان به عاطفه، و یقیناً از عاطفه به خاله مهربان. چرا؟ می پرسی واقعاً؟ چون خاله مهربان، فقط وقتی برای عاطفه می زد، آنطور به شور می آمد. شور، نه شوق.

وقتی بزرگ شده بودم - یعنی عقل رس - عاطفه به من گفت: داداش نادر! می دانی؟ خودم را سبک می کنم. روحم را سبک می کنم. حالم جا می آید. مثل این است که یک عالم گریه کرده ام. از شر خیلی چیزها راحت می شوم. از فکرهای بد دور می شوم. آهسته آهسته، تنم، روحم، فکرم برای نماز خواندن آماده می شود. می دانی؟ انگار که یک نخ هزار گره می دهند دستم، و من، با این حرکات، یکی یکی، گره ها را باز می کنم - و خلاص. می فهمی؟

- مشکل است آبجی. فهمیدنش مشکل است... اما خب... خدا را شکر که لا اقل مخالف نیستم.

مسأله این بود که حالا، گیریم، پدر می توانست عاطفه را مجبور کند که نرقصد - با تهدید و تکفیر و تدبیر و هر چیز دیگر از این قبیل؛ زنهای خویش و آشنا، رها کن قصه نبودند. همه شان رقصیدن عاطفه را شیدا بودند. واقعاً شیدا. وقتی مادرم سفره می انداخت، و دعاها را می خواندند، و مولودی هم می خواندند، و روضه های زنانه هم می خواندند، و می خوردند و می نوشیدند و بسته های کوچکی هم - آجیل و نقل و نبات - بر می داشتند و گوشه ی چار قدها یا چادر نمازهای شان گره می زدند یا توی کیف های شان می انداختند که ببرند خانه، تبرک آنوقت، تازه، پای عاطفه خانم به میان می آمد. چه غوغایی می کردند که عاطفه خانم باید بر قصد، فقط چند دقیقه، فقط چند دقیقه... البته آنها هم یاد گرفته بودند که احتیاط کنند و نگویند «برقصد»، بلکه بگویند: عاطفه خانم بیاید به میدان! آهای ازود باشید! کمک کنید سفره را جمع کنیم، میوه ها را بگذاریم کنار - آنجا، روی میز -، این گلدان را، بی زحمت، بی بی خانم، بگذارید بالای تاقچه، وسط اتاق را

چیزی هست که هرگز پیر نمی شود

خالی خالی کنیم تا عاطفه جان... به شور بیاوردمان ... عاطفه جان! به مرگ تو نمی شود خودت را کنار بکشی. من دیشب سه بار خواب دیدم که تو می ر...  
بله دیگر... همین جور، سرت را با شرم گرفته یی پایین،  
کج، و داری...

- خانم! اگر پدر بفهمد؟

- چرا بفهمد؟ چرا بفهمد؟

- اگر کسی خبرش را به گوشش برساند؟

- چرا برساند عزیز؟ چرا برساند مادر؟ مگر کسی مرض دارد یا بخیل

است؟

مطمئن باش که صد سال دیگر هم خبرش از این اتاق بیرون نمی رود.  
پیش خدا هم رو سفیدی. خلاف که نمی کنی. رقص تو مثل رقص فرشته ها در  
آسمان است: پاک پاک.

عاطفه می گفت: این حرفها را شما می زنید.

- اگر ببینند و بدانند، همه ی مردم دنیا می زنند.

آنوقت، خاله مهربان هفتاد ساله - که بعدها، حدود ده سال بعد،  
عمرش را داد به شما - دف را بر می داشت، می گرفت بالای سرش، و چه  
صدایی از دف بیرون می کشید؛ چه صدایی! آنگاه، خواهرم، خواهرکم را  
می کشیدند وسط میدان. نمی کشیدند، کشیده می شد. چند لحظه که می  
گذشت، صدای گریه از یک گوشه بلند می شد، و بعد از همه جا، یا حسین  
مظلوم! چرا اینطور می کنند؟ چرا اینطور می کنند؟ مگر عاطفه، چکار  
می کند؟ مگر پروانه ها می گریند و به گریه می اندازند؟ مگر قاصدک ها با  
پروازشان سوک می سازند؟ پس چرا اینطور زار می زنند زنها؟ اگر پدر ببیند،  
آیا او هم خواهد گریست؟ چرا بغض گلویم را گرفته است؟ چرا دلم گریه  
دارد، روحم گریه دارد؟ این که جز زیبایی چیزی نیست...

به من می گفت: مثل خواب است برایم. خودم، نمی فهمم چکار

می کنم. به شکل غریبی انعطاف پذیر می شوم.

- آبیجی! خودت هم بغض می کنی؟

- یک نفر، توی وجودم گریه می کند. صدایش را می شنوم.

- وقتی یک سال و هفت ماه داشتی

- فقط میل به حرکت داشتم؛ و وقتی شروع می کردم، بالا می رفتم...

بالا...

نزن این حرفها را خواهر... نزن!

من، در خلوت، صدها بار رقصیدنش را دیده بودم - از این اتاق، به آن

اتاق. من اینجا، او آنجا. من از لای در یا پشت پنجره نگاه می کردم.

نمی دانست، یا می دانست و به روی خودش نمی آورد. من فکر می کردم که

حتی او باش محله قدیمی ما هم اگر عاطفه را می دیدند که آنقدر معصومانه

حرکت می کند. می رفتند پی آدم شدن؛ پی اینکه نماز بخوانند و چاقو نکشند

و مزاحم دیگران نشوند.

من نگاه می کردم. نگاه می کردم. من هشت ساله بودم و او نوزده ساله.

یک بار، مادرم - همینطور بی خیال یا با تظاهر به بی خیالی - به پدرم

گفته بود: عاطفه، خیلی زیبا می رقصد. طوری هم نمی رقصد که گناه داشته

باشد. گمان می کنم همین سماع باشد که شما، گاهی، حرفش را می زنی.

پدر گفته بود: سماع نیست. هر جور هم که خودش را تکان بدهد، گناه

است.

- آقا! طرب که ندارد؛ غنا که نیست. فقط غم رامی شوید.

- نشوید. نشوید... نمی خواهم بشوید. قبلاً هم گفته بودم که نباید این

حرکات را بکند - حتی در تنهایی یا با حضور شما.

مادرم، قدری تند شده بود: شما برای خودت مجتهدی هستی آقا!

علوم دینی خوانده یی. قرآن را از بری. اجازه بده یک بار فقط یک بار، با دف

خاله مهربان، جلوی شما برقصد.

استغفر الله، استغفر الله! مگر دیوانه شده یی خانم؟ مگر خدای نکرده

دیوانه شده یی؟ بارگناهانم خیلی سبک است حالا می خواهید سنگین ترش



هم بکنید؟

مادرم - همین یک بار - از میدان در نرفته بود.

- گناهِش به گردن من ، البته اگر گناهی داشته باشد. که ندارد حرکاتش ، درست مثل شعر گفتن حاج آقا مهدی ست ؛ تازه ، لطیف تر ، مهربان تر ، جذاب تر...

آقا جان برخاسته بود و رفته بود و ضمن رفتن گفته بود : دلم را به گناه آلوده نکن خانم ! دست از سرم بردار ! دست از سرم بردار ! ، مادرم ، همین یک بار فریاد زده بود : به خدا دلت باز می شود . بخدا نزدیکتر می شوی . لا اقل گریه می کنی... گریه که گناه ندارد.

من ، گمان می کنم شش سال داشتم یا هفت سال ، که این گفت و گو اتفاق افتاد. پدر رفت بازار ، مادر ، همانطور با صدای بلند گفت ، « عاطفه ! عاطفه ! » و عاطفه ، پشت در اتاقش بود - مثل من که پشت در اتاق مهمانخانه بودم . عاطفه ، آنطور که انگار در خواب راه می رود ، راه افتاد آمد.

مادر گفت : برقص ! دلم از روزگار گرفته .

عاطفه گفت : گناه دارد. پدر ، راضی نیست.

مادر گفت : گناهِش به گردن من . حرفم را گوش کن.

- چشم مادر!

آنوقت ، مادر ، خاله مهربان را صدا کرد تا از اتاقش بیاید توی حیاط چون عاطفه رفته بود وسط حیاط ، کنار حوض ، و نرم نرمک آهسته آهسته غصه هایش را حکایت می کرد ، و آرزوهایش را و امیدها و ناامیدی هایش را کنار حوض . کنار ماهی ها ، خاله دف می زد . عاطفه زیر آسمان آبی خدا می رقصید : برای خدا می رقصید. من به همه ی بام ها نگاه می کردم که مبادا مبادا محسن آقا یا علی آقا یا جعفر بیایند بالای بام و سرک بکشند؛ اما هیچکس نیامد ، و حیف که مادر بزرگ ، سالها بود که مرده بود ، و حیف که خاله مهربان هم چند سال بعد مرد ، و دیگر هیچکس هم برای عاطفه ، دف را نگرفت جلوی صورت و بالای سر ، کنار حوض ، نزدیک ماهی های سرخ.

پهلوی درخت انجیر . زیر آسمان خدا.عاطفه ،نرم نرمک ،گردنش را به یک طرف کج کرد- شرم زده - به طرف چپ ، و دست راستش را ، نرم ، بالا برد ، و بعد ، به عکس .خاله مهربان هم با صدای پیر لرزانش ، به آهنگ دف ، می خواند:سرود زهره به رقص آورد مسیحا را ... سرود زهره به رقص آورد مسیحا را... و بعد... «یک دست جام باده و یک دست زلف یار... رقصی چنین میانه‌ی مید انم آرزوست»... و بعد... «معنی کجایی به گلبانگ رود؟ به یاد آور آن خسروانی سرود، که تا وجد را کار سازی کنم ، به رقص آیم و خرقه بازی کنم»...

من ، خیلی کوچک بودم - وقتی خاله مهربان این شعرها را می خواند؛ اما بعدها که کارش با دنیا تمام شد و بارش رابست و رفت ، من تازه فهمیدم که شعرهایی را که می خواند ، تمام شان را ، ناخواسته ، از حفظ شده ام. خاله ، صدایش را بلند تر می کرد: ذرات جهان به عشق آن خورشید ، رقصان ز عدم به سوی هست آمد...  
و باز بلندتر:

رقص است زبان ذره ، زیرا  
جز رقص ، دگر زبان ندارد...

و عاطفه ، کوچک می شد و کوچک تر می شد و به اندازه ی یک عروسک ، یک پری قصه ها ، و سرانجام به ذره یی رقصان تبدیل می شد... و من از پش پنجره نگاه می کردم.

عاطفه ، خسته و آسوده می آمد توی اتاق ، تکیه می داد به پستی ، و صورتش را که با آب پاشیر شسته بود خشک می کرد ، و من نگاه می کردم به او... نگاه می کردم.

خواهرم نوزده سال داشت - و خیلی دیر شده بود - که حاج آقا مرتضی آمد خواستگاری او ، و پدرم گفت: «مبارک است انشاء الله!» و عاطفه هم هیچ ناراضی و دلگیر نبود. من نگاهش می کردم و می فهمیدم که ناراضی نیست. انگار که از حاج آقا مرتضی - که سی سال داشت و چهار راه سرچشمه ، یک

چیزی هست که هرگز پیر نمی شود

کفاشی و گیوه فروشی بزرگ داشت و کشتی هم می گرفت و زور خانه هم می رفت - بدش نمی آمد.

عاطفه ، خانه مان را از همه چیز خالی کرد و رفت.

خانه مان از روح ، از حرکت ، از حضور ، از زندگی و از سبکبالی خالی شد. مادر ، گریه کرد.

من پرسیدم : حاج آقا مرتضی بد آدمی است؟

مادر جواب داد : نه الحمد لله ! خیلی خوب است.

- خیال می کنی آبجی عاطفه ، حاج آقا مرتضی را دوست ندارد؟

البته که دارد ... اما ... اصلاً ، این فضولی هابه تو چه مربوط است ؟

من می خواستم به مادر بگویم که عاطفه ، حاج آقا مرتضی را دوست

دارد و او نباید گریه کند ؛ اما چیزی نگفتم .

یک روز ، عاطفه آمد خانه ی ما ، مثل همه ی جمعه ها که با شوهرش و

خواهر شوهرش می آمد ؛ اما این بار ، سه شنبه بود که آمد ، نه جمعه ، و مادر

دوید پای پله ها و گفت : چه شده عاطفه جان ، چه شده ؟

عاطفه گفت : دلم هوای دف خاله مهربان را کرده.

مادر گفت : « ما همه دل مان هوای رقص تو را کرده ، تو دلت هوای خاله

مهربان را کرده ؟ خب الان صدایش می کنم ؛ اما پا درد و کمر درد سخت دارد

و مشکل می تواند جنب بخورد » و بعد ، مادر ، خاله را صدا کرد و گفت : « بیا

خاله ! عاطفه آمده » و خاله ، با چه جان کنندی ، دف به دست ، آمد ، لب حوض

نشست و شروع کرد به دف زدن ، و عاطفه نشسته بود روی پله ها و نگاه می

کرد و می شنید یا اصلاً نبود که نگاه کند و بشنود ، و آنوقت ، من و مادر و آسیه

- خواهر دیگرم - دیدیم که عاطفه ، نرم نرمک برخاست و نرم نرمک رفت

کنار حوض ، و یک دست جام باده و یک دست زلف یار... و رقص است زبان

ذره زیرا... جز رقص دگر زبان ندارد... رقصی چنان میانه ی میدان کرد و رفت

نشست لب پله ها و گریه کرد ، و من ، با اینکه هشت سال ، یا نه سال ، بیشتر

نداشتم حس کردم که چرا گریه می کند و چرا باید گریه کند ؛ اما مادرم انگار

که حس نکرد، و فقط دلش سوخت و گریه کرد و عاطفه برگشت به خانه ی خودش؛ و بعد، این شد برنامه ی ما، که عاطفه، هفته یی یک روز، یک ساعت بیاید خانه ی ما، و دستهایش را آنطور ظریف و زیبا و نرم، به آهنگی که انگار توی خودش بود، و با صدای دف خاله مهربان خوانش کامل داشت، تکان بدهد و خالی بشود و گریه کند و برود؛ و بعد هم خاله مهربان مرد و تمام شد.

یک روز، چند ماه بعد یا چند سال بعد - نمی دانم - حاج آقا مرتضی که آدم خوبی هم بود و من هم دوستش داشتم و گاهی به زور خانه اش هم که طرف سه راه سیروس بود می رفتم و گیوه هایم را هم همیشه از اومی خریدم، تنها آمد به خانه ی ما، و جمعه هم نبود، و همانجا نشست روی پله ها. پدر در خانه بود؛ مادر هم.

آنها با حاج آقا مرتضی احوالپرسی کردند، حاج آقا هم جواب داد. من، ته دلم می لرزید.

شاید پدر هم، مادر هم.

عاقبت، حاج آقا مرتضی گفت: عاطفه خانم را بر می گردانم به خانه ی خودتان. سکوت.

پدر گفت - خیلی آهسته و از ته چاه - : یعنی چی؟

- طلاقش می دهم. سه طلاقه. تمام تمام.

پدر پرسید: «چرا؟ اما انگار که همه چیز را می دانست، یا خواب دیده بود.

مادر اصلاً حرفی نداشت که بزند. اصلاً

پدر، باز گفت: چرا؟

حاج آقا مرتضی جواب داد: می رقصم؛ یعنی سماع می کند، یعنی، نمی دانم،

چکار می کند؛ اما به هر حال می رقصم... می رقصم...

پدر، صدایش را از چاه بیرون کشید: بد می رقصم؟ زشت می رقصم؟ در

حرکاتش، گناهی ست یا کسی را به سوی گناه می راند؟

«هرگز، در تمام عمرم، پدر را آنقدر دوست نداشتم. به قدر تمام دنیا. بیش از

چیزی هست که هرگز پیر نمی شود

مادر و آسیه... اصلاً بیش از بیش...

حاج آقا مرتضی جواب داد: نه... بد نمی رقصد. جز اینکه می رقصد و خوب هم می رقصد، هیچ کار دیگری نمی کند. زن طیبه ی طاهره بی ست. نمازش را هم می خواند. نافله هم می خواند. روزه هم می گیرد... اما می رقصد. مادر، اصلاً حرفی نداشت که بزند. احتیاجی هم نداشت.

پدر گفت: جلوی دیگران می رقصد؟

نه -

- به خانه و زندگی نمی رسد؟

- می رسد، عاطفه خانم، خانم است واقعاً. دست مادرشان درد نکند که همچو دختری بزرگ کرده. همه چیزش خوب است. فقط - می رقصد.

پدر گفت: حاج آقا مرتضی! گوش هایت را خوب باز کن! دین و ایمان من از دین و ایمان تو هیچ کمتر نیست. اگر خیلی بیشتر نباشد. عاطفه خانم، با رقص، غمش را می ریزد. چرک روحش را می ریزد، وقتی می رقصد و خلاص می شود، تازه، طاهره و طیبه می شود. می فهمی حاج آقا مرتضی؟ می فهمی؟ (چقدر دوستش داشتم، چقدر. هیچ وقت او را آنقدر آقا، آنقدر مهربان،

آنقدر عادل، و آنقدر جدی ندیده بودم، و ندیدم)

حاج آقا مرتضی گفت: عاطفه خانم، توی خانه من، چرا باید غم و غصه داشته باشد؟ بله؟ دو تا بچه دارد مثل دو تا دسته ی گل. خانه دارد، زندگی دارد، آسایش دارد، هر چه قدر هم که بخواهد پول و طلا و جواهر دارد، شوهر سر به راه، نجیب و مطیع مثل من هم دارد. مکه هم رفته. کربلا هم رفته. فصلی یک بار هم می رویم قم. شش بار هم تا به حال به زیارت امام رضا رفته... چرا همچو زنی، با این زندگی، باید آنقدر غصه داشته باشد که مجبور شود آنطور... آنطور... برقصد...

پدر ایستاد و گفت: خب... اینطور است. غمی دارد که من و تو از آن

سر در نمی آوریم. از بچگی هم داشته. حالا می گویی چی؟

حاج آقا مرتضی ایستاد: یا برقص، یا برش می گردانم خانه.

پدر گفت: نکنند زیر سرت بلند شده حاج آقا، والا، زن مؤمنه، توی خانه، توی اتاق در بسته، اگر بر قصد، به کجای کسی بر می خورد و کدام کتاب خدا غلط می شود؟ بله؟

- جواب خدا را چه باید بدهم؟ بله؟

- تو از کجا می دانی که خدا سوال می کند، که از حالا به فکر جوابش هستی؟ شاید خدا به جای اینکه سوال کند، سوال خود تو را هم جواب بدهد.

- پرسیدم. مجتهد محل گفت: گناه دارد. به هر صورت که باشد گناه دارد. رقص، به هر شکلش گناه دارد.

- بینم! برای مجتهد محل، حکایت کردی که چگونه می رقصد؟ دخترم عاطفه، چگونه می رقصد؟  
- سر بسته گفتم.

- بیجا کردی. بد کردی. خلاف کردی که گفتمی. گناه کردی که گفتمی. رقص عاطفه، یک راز است میان او و خدای او. نباید بر ملا می کردی. اگر می خواستی بکنی هم باید از خود عاطفه خانم اجازه می گرفتی...

حاج آقا مرتضی، دیگر نتوانست همانقدر خوب باشد که همیشه بود. مهرش، ناگهان، از دلم کنده شد.

- یا نر قصد و قول بدهد و قسم بخورد که دیگر هرگز نر قصد.

یا برش می گردانم به خانه ی پدری اش. تمام.

پدر گفت: این اتمام حجت را، با خودش بکن، به من و مادرش ربطی ندارد. به هیچکس ربطی ندارد. در خانه ی من به روی او باز است. چهار تاق. اتاقش، همانطور، دست نخورده مانده. اگر خواست برگردد، با احترام برش گردان. جار زن، آشوب نکن! مهر هم نمی خواهد. حلال. مهرش را تمام، خودم می دهم. از مال و منال تو هم چیزی نمی خواهد. با یکتا پیرهن و یک چادر و یک جفت کفش کهنه، بفرستش خانه ی من. روی چشمم می گذارمش. حاج آقا مرتضی، دیدم که کمی تا شد. خمید، دیدم که اشک آمد توی چشمهایش.

چیزی هست که هرگز پیر نمی شود

- آقای جان! ازش نمی خواهید که نرقصد؟ دیگر سنی ازش گذشته. هر چقدر هم که دلش می خواسته برقصد، رقصیده، دیگر جوان که نیست.  
- زن، مال شوهر است، شوهر مال زن - خودتان باید سنگ های تان را وabکنید.

مادر، عجیب است که هیچ حرفی نداشت که بزند انگار که لال شده بود.

روز بعد، خواهرم خواهر کم، با یکتا پیرهن، یک چادر نماز، و یک جفت کفش کهنه، برگشت به خانه ی ما، و همانجا روی پله ها نشست.  
مادر، دف خاله مهربان را آورد گذاشت روی پاهای عاطفه و گفت: همیشه می گفت که این دف، مال عاطفه خانم است. اینجا هم خانه ی خودت است. راحت باش!

خواهرم گفت: خجلم، شرمنده ام. روسیاهم مادر!

مادر، گریان گفت: دشمنت شرمنده و رو سیاه باشد. الهی بمیرم برای تو که خدا، همچو بارگرانی را روی دوش گذاشت و گفت: بکش!  
- جواب پدر را چطور بدهم؟ آخر جواب پدر را...

- جواب پدر؟ خل شده بی عاطفه؟ آهای نادر! کجایی؟ بیا اینجا، مو به مو بگو که پدر، چطور جلوی حاج آقا مرتضی ایستاد.

- خودش همه چیز را گفت. حاج آقا مرتضی را می گویم. مو به مو گفت. گریه هم کرد و گفت. آخرش هم گفت: «این خانه و زندگی، تمامش مال تو. من از این خانه می روم. ماه به ماه خرجت را می دهم. هر قدر که بخواهی» اما من قبول نکردم.

- بچه ها... بچه ها را چکار کردید؟

- مرتضی گفت: اگر قول بدهی که هیچ وقت جلوی بچه ها مان نرقصی، هر دو را می دهم به تو... اما، اگر قول ندهی...

- و تو، قول ندادی عاطفه جان؟

- نه مادر... نه... دروغ که نباید می گفتم. ریا که نباید می کردم... راستش را

گفتم. مرتضی گفت: حالا برو فکرهایت را بکن، هر وقت تصمیم آخرت را گرفتی، به من بگو... مرتضی گفت: خیلی دوستت دارم عاطفه! به قدر تمام دنیا...

- با وجود این، رضا ندادی ...

شش ماه بعد، با این حدود، حاج آقا مرتضی بچه ها را فرستاد خانه ی ما و پیغام داد. «دلتنگی می کنند... تا هر وقت عاطفه خانم می خواهد و اجازه می دهد، بچه ها پهلویش بمانند» اما هیچ شرطی نگذاشت. خانه مان حسابی گرم و شلوغ شد، و باز هم، عاطفه، گهگاه می رفت به حوضخانه و می رقصید، با صدای دفی که در خانه مان مانده بود، می رقصید و زیر لب، زمزمه یی هم می کرد.

البته، عاطفه، اول، دف می نواخت، یعنی با نواختن دف شروع می کرد و بعد دف را می گذاشت و بر می خاست: یک دست جام باده و یک دست... و عاطفه، کوچک می شد، کوچک تر می شد، عروسک می شد، ذره می شد و: رقص است زبان ذره، زیرا جز رقص، دگر زبان ندارد...

چندین سال بعد، عاطفه و حاج آقا - که همانطور مجرد مانده بود - دخترشان را به خانه ی بخت فرستادند و چند سال بعد هم پسرشان را داماد کردند.

من تقریباً چهل ساله بودم که پدر مرد.

به عاطفه گفتم: حیف شد که پدر، رقصت را ندید و رفت.

عاطفه گفت: از کجا می دانی که ندید؟

گفتم: پدر، یک مؤمن واقعی بود. مادر، هر چه کرد، حاضر نشد یک بار، حتی یکبار، از پشت پرده نگاه کند.

عاطفه خانم گفت: تو از کجا رقصم را می دیدی؟

گفتم: معمولاً از پشت پنجره، یا کاشی های مشبک حوضخانه.

- پدر هم این کار را بلد بود؛ البته وقتی که تو مدرسه بودی.



چیزی هست که هرگز پیر نمی شود

---

- اعتراض نمی کرد.

- هرگز

- خودش را به تو نشان می داد؟

- هیچ وقت

- پس از کجا می فهمیدی که دارد نگاه می کند؟

- وقت نماز که می شد، از توی حیاط یا پاشیر، با محبت می گفت: آهای

دختر! وقت این یکی نماز است. بس کن دیگرا!

بعد از چند سال، مادر هم مرد.

عاطفه، بالای شصت سال داشت که مادر، مرد.

من، همسرم را به خانه ی پدری آورده بودم. خانه بزرگ جا داری بود. عاطفه،

با همسرم خیلی خوب بود؛

همسرم هم با عاطفه، عجیب وحدتی داشت.

همه ی کارهای خانه را با هم می کردند. بچه های مرا هم با هم نگه می داشتند.

یک بار، سالها بعد، زهره - همسرم - به من گفت: نادر! تو رقص عاطفه بانو

را دیده یی؟

گفتم: در شصت و هفت سالگی؟

گفت: سه هزار سال است که می رقصد، سه هزار سال دیگر هم خواهد

رقصید...

\*\*\*\*\*

فاتح تاریخ

در خم خورشیدی دل جوش جوشی دیگر است  
می فروش عشق اینجا می فروشی دیگر است  
بادۀ توحید می جوشد به جام عاشقان  
در میان بادۀ نوبشان نوش نوشی دیگر است  
هر که از خسخانه جان زد می تابان هوش  
در مصاف دُردنوشان دُردنوشی دیگر است  
در مدار شوق می خواند زمین آواز عشق  
پای این هفت آسمان امشب به دوشی دیگر است  
قدسیان معراج ما بر بام ایمان دیده‌اند  
مرغ جان در جذبۀ پرواز هوشی دیگر است  
شب پرستان در حضور مرگ با شب خفته‌اند  
بر لب خورشیدیان در شب خروشی دیگر است  
خرقه پوشان گرچه آگاهند از اسرار دل  
آن که داند راز هستی خرقه پوشی دیگر است  
فاتح تاریخ دلها میر میداندار عشق  
موج دریای دلش جوشان ز جوشی دیگر است  
آشنای راز می داند که در محراب نور  
پیر ما مدهوش پیغام سروشی دیگر است

## هنجارگریزی در شعر سهراب سپهری

### ۱- کلیات

از آن جا که سبک شناسی زبان شناختی رویکردی نوین است در بررسی آثار ادبی و به خصوص در ایران بررسی آثار ادبی بر این مبنا مسابقه دیرینه ای ندارد. اشاره ای هر چند کوتاه به مبانی نظری این رویکرد و واژگان فنی آن ضروری به نظر می رسد.

در میان زبان شناسانی که نقش های مختلفی را برای زبان برشمرده اند به نظر می رسد یا کوبسن، زبان شناس ساختگرا، کامل ترین الگو را ارائه کرده است. او شش نقش برای زبان قایل شده است که عبارتند از: نقش های عاطفی، ترغیبی، ارجاعی، فرازبانی، هم دلی و ادبی. در نقش ادبی زبان جهت گیری پیام به سوی صورت زبانی پیام است. زبان از طریق فرایندی که صورت گرایان آن را برجسته سازی نامیده اند کاربردی غیر متعارف می یابد به گونه ای که شیوه بیان و به واقع خود پیام در کانون توجه قرار می گیرد. برجسته سازی در واقع انحراف از مؤلفه های زبان هنجار است و به این ترتیب می توان گفت که زبان شعر از نهایت برجسته سازی برخوردار است. لیچ به دو گونه از فرایند برجسته سازی اشاره می کند: انحراف از قواعد حاکم بر زبان هنجار (هنجارگریزی) افزودن قواعدی بر قواعد زبان هنجار (قاعده افزایی). بر این اساس هنجارگریزی ابزار شعر آفرینی و قاعده افزایی اسباب

نظم آفرینی است. این جا لازم است اشاره ای کوتاه به تمایز میان شعر و نظم بکنم.

واژه شعر در این جا مفهومی محدود تر و فنی تر از واژه «شعر» به مفهوم عام آن دارد که در واقع نسبت به نظم بی نشان است و نظم و شعر، هر دو را دربر می گیرد. در سبک شناسی، مقصود از شعر، نظم و سرانجام نثر آن سه پیش نمونه نظری و انتزاعی است که گونه های مختلف آثار ادبی از آمیزش این ها به وجود می آید و هر اثر در واقع در پیوستاری بین سه گونه مذکور قرار دارد. نظم با برونه زبان سروکار دارد و شعر با درونه زبان و نثر آمیزه ای است از گونه های زبان. بر همین اساس گفتیم که هنجارگریزی ابزار شعر آفرینی و قاعده افزایی اسباب نظم آفرینی است. حق شناس بحث تمایز بین گونه ها را به تفصیل مطرح کرده است و صفوی در تداوم این راه به بررسی همه جانبه صناعات نظم آفرینی در شعر فارسی پرداخته است و با نقد همه جانبه شیوه های سنتی بررسی ادبیات و با طرح دو علم بدیع نظم و بدیع شعر ما را به نقطه ای عطفی در تحول از سبک شناسی سنتی به سبک شناسی نوین هدایت کرده است. انجام و پیوستگی نظریات حق شناس و صفوی و برداشت بومی آن ها از دست آوردهای زبان شناسی ساخت گرا در بررسی ادبیات به واقع پیکره ای نظری را بنا نهاده است که من آن را نظریه حق شناس - صفوی می نامم. پس بهتر است بگوییم مبنای بررسی حاضر نظریه حق شناس - صفوی است ۱.

حال با توجه به آنچه گفته شد به بررسی هنجارگریزی (یا به عبارتی ابزار شعر آفرینی) در شعر سهراب سپهری خواهیم پرداخت. بی تردید این فقط نمونه ای از یک بررسی سبک شناسی بر مبنای چارچوب نظری مذکور است. سبک شناسی همه جانبه شعر سپهری قطعاً بایستی با بررسی همه جانبه تر موارد هنجارگریزی و هم چنین موارد قاعده افزایی و تثبیت ابزارهای نظم آفرینی در شعر او نیز همراه باشد.

## ۲ - هنجارگریزی در شعر سپهری

صفوی به تبع لیچ، در کتاب خود تحت عنوان از زبان شناسی به ادبیات

هشت نوع هنجار‌گزینی را بر شمرده است. برای دست‌یابی به ویژگی‌های برجسته سبکی شعر سپهری، به بررسی موارد هنجار‌گزینی در اشعار مجموعه هشت کتاب خواهیم پرداخت.

## ۲-۱- هنجار‌گزینی واژگانی

یکی از شیوه‌هایی که شاعر با توسل به آن زبان خود را برجسته می‌سازد آفرینش و کاربرد واژگان جدید است بر حسب قیاس و یا‌گزین از قواعد ساخت واژه زبان هنجار. سهراب سپهری نیز در این زمینه طبع آزمایی کرده است و با خلق واژگان نو بر بار بدعت کلام خود افزوده است و به این ترتیب به ایجاز در سخن نیز دست یافته است که گاه واژه خود ساخته جایگزین مفهومی مبسوط گشته است.

به سراغ من اگر می‌آید / پشت هیچستانم

(واحه‌ای در لحظه)

واژه «هیچستان» نمونه‌ای از هنجار‌گزینی واژگانی است و از تلفیق بدیع پسوند ستان که پسوند مکان است با کلمه هیچ حاصل شده است و از جمله مواردی است که به ایجاز نیز انجامیده است.

جای دیگری سپهری می‌گوید:

مردم بالا دست، چه صفایی دارند!

چشمه‌هاشان جوشان، گاوهاشان شیرافشان باد!

«شیرافشان» در قیاس با ترکیبی چون «نورافشان» ساخته شده است. شاعر از هنجارهای مربوط به هم‌نشینی واژگان در ساخت کلمات مشتق تخطی کرده است و به بدعت واژه‌ای چون «شیرافشان» دست یافته است.

در شعر «از روی پلک شب» ترکیب بدیع مهتاب اندود در قیاس با کلمات مرکبی چون «زراندود»، «سیم اندود»، «گل اندود» و غیره ساخته شده است.

در موارد فوق یعنی واژه‌های هیچستان، شیرافشان و مهتاب اندود، ساخت واژگان بر مبنای قیاس با شیوه‌های معمول ساخت واژه زبان معیار

صورت گرفته است و با تخطی از هنجارهای هم آبی (Collocation) واژگان در زبان هنجار واژگانی بدیع پدید آمده است.

حال صفت هراس پیکر را در شعر «دریا و مرد» در نظر بگیرید:

باد هراس پیکر

رو می کند به ساحل و در چشم های مرد

نقش خطر را پر رنگ می کند.

ساخت صفت های مرکب از ترکیب صفت + اسم روندی معمول در زبان هنجار است. ترکیبات صفتی «قوی پنجه»، «تیز چنگال»، «سفید روی» و... را می توان به عنوان نمونه ذکر کرد که به مفهوم دارای پنجه قوی، دارای چنگال تیز و... هستند. به این ترتیب در صورت ساخت به قیاس، «باد هراس پیکر» بایستی «باد هراسناک پیکر» می بود. اما شاعر از هنجار حاکم بر ساخت این نوع ترکیب صفتی تخطی کرده است. پسوند «ناک» حذف شده و معنای خود را به «هراس» داده است و به این ترتیب از ترکیب بدیع هراس پیکر نیز مفهوم «دارای پیکر هراسناک» مستفاد می شود.

در قطعه شعر «در قیر شب» نیز به نمونه ای از هنجارگریزی واژگانی بر

می خوریم:

روزگاری است در این گوشه پژمرده هوا

هر نشاطی مرده است

که در این مورد از قاعده ساخت ترکیبات صفتی پیروی شده است و صفت + اسم صفت جدیدی ساخته است منتها ترکیبی نو است که سابقه کاربرد ندارد و اطلاق صفت گیاهی بر هواست که در بخش هنجارگریزی های معنایی به طور گسترده درباره این ویژگی سبکی سخن خواهم گفت.

## ۲ - ۲ - هنجارگریزی نحوی

گریز از قواعد حاکم بر نحو زبان هنجار را هنجارگریزی نحوی گویند. شاعر با جا به جا کردن سازه های تشکیل دهنده جمله و برهم زدن آرایش هنجار، زبان خود را نسبت به زبان هنجار برجسته می سازد.

اما آرایش سازه‌ها در زبان فارسی کم و بیش آزاد است و گرچه ساخت غالب در این زبان ساخت فاعل - مفعول (متمم) - فعل (SOV) است، در بسیاری از موارد حتی در زبان معیار نیز این ساخت بر هم می‌ریزد، گاه متمم پیش رانده می‌شود، گاه فعل در ابتدای جمله و قبل از فاعل می‌آید و... این موارد بالطبع در زبان ادبی به خصوص زبان شعر و صدا البته در بسیاری از موارد به ضروریات وزنی، دیده می‌شود و چون به این لحاظ عاملی بی‌نشان است، نمی‌توان آن را جزء خصیصه‌های سبکی شاعر به حساب آورد. در شعر سپهری نیز هنجارگریزی‌های نحوی ناشی از ضروریات وزنی بسیارند. برای نمونه:

بین همیشه خراشی است روی صورت احساس

همیشه چیزی، انگار هوشیاری خواب

به نرمی قدم مرگ می‌رسد از پشت

اما در برخی موارد هنجارگریزی‌های نحوی ویژگی‌های خاصی دارند که در زبان معیار اساساً دیده نمی‌شوند و در میان هنجارگریزی‌های نحوی نشان‌دار به حساب می‌آیند و می‌توان آن‌ها را از جمله خصیصه‌های سبکی شاعر محسوب کرد. از آن جمله است:

الف - جا به جایی مضاف و مضاف الیه

در این موارد جای مضاف و مضاف الیه عوض می‌شود و کسره اضافه بین آن‌ها حذف می‌شود. در واقع این هنجارگریزی به نوعی Morphosyntactic است چرا که گریز از هنجارهای نحوی، به ترکیب واژگانی نو می‌انجامد.

نه به آبی‌ها دل خواهم بست

نه به دریا پویانی که سر از آب به در می‌آورد

(پشت دریاها)

برگ تصویری نمی‌افتد در این مرداب

(گل آینه)

ب - جا به جایی صفت و موصوف

گاه نیز جای صفت و موصوف عوض می شود. برای نمونه:

پریان می رقصیدند

و آبی جامه‌هاشان با رنگ افق پیوسته بود

(فانوس خیس)

پ - کاربرد فعل لازم با مفعول مستقیم

یکی دیگر از موارد هنجارگریزی نشان دار که در شعر شاعران معاصر و هم چنین در شعر سپهری دیده می شود، آوردن فعل لازم با مفعول مستقیم است:

من تو را زیستم، شبتاب دور دست!

(آوای گیاه)

و من در صدای شکفتن او / لحظه لحظه خودم را می مردم

(نیلوفر)

همان طور که مشاهده می شود افعال زیستن و مردن. افعال لازم اند که با مفعول مستقیم (تو) و (خودم) به کار برده شده اند. می دانیم که فعل لازم یعنی فعلی که متعدی نیست و فعل متعدی، یا گذرا و یا Transitive فعلی است که کنش آن را به چیز یا شخص ثالثی متعدی و یا گذار می کند. شاعر در واقع با دادن خصیصه متعدی به فعل لازم امکان تصور متعدی یا گذار کنشی را به شخص ثالث خلق می کند که آن فعل در کاربرد معمول خود در زبان هنجار فاقد خلق آن است. می بینیم که چطور زبان شعر با شکستن قالب های زبان هنجار امکان خلق دنیا های خیال انگیز را در اوج ایجاز به وجود می آورد. یکبار دیگر بخوانید:

من تو را زیستم شبتاب دور دست

(آیای گیاه)



۲ - ۳ - هنجار‌گزیزی آوایی

در این نوع هنجار‌گزیزی شاعر صورت‌هایی آوایی از واژگان را به کار می‌برد که در زبان هنجار متداول نیستند. هنجار‌گزیزی آوایی نیز در بسیاری از موارد از مقتضیات وزنی ناشی می‌شود. هنجار‌گزیزی آوایی در شعر سپهری از یکی دو نمونه تجاوز نمی‌کند. برای مثال:

(گل آینه)

همره آب شتابان، می‌دویدم مست زیبایی

اندوهی خم شد فراز شط نور:

چشم من در آب می‌بیند مرا

۲ - ۴ - هنجار‌گزیزی زمانی

هنجار‌گزیزی زمانی یعنی برجسته‌سازی زبان با کاربرد کلماتی که امروزه دیگر در زبان معیار به کار نمی‌روند و متعلق به دورانی پیشین هستند. موارد هنجار‌گزیزی واژگانی نیز در شعر سپهری انگشت شمار است.

از مهوت لبخندی کن، بنشان بر لب ما

باشد که سرودی خیزد در خور نیوشیدن تو

(نیایش)

از صخره شدم بالا. در هر گام دنیایی تنها تر، زیباتر.

فعل «نیوشیدن» به معنای شنیدن در فارسی امروز دیگر رواج ندارد. به نظر می‌رسد با به کار بردن آن در شعری که عنوان «نیایش» را بر خود دارد، فضایی متعالی‌تر خلق می‌شود.

کاربرد فعل «شدن» به معنای رفتن نیز در فارسی هنجار امروز متداول نیست.

۲ - ۵ - هنجار‌گزیزی سبکی

هنجار‌گزیزی سبکی به مواردی اطلاق می‌شود که شاعر از معیارهای گونه‌نوشتاری رایج تخطی کرده و از واژگان و یا ساخت‌های نحوی گفتار استفاده کند. این گونه از هنجار‌گزیزی از جمله خصیصه‌های سبکی شعر سپهری محسوب نمی‌شود و تقریباً هیچ موردی از هنجار‌گزیزی سبکی در

مجموعه هشت کتاب به چشم نمی خورد. برای روشن تر شدن مطلب مثالی از یکی دیگر از شاعران معاصر می آورم که نمونه خوبی از هنجارگریزی سبکی است.

علی کوچیکه / علی بونه گیر / نصف شب از خواب پرید / چشماشو می مالیدبا دس / سه چار  
تا خمیازه کشید /

## ۲ - ۶ - هنجارگریزی گویشی

گاه ممکن است شاعری از هنجارهای گویش معیارگریز بزند و واژگانی را از دیگر گونه های جغرافیایی زبان به کار گیرد. در شعر سپهری نشانی از هنجارگریزی گویشی نیست اما باز برای روشن شدن مطلب نمونه ای از شاعر دیگری می آوریم.

ماه می تابد، رود است آرام ،

بر سر شاخه او جا، تیرنگ

دم بیاویخته ، در خواب فرورفته ، ولی در آیش

کار شب پا نه هنوز است تمام.

(کار شب پا)

(نیما یوشیج)

او جا ، تیرنگ ، آیش و شب پا از گویش مازندرانی برگرفته شده اند و رنگی کاملاً بومی به شعر داده اند. (او جا یعنی درخت نارون قرمز، تیرنگ ، قرقاول ، آیش ، کشتگاه و شب پا ننگهان مزرعه برنج را گویند).

## ۲ - ۷ - هنجارگریزی نوشتاری

هنجارگریزی نوشتاری یعنی به کاربردن شیوه ای نامأنوس در نوشتن واژه یا واژگان. بی تردید تغییر شیوه نگارش واژه تغییری در تلفظ واژه به وجود نمی آورد. سپهری از این ابزار در اشعار خود استفاده نکرده است. این هنجارگریزی اصولاً در شعر فارسی قدمت چندانی ندارد و به ندرت به کار گرفته شده است.

۲ - ۸ - هنجارگریزی معنایی

هنجارگریزی معنای یعنی تخطی از معیارهای معنایی تعیین کننده هم آیی واژگان، به عبارت دیگر یعنی تخطی از مشخصه های معنایی حاکم بر کاربرد واژگان در زبان معیار. برای روشن تر شدن مطلب ابتدا مثالی از زبان معیار می آورم. فعل «خواندن» را در نظر بگیرید. در زبان معیار این فعل فاعلی (یا به عبارت بهتر کنش گری) می خواهد با ویژگی «+ انسان»، «+ باسواد» و مفعولی می خواهد با ویژگی «+ مکتوب». حال اگر برای مثال کسی در کاربرد معمول و غیر استعاری زبان بگوید: «اتومبیلم جاده را می خواند» با آن که جمله تولید شده به لحاظ نحوی بی اشکال است، از آن جا که مشخصه های معنای واژگان و در نتیجه قواعد هم آیی واژگان رعایت نشده است، جمله تولید شده جمله ای بی معناست. اما شاعر با اتکا به همین هنجارگریزی معنایی و با کاربرد استعاری زبان به زیبایی و ایجاز در کلام دست می باید. حوزه معنا انعطاف پذیرترین سطح زبان و هنجارگریزی معنایی نیز پر بسامدترین ابزار شعر آفرینی است.

استعاره، تشخیص، پارادوکس و غیره که در سبک شناسی سنتی در بدیع معنوی و بیان بررسی می شوند، در حوزه هنجارگریزی معنایی قرار می گیرند. با اتکا به دانش معنا شناسی، آگاهی از مشخصه های معنایی و قواعد هم آیی واژگان، می توان به طبقه بندی فراگیرتر و در عین حال تفصیلی تر صنایع ادبی مذکور که موضوع بدیع معنوی و بیان هستند دست یافت. بررسی هنجارگریزی معنایی در شعر سپهری شاهدهی است بر این ادعا.

۲ - ۸ - ۱ - گیاه پنداری

شعر سپهری شعری است سرشار از حس رویش گیاهی، حس شاخه دواندن و برگ دادن. آدمی شعر سپهری را که می خواند احساس می کند دارد در زمین ریشه می دواند، برگ می دهد و شاخه می گسترد.

این احساس ناشی از پربسامدترین هنجارگریزی معنایی در شعر سپهری، یعنی اطلاق مشخصه های گیاهی به غیر گیاه است. صنعتی که از

برجسته ترین ویژگی های سبکی شعر سپهری است و من آن را گیاه پنداری نامیده ام. در واقع بسیاری از استعاره ها و تشبیه های شعر سپهری گیاه پنداری چیزها هستند. گیاه پنداری پدیده ها را در موقعیتی رویان قرار می دهد و به آن ها نوعی ویژگی رشد و پویندگی گیاهی می دهد. گفتم که گیاه پنداری حاصل گریز از هنجارهای معنایی زبان معیار و اطلاق مشخصه های گیاهی به پدیده ها و چیزهای غیر گیاه است. نمونه های زیر مطلب را روشن تر می کند.

صدا کن مرا

صدای تو خوب است

صدای تو سبزینه آن گیاه عجیبی است

که در انتهای صمیمیت حزن می روید

(به باغ هم سفران)

در قطعه بالا که از شعر « به باغ هم سفران » گرفته شده است، دو مورد گیاه پنداری دیده می شود. در مورد اول صدا که غیر گیاه است ویژگی سبزینه می یابد و بالطبع صاحب صدا (تو) به گیاهی عجیب تشبیه می شود. تو گیاهی عجیبی و صدای تو که از درونت جاری می شود، سبزینه آن گیاه است که در درون آوندهایش جاری است. سپس این « تو » که ویژگی گیاهی یافته است، امکان رویش می یابد.

در « صدای پای آب » آمده است:

اهل کاشانم

نسبم شاید برسد

به گیاهی در هند

(صدای پای آب)

جای دیگری می گوید:

ریشه ام از هوشیاری خورده آب

من کجا، خاک فراموشی کجا

(روزنه ای به رنگ)

نیازی به توضیح نیست. گیاه پنداری مشهود است. بی هیچ شرحی نمونه

دیگری از گیاه پنداری در اشعار سپهری را در زیر می آورم. فقط ذکر این نکته ضروری است که موارد گیاه پنداری در شعر سپهری محدود به مثال های زیر نیست و در جای جای مجموعه «هشت کتاب» این گونه از هنجارگریزی معنایی به چشم می خورد و در واقع یکی از برجسته ترین خصیصه های سبکی شعر سپهری است.

هر جا که من گوشه ای از خودم را مرده بودم

یک نیلوفر رویده بود

گویی او لحظه لحظه در تهی من می ریخت

و من در صدای شکفتن او

لحظه لحظه خودم را می مردم.

(نیلوفر)

## ۲ - ۸ - ۲ - سیال پنداری

دیگر خصیصه برجسته سبکی شعر سپهری دادن ویژگی سیلان و آب گونه گی به غیر سیال است. این صنعت که از زیر مجموعه های هنجارگریزی معنایی است را سیال پنداری نامیده ام. در سیال پنداری، افعالی که دارای خصیصه سیلان و روانی هستند برای پدیده ها یا چیزهایی که در زبان معیار فاقد این خصیصه اند به کار برده شده اند و یا پدیده ها و چیزهای فاقد این ویژگی به پدیده های دارای این ویژگی تشبیه شده اند. برای مثال:

به سان نسیمی از روی خودم برخوام خواست

درها را خواهم گشود

درشب جاویدان خواهم وزید

(طنین)

خود به دو شق می شود. خودی بر جای می ماند و خود دیگری که سیال است چون نسیم از روی خود اول بر می خیزد و در وزشش درها را می گشاید.

کعبه ام مثل نسیم می رود باغ به باغ، می رود

شهر به شهر

(صدای پای آب)

در دنیای که در زبان شعر سپهری خلق شده است، گویی هیچ چیز را یارای لحظه ای ایستایی نیست. کعبه نیز چون نسیم و چون خودی که از روی خود برخواسته است پیوسته در حرکت و وزش است.

سرچشمه رویش هایی، دریایی، پایان تماشایی  
تو تراویدی: باغ جهان ترشد، دیگر شد.

(رهایی)

در عبارت «سرچشمه رویش هایی» در تلفیقی از گیاه پنداری و سیال پنداری، که دیگر نمی توان مرز دقیقی بین شان قایل شد. «تو» که «سرچشمه ای» (به آب منسوبی، سیالی)، آن هم سرچشمه «رویش ها» (به گیاه منسوبی) و دریایی (این سیال بی پایان)، قابلیت «تراویدن» می یابی و باغ جهان را (به باغ به عنوان رویشگاه گیاه توجه کنید) تر می کنی (یعنی سیالی که منشأ رویش گیاهان می شوی).

نمونه های سیال پنداری نیز چون گیاه پنداری در شعر سپهری فراوان دیده می شود و بحث یک یک آن ها از حوصله یک مقاله خارج است.

## ۲ - ۸ - ۳ - هنجارگریزی رنگ

در شعر سپهری، در ارتباطی ساختاری با مفهوم گیاه پنداری و سیال پنداری (که به آب و آب گونه گی و باد و نسیم مربوط می شود) رنگ های سبز و آبی اعتبار ویژه ای می یابند و به پدیده هایی اطلاق می شوند که تصور رنگ بر آن ها در روابط معنایی زبان معیار امکان ندارد.

نرسیده به درخت

کوچه باغی است که از خواب خدا سبزتر است

و در آن عشق به اندازه پره های صداقت آبی است

(نشانی)

و در جای دیگر:

شب پر خواهش

و بیکر گرم افق عربان بود  
رگه سپید مرمر سبز چمن زمزمه می کرد  
و مهتاب از پلکان نیلی شب فرود می آمد  
پریان می رقصیدند  
و آبی جامه هاشان با رنگ افق پیوسته بود  
و بی هیچ توضیحی مثالی دیگر:  
گیوه ها را کندم و نشستم ، پاها در آب:  
من چه سبزم امروز  
و چه اندازه تتم هوشیار است

(در گلستانه)

#### ۲ - ۸ - ۴ - دیگر موارد هنجارگریزی معنایی

تشخیص (جان دار پنداری) و پارادوکس نیز از جمله موارد هنجارگریزی معنایی هستند که در شعر سپهری دیده می شوند که گرچه به نظر من در سبک شناسی سپهری و تبیین مشخصه های ویژه زبان شعری او نسبت به گیاه پنداری و سیال پنداری، از بسامد پایین تری برخوردارند و در مرتبه پایین تری قرار دارند، به کرات به عنوان ابزارهایی کارآمد برای برجسته سازی زبان به کار گرفته شده اند.

ته تاریکی ، تکه خورشیدی دیدم، خوردم و ز خود رفتم و رها بودم.

(و شکستم و دویدم و فتادم)

تقابل بین تاریکی و خورشید نمونه ای از تناقض نما یا پارادوکس است. در نمونه دیگری که از شعر «پیغام ماهی ها» گرفته شده است ، حوض ماهی ها بی آب است.

تو اگر در تپش باغ خدا را دیدی، همت کن و بگو ماهی ها ، حوض شان بی آب است

(پیغام ماهی ها)

این دو مورد را فقط در حکم نمونه آوردم و موارد پارادوکس در شعر سپهری بسیار است.

تشخیص که عبارت است از قایل شدن خصوصیات انسانی به غیر انسان نیز از جمله هنجارگریزی‌های معنایی است که در شعر سپهری نیز از آن بهره گرفته شده است.

ساقه نمی لرزد، آب از رفتن خسته است: تو نیستی، نوسان نیست

(دروگران پگاه)

به آب ویژگی انسانی داده شده است، می رود و از رفتن خسته می شود.

### ۳ - ختم کلام

بی تردید صنایع دیگری نیز در شعر سپهری به کار رفته اند. قصد من آن بود که برجسته ترین خصیصه های سبکی زبان شعر او را، یعنی آنچه زبان شعری او را متمایز می کند، در فضای محدود یک مقاله و با اتکا به چارچوبی مبتنی بر دست آوردهای دانش زبان شناسی به تصویر بکشم.

اگر بخواهم آنچه گفته شد را در چند جمله جمع بندی کنم باید بگویم در شعر سپهری نیز مانند دیگر نمونه های شعر معاصر (و شاید اصولاً شعر اعم از قدیم یا معاصر) هنجارگریزی معنایی پربسامدترین و در همان حال کوبنده ترین ابزار شعر آفرینی است. دو ویژگی خاص شعر سپهری که از زیر مجموعه های هنجارگریزی معنایی هستند و به عبارتی برجسته ترین و خصیصه های سبکی او را به وجود می آورند، عبارتند از: گیاه پنداری و سیال پنداری.

گیاه پنداری همان دادن خصوصیات گیاهی به غیر گیاه است. موارد بسیار زیاد گیاه پنداری شعر سپهری را در وضعیت‌های رویان و سبز قرار داده است.

سیال پنداری، یا قایل شدن خصیصه معنایی آب گونه گی و سیلان برای آنچه سیال و آب گونه نیست، شعر او را در وضعیت‌های وزان، موج و گریزان از ثبات و ایستایی قرار داده است. شعر او پیوسته در سیلان است.

به این اعتبار با اتکا بر گیاه پنداری آنچه گیاه نیست، با سیال پنداری آنچه در روابط معنایی زبان هنجار سیال نیست، با سبز یا آبی دانستن آنچه



فاقد رنگ است و یا سبز یا آبی نیست ، در اوج ایجاز پدیده ها ویژگی های خارق العاده ای می یابند و زبان در برجسته ترین و هنجارگریزترین شکل خود در شعر به کار گرفته می شود تا احساس و حال و هوایی را در سیال ترین شکل خود بیافریند. سیال چرا که دیگر جای تعبیری نیست. معنا نیز چون خود زبان شعر حتی برای لحظه ای سکون نمی یابد و در سیلانی جاودانه قرار می گیرد.

(در پایان ذکر این نکته را لازم می دانم که مقصود از نگارش این مقاله هیچ نوع ارزش گذاری شعر سپهری نبوده است و قصد من تنها ارایه نمونه ای از کاربرد سبک شناسی نوین در بررسی آثار ادبی است.)

\*\*\*

#### پی نوشت ها:

۱. برای اطلاع از مبانی آنچه نظریه حق شناس - صفوی نامیدم ، رجوع کنید به :  
الف ) حق شناس ، علی محمد . مقالات ادبی ، زبان شناختی ، تهران ، نیلوفر ، ۱۳۷۰.  
ب ) ————— . «شعر ، نظم ، نثر ، سه گونه ادبی» . دومین کنفرانس زبان شناسی نظری و کاربردی ، دانشگاه علامه طباطبائی ، ۱۳۷۱.  
پ ) صفوی ، کورش . از زبان شناسی به ادبیات ، تهران ، نشر چشمه ، ۱۳۷۳.

\*\*\*\*\*

## یلان صفشکن

ای یلان صفشکن اسطوره شد ایشارتان  
کوه آهن آب شد در عرصه پیکارتان  
تندر تکبیرتان طوفان سرح روزگار  
نعره‌های نور جاری از گل رگبارتان

گونه را در شط خون شویید رو در روی خصم  
تا شود گلگونتر از روی شفق رخسارتان

در خروش خستتان ای فاتحان شهر خون  
دود شد در دشت آتش دشمن بیارتان

آذرخش تیرتان دیواره‌های شب شکست  
شعله زد خورشید گل در گلشن پندارتان

در کنار خوان آتش روزه‌داران نوش‌یاد  
شهد شیرین شهادت گر بود افطارتان

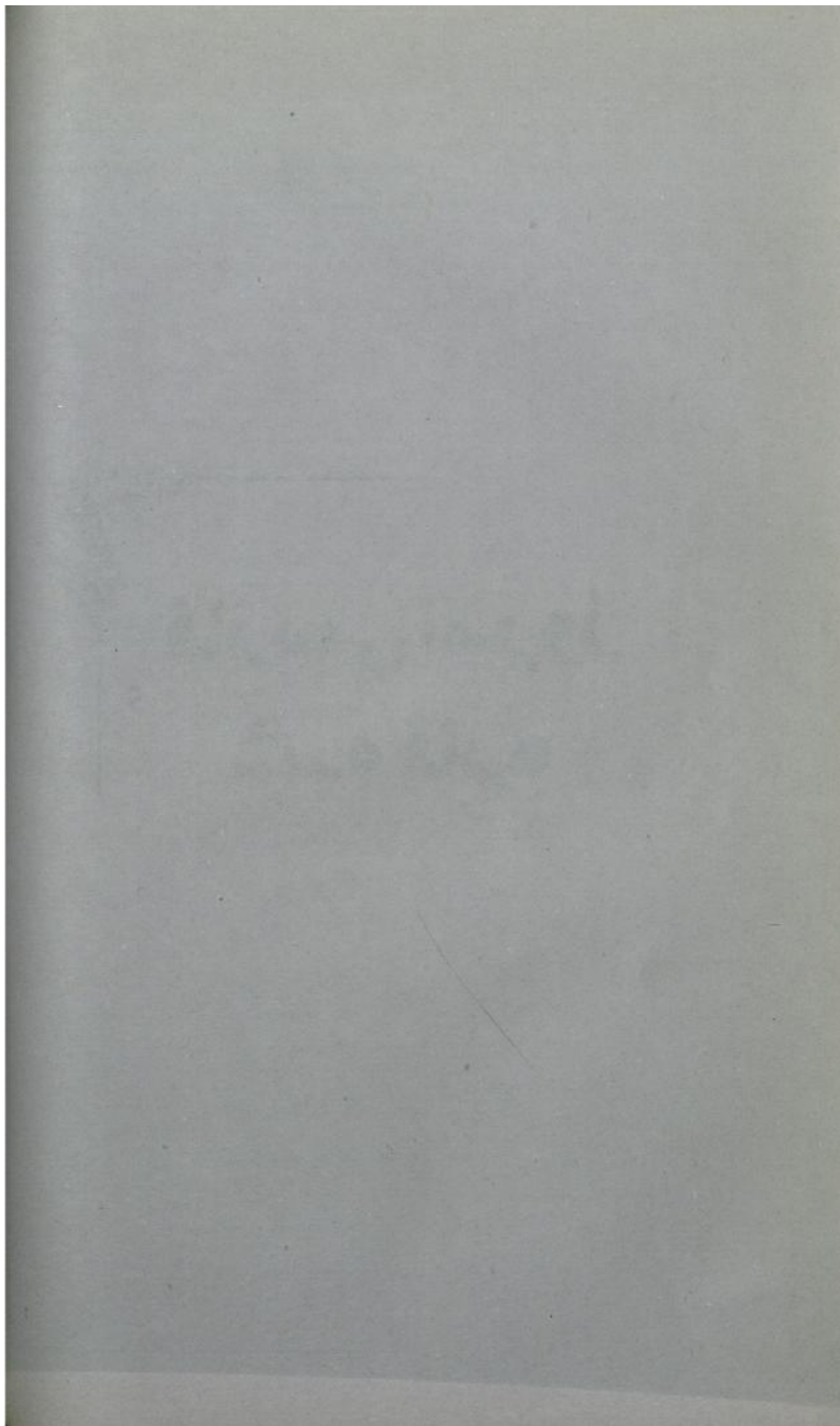
مژده ای هابیلیان چون دیده تاریخ دید  
در بگناه خون سر قابیلیان بردارتان

باید ای یاران به سوی قبله‌گاه قدس تاخت  
با سمند نور می‌تازد به شب سردارتان

وارشان خاک خورشید شما روح خداست  
آن‌که کرد از خواب سنگین قرون بیدارتان

فارسی امروز  
شبه قاره





دکتر رشیده حسن

مؤسسه ملی زبان های نوین پاکستان

اسلام آباد

## شرح احوال ناصر علی سرهندی شاعر غزلسرای پیر و حافظ

علی در بحر حافظ دست و پای می زند هر شب

کجا دانند حال ماسبکیاران ساحلها

تو چون ساقی شوی درد تنک ظرفی نمی ماند

بقدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها

سرزمین سرهند، در شبه قاره ناحیه ای بوده است که پادشاهانی مانند شاهجهان، اکبر، فیروز شاه تغلق و عالمگیر در آبادانی آن کوشیده و آنرا به پایه اهمیت سوق الجیشی رساندند. این ناحیه مؤلد و منشاء عارفان عظیم الشانی مانند شیخ احمد سرهندی ملقب به مجدد الف ثانی و شیخ محمد معصوم سرهندی بوده که در جهان اسلام انقلابی به وجود آوردند؛ همچنین تاریخ نویسان معروفی از جمله یحیی بن احمد سرهندی، الله داد فیضی، حاجی ابراهیم سرهندی و ولی سرهندی و در زمره سخن سرایان، راسخ، ایجاد، سرخوش، سعادت یارخان رنگین و ناصر علی سرهندی را در مهد خود وجود بخشیده و پرورش داده است.

در میان اینان سخنورانی بودند که آثار گرانبهای شان اگرچه در اثر پیشامد های گوناگون روزگار گمنام ماندند، اما آثار ارزنده شان به هیچ وجه،

از گروهی که به نحوی مشهور هستند، دست کم ندارند.  
ناصر علی سرهندی، شاعر مورد نظر ما نیز وقتی دیوانش را مطالعه کردم پی بردم که کمتر از صایب و بیدل و غالب و میر نیست ولی دستخوش بی اعتنائی ها قرار گرفته است. این شاعر آزاد منش و بی نیاز از دنیای مادی در زمان اورنگزیب عالمگیر می زیست.

### ۱ - نام:

ناصر علی سرهندی بدون تردید در زمان اورنگزیب عالمگیر، بعد از بیدل 'بزرگترین سخنسرای فارسی است. وی "علی" تخلص می کرد. از خانواده نجیب سادات سرهند<sup>۱</sup> بود. اسم پدرش رجب علی بیگ بود. پدرش نیز شعر می سرود و "حالی" تخلص می کرد. ناصر علی در سرهند متولد شد. این بیت را در بیان سیادت وی در دیوانش می خوانیم.

گر از حسب پیروی ما تنبریم قنبر  
ور از نسب پیروی ما آل مصطفایم

### ۲ - ولادت:

تاریخ تولدش در حدود سنه ۱۰۴۷ (۱۶۳۷ م) و سال وفاتش ۱۱۰۸ ه. ق. (۹۷-۱۶۹۶ م) است. بگفته "سرو آزاد"، وی شصت سال عمر یافت.<sup>۲</sup> ازین لحاظ سال تولدش نزدیک ۱۰۴۸ ه. برابر به ۳۹-۱۶۳۸ م. می باشد. ناصر علی تحصیلات مقدماتی خود را در سرهند فراگرفت. در کودکی از دوستان نزدیک سرخوش بشمار می رفت که خودش در "کلمات الشعرا" می نویسد:

"از یاران قدیم فقیر بود. از خورد سالی یکجا باهم مشق می کردیم و صحبتها

۱. میرزا عبدالقادر بیدل (۱۰۵۴-۱۱۳۳ ه.)

۲. شیر خان لودهی، مرآة الخیال، مطبع عمدة الاخبار ۱۸۴۸ م، ص ۳۱۸ و "سرو آزاد"، میر غلام علی آزاد بلگرامی، کتب خانه آصفیه، حیدرآباد، ۱۹۱۳ م، ص ۱۲۹ وی را "شیخ" و کلمات الشعراء محمد افضل سرخوش مدراس، ۱۹۵۱ م، و سینه خوشگو، بندرا بن داس خوشگو، مطبع پتنه (بهار) ۱۹۵۹، ص ۱۰ وی را "میان" نوشته است.

۳. میر غلام علی آزاد بلگرامی، سرو آزاد، کتب خانه آصفیه، حیدرآباد، ۱۹۱۳ م، ص ۱۳۱.

داشتیم. این شعر حسن بیگ رفیع مناسب حال من و اوست :  
طالع شهرت رسوایی مجنون بیش است      ورنه طشت من و او هر دو ز یک بام افتاد<sup>۱</sup>

### ۳- آبروی هندوستان :

مؤلف "کلمات الشعرا" در القاب وی عنوان " آبروی هندوستان" را  
بکار برده و این رباعی را در شأن وی گفته است :

در ملک سخن بودجهانگیر علی      در مشرب دل ولی علی پیر علی  
با شعر علی نمی رسد شعر کسی      زانسان که خط کس به خط میر علی<sup>۲</sup>

### ۴- مریبان و ممدوحان ناصر علی:

#### ۱. ناصر علی و سیف خان

در ابتدا ناصر علی در دربار سیف خان استخدام شد. میرزا فقیرالله سیف خان، پسر تربیت خان بخشی یکی از امرای دربار اورنگزیب عالمگیر و دانشمندی معروف بوده، وی مؤلف کتاب "راگ درپن" بود. در آن زمان والی (حاکم) کشمیر بود. پدرش (تربیت خان) در زمان شاهجهان یکی از امراء بود. فقیرالله در همان زمان در خدمت شاهی وارد گشت. در زمان اورنگزیب شجاعت هایی نشان داد و در جنگهای مختلف فتوحات نصیب وی گردید. از همین پیروزی ها خرسند گردیده، اورنگزیب به او "سیف خان" خطاب کرد. کتاب وی "راگ درپن" دراصل کتاب موسیقی و رقص هندی بود بنام "مان کتوهل" که سیف خان آن را ترجمه<sup>۳</sup> کرد. خودش می نویسد :  
" ۱۰۷۱ هـ (۱۶۶۰-۶۱ میلادی) اورنگزیب از من ناراحت شد. ولی در سال ۱۰۷۷ هـ (۱۶۶۶-۶۷ میلادی) وقتی شاه می خواست کشمیر برود، مرا نیز همراه برد و مرا حاکم آنجا گماشت."

۱. محمد افضل سرخوش، کلمات الشعراء، مدراس ۱۹۵۱ م، ص ۱۲۸.

۲. بندرا بن داس خوشگو، سفینه خوشگو، مطبع پتنه (بهار) ۱۹۵۹ م، ص ۲.

۳. شاهنواز خان، مآثر الامراء، مرتبه عبدالرحیم، چاپ کلکته ۱۸۸۸ م، ج ۲، ص ۴۸۴ و ۴۸۵.

در "سرو آزاد" نوشته شده است که "چندی بعد به علتی گوشه انزوا گرفت و در سنه ۱۰۸۶ هـ به عنایت عالی منصب و خطاب و خلعت خاصه و شمشیر از تنگنای عزلت برآمد و پس از آن به نظم صوبه اله آباد ویرانی خاطرش آبادی پذیرفت".<sup>۱</sup>

چندی بعد از آن که سیف خان والی اله آباد شد، در ۲۵ رمضان ۱۰۹۵ هـ رخت از جهان بریست.

وقتی سیف خان را به عنوان والی به اله آباد فرستادند، ناصر علی نیز همراه وی بود. قدرت الله گوپاموی در تذکره خود می نویسد: "هرگاهیکه سیف خان را از پیش گاه عالمگیری نظامت صوبه اله آباد به قبضه اقتدار درآمد، همچو تیغ یکر و گشته، دست از مرافعتش بر نمی داشت. و به گلگشت، آن دیار بهجت آثار که به آب گنگ و جمنا واقع است، دل و دماغ را تازه می ساخت. چون جوهر شمشیر حیات سیف خان زنگ ممت بهم رسانید، ناصر علی با کمال دلتنگی از آنجا رخت به سرهند کشید."<sup>۲</sup>

سید حسن علی خان در این مورد می نویسد:

«لطمه شدیدی که وفات سیف خان به ذهن ناصر علی وارد آورد از مرثیه پرسوز ناصر علی آشکار است.

"سیف از سرم گذشت دلم را دونیم کرد"<sup>۳</sup>

امرای دیگر آن عهد رشک می بردند که شاعری بزرگ مانند ناصر علی در صحبت سیف خان می باشد. آنها می خواستند ناصر علی را مورد پاداش و صله‌هایی قرار دهند تا زیر بار منت آنها در آید. ناصر علی صمیمیت خاصی با سیف خان اظهار می داشت و در اشعار خود، اینگونه از سیف خان یاد می کرد:

۱. میر غلام علی آزاد بلگرامی، سرو آزاد، کتب خانه آصفیه، حیدرآباد، ۱۹۱۳ م، ص ۱۲۹.

۲. قدرت الله گوپاموی، تذکره نتایج الافکار، چاپخانه سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۴ هـ، ص ۴۷۴.

۳. سید حسن علی خان، صبح گلشن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ هـ، ص ۲۱۵.



گفتگوی طوطی از آینه می خیزد علی      گر نباشد سیف خان ما رانفس درکار نیست<sup>۱</sup>  
باری ناصر علی همراه با سیف خان برای ملاقات خان بهادر رفت. خان  
جهان<sup>۲</sup> تقاضا کرد تا شعری بسراید. ناصر علی این بیت را برایش سرود:  
اهل دنیا را به غفلت زنده دل پنداشتم      خفته دایم مردگان را زنده می بیند بخواب<sup>۳</sup>  
خان جهان خیلی لذت برد و می خواست پنج هزار روپیه بعنوان جایزه به  
ناصر علی بپردازد ولی ناصر علی این پیشکش وی را مسترد نمود و گفت:  
"ما در خدمت این بزرگ می باشیم. هرگاه گرسنه شویم از مطبخش شوربایی  
می رسد"<sup>۴</sup>

## ۲. ناصر علی و شکر الله خان:

نواب شکر الله خان<sup>۵</sup> که سرپرست عبدالقادر بیدل بود با ناصر علی  
روابط نزدیک داشت - ناصر علی برایش احترامات خاصی در دل داشت که از  
بیت زیر آشکار است.

چنین دانشوری در عالم امکان نمی باشد

کمال او بر اول می نماید ناز و ثانی هم

علی بریاد شکر الله خان دوش این غزل گفتم

زشوقش گلفشانی می نمایم، جانفشانی هم

ناصر علی و شکر الله خان نامه هایی که به یکدیگر می نوشتند بیانگر احترام  
ناصر علی برای شکر الله خان می باشند. وی طی نامه ای به ناصر علی

۱. دیوان ناصر علی، نولکشور، کانپور، ص ۲۹.

۲. میر ملک حسین که لقب کامل وی "خان جهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش" بود، برادر رضاعی  
اورنگزیب عالمگیر بود. و پسر میر ابوالمعالی خوانی بود. وی دوشا دوش اورنگزیب مبارزه کرد.  
وی بود که داراشکوه را اسیر کرده به دهلی آورد و برای این کار پاداش های زیادی بدست آورد. در تمام  
فعالیت های جنگی اورنگزیب شریک بود و در توسعه سلطنتش کارهای مهمی انجام داده. وفاتش در سال  
۱۱۰۹ هـ (۱۶۹۷-۹۸ م) اتفاق افتاده و در پنجاب دفن شده. پسرانش، همت خان و سپهدار خان از  
امرای معروف آن زمان بودند. (مآثر الامراء ج ۱ - ص ۹۸)

۳. دیوان ناصر علی، نولکشور، کانپور، ۱۹۱۲، ص ۲۶.

۴. محمد افضل سرخوش، کلمات الشعراء، مدراس، ۱۹۵۱، ص ۱۲۸.

۵. شکر الله خان خوانی، مربی و سرپرست بیدل و داماد عاقل خان رازی بود. خودش شاعر بود و  
خاکسار تخلص می کرد.

می نویسد :

"عالمگیر پناها ! از غایت توجه به عالم معنی آن لشکر شکن فوج  
سطحیات را خبر نیست که به دولت خداداد سخن عالمگیر شده اند و به  
لشکر معنی جهانگیر.

نظمت به اتفاق معانی جهان گزرت آری به اتفاق جهان می توان گرفت<sup>۱</sup>

۳. ناصر علی و خواجه شیخ معصوم سرهندی :

ناصر علی مرید شیخ معصوم سرهندی<sup>۱</sup> بود. قبل ازین که در حلقه  
ارادت شیخ معصوم (۱۰۰۷-۱۰۷۹ هـ) در آید، در باغی مصروف خوش  
گذرانی بود. اتفاقاً شیخ معصوم سرهندی هم آنجا تشریف داشتند. ناصر را با  
صراحی و جام مشروب دیده شیخ خشمگین شدند و پرسیدند: این چیست؟  
ناصر علی پاسخ داد "می که ملایکه می خورند." شیخ معصوم ازین  
برخورد ناصر علی ناراحت شدند. بسیاری از علماء متفق گشته، برای قتل  
وی فتوی دادند. راسخ سرهندی به او کمک کرده با چند تن مسلح ناصر علی  
را به دهلی رساند<sup>۲</sup>.

در تذکره نتایج الافکار نقل شده است: "روزی همانجا در باغی به باده  
کشی اشتغال داشت. اتفاقاً گذر شیخ احمد سرهندی در آن باغ افتاد. او را به  
این حالت دیده به نهایت تکدر پرسید "این چیست؟" وی رندانه به جواب  
پرداخت که "این باده است که هوش را زیاد می کند و ارواح را به انفراح  
می آورد." شیخ برآشفت و صوفیان و علماء به تکفیر وی فتوی دادند. میر

۱. شیر خان لودهی، مرآة الخیال، مطبع عمدة الاخبار، ۱۸۴۸، ص ۲۴۲.

۲. خواجه شیخ معصوم سرهندی از اولیای سرهند و فرزند ثالث حضرت مجددالف ثانی شیخ  
احمد سرهندی است. مریدان وی در هند، توران، ایران، بدخشان، ترکستان، کاشغر، روم، شام و  
یمن به تعداد زیادی وجود دارند. ناصر علی در مدح وی شعر هم سروده و مکتوبات شیخ معصوم به  
چاپ رسیده اند. (ادریس احمد دکتر، سرهندین فارسی ادب، شعبه فارسی، دهلی یونیورسیتی، دهلی،  
ص ۲۷۲۷-۲۶۶)

۳. میر غلام علی آزاد بلگرامی، خزانه عابره، نولکشور، کاتپور، ص ۳۲۸، در تذکره نتایج الافکار  
(قدرت الله گوپاموری بمبئی ۱۳۳۶ هـ ش) شیخ احمد سرهندی نوشته شده. در حالیه شیخ احمد  
سرهندی پیش از تولد ناصر علی در سال ۱۰۳۴ در گذشته بود.

محمد زمان راسخ با اقارب خود مسلح گشته او را از سرھند برآورده به سمت شاھجھان آباد رھنمون گردید و از دار و گیر نجات بخشید . آخر الامر او باز به وطن رسیده بردست شیخ معصوم به توبہ پرداخت و از صحبت بابرکتش فواید طریق باطنی حاصل ساخت .<sup>۱</sup>

وی به دست شیخ معصوم بیعت کرد و مرید وی شدہ به سلسلہ نقشبندیہ وابستہ شد . برای شیخ معصوم در دل احترام زیادی داشت<sup>۲</sup> چنانچہ در ضمن عقیدت بہ وی می گوید :

چراغ ہفت کشور خواجہ معصوم      منور از فروغش ہند تا روم  
دو عالم کرد خود را زیر پایش      کہ شاید زیر پانتد نگاہش  
ولی آن شمع بزم پادشاهی      نپردازد بہ این مشت سیاهی  
در سال ۱۱۰۰ھ (۱۶۸۸-۸۹ م) ناصر علی بہ بیجا پور رفت . جایکہ  
عسکر اورنگزیب خیمہ زن بود<sup>۳</sup> ، در سال ۱۱۰۱ھ با اورنگزیب ملاقات  
کرد . وقت ملاقات ناصر علی برای مصافحہ دست خود را دراز کرد . پادشاہ  
ازین برخوردار شاعر ناراحت شدہ گفت :

"فقط شاعر است ، آداب نا آشنا"

ناصر علی نیز از این ملاقات آنچنان خرسند نبود و برگشت<sup>۴</sup> . اما بعضی  
از امرا ، وقتی کہ از خوبی و زیبایی های شعر ناصر علی بہ اورنگزیب توصیف  
کردند ، وی گفت :

"اگر زبان را بانشای شعر آشنا نکنند ، دو روپیہ یومیہ برہر مکانی کہ  
التماس نماید مقرر کردہ شود"<sup>۵</sup>

با وجود این ہمہ ، ناصر علی برای پادشاہ زمان احترام زیادی داشت ،  
و در مثنوی خود در وصف او می گوید .

۱ . قدرت اللہ گویاموی ، تذکرہ نتایج الافکار ، ۱۳۳۶ھ ، ص ۴۷۷-۴۷۶ .

۲ . غلام علی آزاد بلگرامی ، خزائن عامرہ ، نولکشور ، کانپور ، ص ۳۲۹ .

۳ . همان ، ص ۲۳۰ .

۴ . بندر این داس خوشگو ، سفینہ خوشگو ، پتنہ ، ۱۹۵۹م ، ص ۲۰ .

۵ . شاھتواز خان عبدالرزاق خوانی ، بہارستان ، مدراس ، ص ۶۰۸ .

محمی الدین محمد زیب اورنگ فضای شش جهت بر شوخیش تنگ<sup>۱</sup>  
 ۴. ناصر علی و ذوالفقار خان:

دوران اقامت در بیجاپور ذوالفقار خان<sup>۲</sup> از او سرپرستی نمود. در تذکره  
 "نتایج الافکار" نوشته شده است:

"از سهرند به بیجاپور شتافت و به شرف ملازمت امیرالامرا ذوالفقار خان  
 بهادر خلف الصدق نواب اسد خان وزیر اعظم، بهره‌ واقعی یافت. و روز  
 ملاقات غزلی گذرانید که مطلعش این است.

ای شان حیدری ز جبین تو آشکار نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار<sup>۳</sup>  
 امیر فیاض به مجرد استماع مطلع این غزل یک زنجیر فیل و سی هزار  
 رویه در صله بخشید و وی همان لحظه همه را بین فقرا تقسیم کرد و به کمال  
 استغنا که داشت، التفاتی بدان ننمود و چون امیرالامرا متوجه تسخیر ملک  
 کرنا تک شده به ارکات رسید، ملازم رکاب وی بود.<sup>۴</sup>

۵. ناصر علی و غضنفر خان:

در جنگی<sup>۵</sup>، غضنفر خان یکی از دوستان ذوالفقار علی خان، از وی  
 استقبال کرد. که در آن زمان فرمانده جنگی بود. ناصر علی در شعر زیر به  
 مدح غضنفر خان پرداخته است.

همچو پیل بی جگر بگریزد از میدان ما بشنود گر کوه آواز غضنفر خان ما<sup>۶</sup>

۱. میر غلام علی آزاد بلگرامی، سرو آزاد، کتب خانه آصفیه ۱۹۱۳، ص ۲۶۰.

۲. ذوالفقار خان که نام اصلی اش اسمعیل بود، پسر نخست وزیر اسد خان بود و در زمان اورنگ  
 زیب عالم گیر یکی از امرای معروف بود که مری سخنوران و نویسندگان بشمار می رفت. فرخ سیر وی  
 را در سال ۱۱۲۲ ه به قتل رساند. پدرش در رثای وی شعر ذیل را سرود.

هاتف چشم غریبان با دو چشم خون نشان گفت ابراهیم اسمعیل را قویان کرد  
 ۳. در خزانه عامره نویسنده تمام این غزل را نوشته که مقطع اش چنین است.

ناصر علی تراز تو خواهد مراد و بس ای ابر فیض بر همه عالم گهر ببار  
 ۴. قدرت الله گویاموی، تذکره نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۲۷۷.

۵. جنگی، جنگی یا کنجی شهری است معروف به فاصله ۱۲ کوس از ارکات و یکی از معابد  
 هند است.

۶. دیوان ناصر علی، نولکشور، ۱۹۱۲ م، ص ۵ و سرو آزاد، میر غلام علی آزاد بلگرامی، کتب خانه  
 آصفیه حیدرآباد، ۱۹۱۳ م ص ۱۳۱-۱۳۰.

۶. ناصر علی و شاه حمید الدین :

وقتی ناصر علی در جنجی بود ، باشاه حمید الدین و شاه عادل ملاقات کرد . در " تذکره نتایج الافکار " رقم است :  
" در این ضمن باشاه حمیدالدین مجذوب که در قصبه کنجی سکونت داشته ، رسوخ و اعتقاد تمام پیدا کرده ، فیض ها برداشت . چنانچه در مثنوی خود با نیاز مندی بسیار لب به توصیف وی می گشاید :

اینک اینک ساقی شیرین رسید	نوبت جام حمیدالدین رسید <sup>۱</sup>
حلقه درگاه بسی چون جام او	از زمین تا آسمان در دام او
دام او خورشید ربانی بود	انجمن افروز سبحانی بود
گر جمال او بر اندازد تقاب	روزن هر خانه گردد آفتاب
در جلالتش بر کشد تیغ از نیام	غیر او باقی نماند والسلام <sup>۲</sup>
در شان شاه عادل می گوید :	

علی امشب ز شوق شاه عادل رفته ام از خود به قربان سرش گردانده ام این راه دنیا را<sup>۳</sup>

۷. ناصر علی و میر عبدالجلیل بلگرامی :

در زمانیکه ناصر علی در هند جنوبی اقامت داشت ، با میر عبدالجلیل بلگرامی نیز معرفی شده بود ، که شرح این ملاقات را به مؤلف " سروآزاد " تذکر داده است . ناصر علی قصیده تازه خود را برایش خواند که مطلع اش چنین است :

گداخت بسی که هوای تموز مغز خیال	شرر زسنگ برآمد بصورت بتخال
ناصر علی از جناب میر پرسید که کدام یک از ابیات این قصیده بیشتر خوشش آمده است و آنها گفتند :	

زبسکه نم به زمین نارسیده می سوزد	چو شمع بر سر شاخ است ریشه های نهال
----------------------------------	------------------------------------

۱. قدرت الله گوپاموی ، تذکره نتایج الافکار ، بمبئی ، ۱۳۳۶ هـ و نیز مثنوی ناصر علی ورق ، ۲۹ ، نسخه خطی ، نیشنل موزه ملی دهلی .

۲. میر غلام علی آزاد بلگرامی ، سرو آزاد ، کتب خانه اصفیه ، حیدرآباد ، ۱۹۱۳ م ، ص ۱۳۰

۳. دیوان ناصر علی ، نولکشور ، کانپور ، ۱۹۱۲ ، ص ۱۳ .

ناصر علی اعتراف کرد که خودش نیز همان بیت را بیشتر دوست دارد.

### ۵- ناصر علی و آرزوی رفتن به ایران:

ناصر علی در سال ۱۱۰۴ هـ (۱۶۹۲-۹۳ م) از دکن برگشت و در دهلی سکنی گزید. آرزوی رفتن به ایران را در دل می پروراند و به همین آرزو تا مولتان رسید ولی به علت وضع نامساعد نتوانست سفر خود را ادامه دهد. خودش می گوید:

علی امسال موقوف است سیرگلشن ایران      چو داغ لاله دامنگیر دل شد، خاک پنجابم<sup>۱</sup>

### ۶- ادعای قطبیت:

آخر الامر از دکن به هندوستان رفت و در شاهجهان آباد در فرط وارستگی و بی نیازی زندگانی می کرد. <sup>۲</sup> بقیه عمرش را در دهلی به انزوا گذراند و در آخرین سالهای زندگی خود به تحریک یک مجذوب ادعای قطبیت نیز کرد، که از رباعی زیر برمی آید.

آنم کز فقر احمدی آگام      در انجمن قبول صاحب جام  
معشوق قلندرم جهان ملک من است      یعنی که خلیفه رسول الله ام  
سرخوش در این مورد نوشته است: "در آخر عمر به اشاره مجذوبی  
مسلوب العقل گشته در دارالخلافة به دعوای قطبیت اقامت ورزید، جنون  
ساخته بهم رساند و شوخیها می کرد."<sup>۳</sup>

### ۷- تخلص:

ناصر علی سرهندی، "علی" تخلص می کرد و در مقطع غزلیاتش

۱. شاهنواز عبدالرزاق خوافی، بهارستان، مدراس، ۱۹۵۸، ص ۶۰۷.

۲. قدرت الله گویاموی، تذکره نتائج الافکار، بمبئی، ۱۳۳۶ هـ.

۳. محمد افضل سرخوش، کلمات الشعراء، مدراس، ۱۹۵۱، ص ۱۲۹ و بهارستان سخن، شاهنواز

خان عبدالرزاق خوافی، مدراس، ۱۹۵۸، ص ۶۰۸.

نام "علی" و "ناصر علی" آمده است.

در میان خیرآباد جهان ناصر علی از شکست سینه دل بانگ منصورم هنوز

و

لب خموش علی کار ذوالفقار کند به خصم هیچ مگو گرچه نامسلمان است

### ۸ - وفات ناصر علی :

ناصر علی به تاریخ ۲۰ رمضان ۱۱۰۸ هـ مطابق به ۲ آوریل ۱۶۹۷ در دهلی رخت از جهان بریست . قدرت الله گوپاموی در تذکره نتایج الافکار می نویسد :

"آخر کار به عمر شصت سالگی در سنه ثمان و مائه و الف (۱۱۰۸ هـ) به سر منزل اصلی جای گزید و در جوار مزار مبارک سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیاء، قدس سره مدفون گردید ."

عبدالقادر بیدل از "رنگ ناز شکست" تاریخ و فاتش را در آورد - دوست وی محمد افضل سرخوش قطعه تاریخ و فاتش را سرود :

وارسته علی به همت بسی پروا از راحت و رنج هستی مستغنی رفت  
دایم چو توجهنش سوی معنی بود دل کننده ز صورت کده هستی رفت  
سرخوش ز خرد سال و فاتش پرسید گفت : "آه علی به عالم معنی رفت"

### ۹ - فرزندان ناصر علی :

سه پسر از ناصر علی باقی ماندند که اسم های شان علی عظیم، علی علیم و علی کریم بود . علی عظیم شاعر خوبی بود . در اواسط قرن دوازدهم

۱. قدرت الله گوپاموی، تذکره نتایج الافکار، بمبئی، ۱۳۳۶ هـ. ص ۴۷۹.

۲. غلام علی آزاد بلگرامی، بدیضا، نسخه خطی آزاد لائبریری، علیگره، ص ۱۸۳ کلمات الشعر، محمد افضل، مدراس، ۱۹۵۱، ص ۱۲۹ و خزانه عامره، غلام علی آزاد بلگرامی، نولکشور (کانپور)، ص ۲۳ و سقینه خوشگو، بندرابن داس خوشگو، مطبع پتنه (بهار)، ۱۹۵۹ م. ص ۱۴ = ۱، ۵ = ع، ۷۰ = ل، ۳۰ = ی، ۱۰ = ب، ۲ = ه، ۵ = ع، ۱۷۰ = ل، ۱ = ج، ۳۰ = م، ۴۰ = م، ۴ = ع، ۷۰ = ن، ۵۰ = ی، ۱۰ = ر، ۲۰۰ = ف، ۸۰ = ت، ۴۰۰ =

فوت شد، شعر ذیل از اوست که شهرت خاصی دارد.

از بیابان عدم تا سربازار وجود      در تلاش کفنی آمده عربانی چند  
و این بیت زیبا نیز از وی است.

نی دمد جای گیاه از سر خاکم پس مرگ      بسکه در دل هوس ناله کشیدن باقیست  
علی عظیم صفات نیکو داشته و غیر از سخنوری از سایر صفات ارزنده  
برخوردار بود که خوشگو در مورد وی می نویسد: "خلف ارشد میان ناصر  
علی مرحوم آثار بزرگ زادگی از چین جبینش رخشان و از یاقوت خیزی فکر  
رنگینش محفلها معدن بدخشان است. نام پدر بزرگوارش زنده داشته، الحق  
آنچنان دریایی را این چنین والا گوهری خلف الصدق تواند بود. و چنانچه  
والد ماجدش فرموده:

نکویی گر رود زین بحر نیکو تر شود پیدا

به هر حال به صفات حمیده موصوف و به دل جویی دوستان مصروف، سخن  
به پختگی رسانیده، شعر بسیار به طرز دلچسپ می خواند و باوجود فضیلت  
و شاعری در اکثر فنون مثل خاتم بندی و شطرنج بازی و تیراندازی و  
قدردانی حسن و عشق مهارت دارد.<sup>۱</sup>

بعداً خوشگو چنین می نویسد: "گویند میان ناصر علی در وقت  
احتضار ایشان را که یازده ساله بودند طلب فرموده به نگاه حسرت آلود دید و  
این بیت خواند.

عظیم الدین محمد صاحب هوش      من و تو هر دو یک خواب فراموش<sup>۲</sup>  
علی علیم سرباز بود و در خدمت سید قطب الملک با راهه بود. وی هم  
علاقه به شعر داشت. اما به قول خوشگو، "در تمام عمر بیش از یک دو بیت  
نگفته"، از آنجمله یک بیت این است.

جوهرم از شهرت نام پدر پوشیده ماند      وصف نور مردمک پنهان ز وصف دیده ماند<sup>۳</sup>

۱. بندرا بن داس خوشگو، سفینه خوشگو، پتته (بهار)، ۱۹۵۹ م، ص ۲۷۲، ۲۷۳.

۲. همان، ص ۲۷۳.

۳. همان ماخذ و نیز سرهند مین فارسی ادب، دکتر ادریس احمد، ص ۴۵.



پسر سوم ناصر علی زندگی درویشانه ای داشت و لباس درویشانه می پوشید .  
با خوشگو مؤلف سفینه روابط نزدیک داشت . به سن بیست سالگی چشم از  
جهان برپست . در سفینه خوشگو بیتی ازو نقل شده است .  
جاده راه فنا پست و بلند است مگر در کف شعله ز شمع است چراغ سیمین<sup>۱</sup>

۱۰ - سبک شعر ناصر علی سرهندی :

ناصر علی که در زمان شاهنشاهی اورنگزیب می زیست ، به سبک  
هندی شعر سروده است . وی هم عصر شاعران دیگر سبک هندی یعنی بیدل  
و غنی کشمیری است . بقیه همه شاعران سبک هندی ازین سه شاعر پیروی  
کرده اند .

ناصر علی شاعر زمان اورنگ زیب عالمگیر بود . و طبق گفته مؤرخین ،  
شعر فارسی در هندوستان از زمان اورنگ زیب رو به تنزل بود و مسئولیت این  
تنزل را تاحدی بردوش اورنگ زیب می گذارند . چون او اول از همه منصب  
"ملک الشعراء" را از بین برد و دیگر حمایت رسمی شعراء را متوقف ساخت .  
به همین جهت فکر می کنند که در پیشرفت شعر فارسی مانع بوجود آمد . در  
این هم تردیدی نیست که اورنگزیب مخالف قصیده گویی بود و به شعر  
علاقه ای نداشت . به سبب همین بی اعتنایی اورنگزیب از شعر و سخن ، شعر  
در دربار از ارزش قبلی افتاد . شاعران نیز توقعی از دربار شاهی نداشتند . ولی  
باوجود بی تفاوت بودن اورنگزیب شمع شعر فارسی در هند روشن ماند و  
بهترین آثار ادبی خلق شد .

بیشتر شاعران به دربار های امراء و وزرای دیگر پیوسته بودند و یا فقط  
برای اظهار هنر خویش بازار شعر و سخن را رونق می بخشیدند . این ها همه  
شاعران درباری نبودند بلکه محبوبیت عمومی داشتند . چون امتیازات عموم  
آن زمان را در شعر جاداده بودند .

۱. همان ، ص ۲۷۳ و "سرهندین فارسی ادب" ، ص ۴۵ .

## ۱۱ - تمایل به تصوف :

رجحانات مخصوص صوفی‌گری (تصوف) که در آن زمان حکمفرما بودند، مورد تمایل سخنوران واقع گردید و چون اورنگزيب به صوفیه و اولیاء اللہ ارادت خاصی داشت و آدم متدینی بود، همین اخلاق وی باعث فروغ تصوف گردید و فقر و بیزاری از دنیای مادی به وجود آمد و شعر آن زمان تحت تأثیر تصوف قرار گرفت.

ناصر علی که در جوانی شخصیت جالبی داشت و شخصاً زنده دلی پیشه داشته، خوشگذران بود. در همنشینی دوستان و باده‌گساری زیست و بی غم و اندیشه، روزگار گذراند، ولی وقتی در حلقه ارادت شیخ معصوم سرهندی درآمد، رنگ مذهب و دین بر شخصیت وی غالب آمد و مایل به تصوف گردید. وقتی در دکن ساکن بود، هم نشینی با شاه حمید الدین و شاه عادل بیشتر وی را تحت تأثیر قرار داد و در نتیجه همین تأثیر بود که از دنیا بی نیاز شد. یک عارف دیگر در آن زمان وجود داشت که ناصر علی از افکار معنوی وی نیز تحت تأثیر قرار می‌گرفت. آن عارف نبی شاه نام داشت. ناصر علی از کودکی باوی رفیق بود و عقیده داشت که در شخصیت نبی شاه شباهتی با پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حس می‌کنم. چنانکه می‌گوید:

علی از دیدنش بوی نبی اللہ می‌آید همه‌عطر یمن برداشتم از فیض ناموش<sup>۱</sup>

ناصر علی با عارفان دیگر مانند شیخ عبدالقادر جیلانی، خواجه معین الدین چشتی (م ۵۶۳۳ هـ ۳۶-۱۲۳۵ م) و نصیرالدین چراغ دهلوی (م ۷۵۷ هـ/ ۱۳۵۶ م) نیز ارادت داشت. صوفی‌گری و رندمنشی در زندگی ناصر علی اوصاف انسان دوستی، رأد مردی، سخاوت، آزادی فکر و بیزاری از دنیای مادی را به وجود آورد. از مدح سرایی و تملق کناره می‌جست، بر حال و وضع خود قانع بود و رنگ این قناعت و تنفر از تملق را در شعر وی می‌توانیم درک کنیم.

۱- دیوان ناصر علی، نولکشور، کانپور، ۱۹۱۲، ص ۶۵.

از سخن هرگز علی در مدح کس نگریختم      اختیار ما به دست مردانه بود  
بعد از آن که بسلسله نقشبندیه وابسته شد ، تمام مراحل سلوک  
راپیموده حتی درویشی پیشه کرد . وی پیرو فقه حنفی بود .

اللّه و محمد و علی ناصر ماست      در باطن مانهان و در ظاهر ماست  
ما خطبه جعفری به کف داشته ایم      فقه حنفی سکه پیغمبر ماست<sup>۱</sup>  
ناصر علی عاشق حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم بود که  
عشق و ارادت وی را در این رباعی معروف ناصر علی می بینیم .

پیش از همه شاهان غیور آمده ای      هرچند که آخر به ظهور آمده ای  
ای ختم رسل توب تو معلوم شد      دیر آمده ای از ره دور آمده ای<sup>۲</sup>  
در شان اصحاب پیغمبر نیز رباعی سروده است .

آن باده که در میکده تحقیق است      از ابن ابی تحافه اش ابریق است  
آغاز وجود از گهر پاک نبی است      تصدیق نخستین ز دل صدیق است  
ناصر علی عقیده دارد که طاعت و فرمانبری فقط از راه فداکاری ممکن  
است . سجده گذاری رسمی برای طاعت و پرستش کافی نیست .

در سجده گه عشق خمیدن ز ادب نیست      چون شمع گذشتن ز سرخویش  
سجوداست<sup>۳</sup>

وی عقیده داشت که در عوض عبادت ظاهری طمع ثواب نباید داشت  
بلکه هدف ما نیل به واقعیت ها باید باشد و مقصود ما رسیدن به اصل و  
حقیقت باشد و در این راه سختی های جهنم را هم باید کشید .

به کوثر تر نه سازم لب شراب تند می باید

عرق از آتش دوزخ کشیدن آرزو دارم<sup>۴</sup>

۱ . دیوان ناصر علی ، نولکشور ، کانپور ، ۱۹۱۲ ص ۱۱۰ .

۲ . همان ص ۱۰۶ .

۳ . همان ، ص ۴۳ .

۴ . دیوان ناصر علی ، ص ۷۵ .

## ۱۲ - ناصر علی شاعر خیال باف :

در زمان ناصر علی یک جنبش مضمون آفرینی ، خیالبافی و موشکافانه‌ای به وجود آمد . غنی ، ناصر علی و بیدل از علمبرداران همین جنبش هستند . هر ۳ تن در عالم خیال گردش کردند . غنی در جستجوی مضامین تازه ای ماند ، ناصر علی اسرار و رموز تصوف را کشف کرد و بیدل در جستجوی حقایق و معانی بود . هر چه را که به دست آوردند ، برای اظهار آن غنی امثال را ، ناصر علی اصطلاحات را و بیدل جدت اسلوب را وسیله ساخت . ناصر علی ضرب الامثال را با مهارت خاصی در ابیات خویش جا داد . تصورات آن زمان ، افکار صوفیانه و نکات فیلسوفانه را با کمال مهارت به کار برد و در کنار آن ضرب الامثال مروج آن عهد را هم از دست نداد :

نمی باشد نشانی غیر درویش کریمان را چوتار سبچه گم گردید این ره زیر منزلها  
می توان کردن به نرمی رام از خود رسته را پنبه سد راه می گردد شرار جسته را  
باتو در یک پوست گنجیدم چو بادام دو مغز جا بود در سینه هم دل به دل پیوسته را  
آب چون در روغن افتد ، ناله خیزد از چراغ صحبت ناجنس را باشد شمر آزارها  
دشمن خود ساختم شیخ و برهنم را علی بسکه از شوقش گسستم سبچه و زنار را  
خیال بافی و مشکل پسندی نیاز ادب آن زمان بود - تنها غنی و بیدل و  
ناصر علی غرقه آن موج نبودند بلکه پیشتر از آن ها عرفی و ظهوری در  
هندوستان و جلال اسیر و شوکت بخاری در ایران اداهای پیچیده تخیل را در  
شعر بکار بستند . در مورد سبک شعر آن زمان ، مؤلف تذکره نتایج الافکار  
می نویسد: «دیگر هم عصران ، ملک قمی ، عرفی شیرازی ، ظهوری ، نظیری ،  
فیضی و حکیم شفایی طرز جدید بر روی کار آورده سحر سامری نمودند و  
میرزا جلال اسیر ، بانی بنیاد خیال بندی گردید و شوکت بخاری آن را نازک تر  
ساخت - و شیخ ناصر علی سرهندی ، محمد افضل سرخوش ، عبدالقادر  
بیدل ، خیال را به مرتبه اقصی رسانیدند ، که دست هر نابالغ بدان نمی رسد و

غنی کشمیری و میرزا صائب در صفت تمثیل بی مثل برآمدند.<sup>۱</sup>  
چندی از آنها توانستند از روش ناصر علی پیروی کنند. بسیاری نیز  
کوشیدند ولی طرز و روش خودشان را نیز گم کردند.

۱۳ - غزالسرای ناصر علی :

در غزل ناصر علی همه آرایش های مصنوعی آن زمان، ابهام، ابهام،  
تلمیح، تمثیل و غیره را می بینیم. اما خاصه شعرش شیرینی زبان و جذابت  
فکروی است. احساسات لطیف و عواطف قلبی را با هم می آمیزد و یک عالم  
عجیبی بوجود می آورد. وی با صمیمیت برای احیای غزل کوشیده و به  
اثبات رسانیده است که با وجود پیچیدگی های فلسفه و عمق اندیشه، با گرمی  
اخلاص و عواطف، زیبایی غزل را می توان باقی نگهداشت. همین کمال هنر  
ناصر علی است که فکر و زبان وی هر دو دارای شور و شغف خاصی هستند.  
تصوف عمده ترین موضوع شعر ناصر علی است.

از دیده تابه دل همه صحن سرای اوست      رنگ شکست بر رخ گل نقش پای اوست  
به خود پنهان شدم از جیب آن یکتاشدم پیدا      به ساحل غوطه خوردم از دل دریا شدم پیدا  
ناصر علی را شاعری مشکل پسند می بینیم - برای نمایان ساختن خط  
و خال معشوق از اشارت ها و کنایه ها کار می گیرد.

دل پیش خط سبز تو آئینه دار است      چون شیشه ساعت نفسم موج غبار است

مرا چون آستین صد چین عبرت در جبین افتد      اگر آن ساعد سیمین بدست آستین افتد

دهن تنگ تو در خنده ندیدم هرگز      غنچه لعل چه پروای شکفتن دارد  
در مضمون آفرینی ناصر علی شاعری است ما هر و چیره دست!  
تو چون ساقی شوی درد تنگ ظرفی نمی ماند      به قدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها

۱. قدرت الله گویاموی، تذکره شایع الافکار، بمبئی، ۱۳۳۶ ه. ش، ص ۱۴.

عدم ز قرب وجوار وجود زندان است      وگرنه کیست که از زندگی پشیمان است  
 برنمی گردد نگاه یار از پهلوی دل      کس نمی آرد برون پیکان بی دنباله را  
 از یاد بردن دوست را با چه خوبی بیان می کند :

می کنی یادم ولی یادت نمی آیم هنوز      مصرع دلچسپ از خاطر فراموش توام  
 ناصر علی یک صوفی و معلم اخلاق نیز هست . تصوف و اخلاق را  
 باهم می آمیزد و عملکرد انسان ها را در همان کفه ترازو می نهد و ارزش هایی  
 را که مستقیماً با عقاید تصوف سروکار داشتند ، مورد بحث قرار می دهد .

هر که تعظیم فقیران کرد سلطان می شود      پادشاهی ها همه فرش است درایوان ما  
 پادشاهی خدمت دلهای پاکان کردن است      هر که خاک پای نیکان شد ، شود خاقان ما

باوجود آنکه ناصر علی از اوج عظمت شاعرانه خود آگاه بود ، از  
 متقدمین احترام می ورزید . حافظ محبوب ترین شاعر ناصر علی بود . ولی  
 کوشید در زمین او هنرنمایی کند . در چندین جا به شاعران استاد اظهار  
 عقیدت کرده است و با احترام زیاد ازیشان ذکر نموده است .

علی امشب می شیراز در جام و سبودارد      الایا ایهاالساقی ادرکأساً و ناولها

علی در بحر حافظ دست و پایی می زندامشب

کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

\*\*\*\*\*

## آزاد بلگرامی: شاعر آزاده

در هند چو من طوطی خوشگو توان یافت  
هم حرف شدم چشم غزالان حرم را  
(آزاد)

میر غلامعلی آزاد بلگرامی (۱۲۰۰-۱۱۱۶ هـ ق) یکی از شاعران منفرد، پرکار و توانای هند می باشد. در دیوان اشعار وی از هر نوع شعر موجود است البته غزل که معروف ترین نوع شعر محسوب می شود و در هر دور تاریخ ادبیات فارسی نزد شاعران محبوب و مرغوب بوده، در دیوان آزاد نیز از همه انواع شعر بیشتر آمده است. فن آزاد در غزل گویی مشهود است. اکثر غزلهای او هفت بیتی است و تکرار قافیه کمتر دیده می شود. وی در غزل خود را ملزم به آوردن تخلص کرده است. ما اینجا با بررسی غزلیات آزاد سعی نموده ایم که مقام و مرتبه او را بررسی کنیم. اگرچه او شاعری پرگو و زودگو بود و دیوان فارسی او بالغ بر نه هزار بیت است، اما تا بحال شعر او آنچنان که سزاوار بود مورد بررسی قرار نگرفته است و هنوز سرمایه شعری وی که دارای اندیشه ها و تفکرات گوناگون است، یکجا گرد نیامده است؛ در نتیجه کمال شاعری وی و همچنین مقام وی مجهول مانده است.

می دانیم که شعر هر شاعر زائیده محیطی است که او در آن زندگی می کند و بهترین وسیله شناسایی یک شاعر سروده های او است. باید مقام و

مرتبه شعری آزاد را نیز در سروده های او جستجو کرد چرا که خود او گفته است:

در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل  
میل دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا  
و در جای می نویسد:

«فقیر عمریست که در میخانه سخن ساغری می زند و گاه گاهی از ته  
جرعه فکر خماری می شکند. هر چند می خواهم پای قلم را حنا بندم و  
سرگردانی او را در وادی تخیلات نپسندم لیکن موزونی فطری، دست از من بر  
نمی دارد و خامه وار، کشان کشان به سیر نزهتکده معانی می آرد.»<sup>۱</sup>

در شعر آزاد یکی از ویژگیهای آن که بسیار نمایان و مشهود است  
قدرت کلام و مهارت و تسلط در اظهار اندیشه های گوناگون در قالب های  
شعری است. در غزلیات لطافت و ملاحظت و متانت و فصاحت بیان آشکارا  
است. وی همچنین مضامین عاشقانه و عارفانه را با نهایت سادگی و زیبایی و  
دلکشی ارائه کرده است. در ضمن می توان تراکیبی جالب و زیبا بلکه گاه نادر  
و بکر و همچنین صنایع لفظی و معنوی را که زیور کلام اند، بر شمرد که در شعر  
آزاد به کثرت دیده می شود. به قول دکتر گیتی فلاح رستگار:

«آزاد بلگرامی شاعر قرن دوازدهم، در کار برد تصاویر تازه، نقشی  
مؤثر دارد. فارسی هندی را در زبان شعر او به روشنی ملاحظه می کنیم و  
اوصاف و تشبیهات خاص این نوع شعر را به عیان در می یابیم.

هست از یک شعله سوزان برگ برگ لاله ها      گرد یک داغند چسبان این جگر پر کاله ها  
چون سفال نو که اول آشنا گردد به آب      چشم نو آموز من در گریه دارد ناله ها»<sup>۲</sup>  
سبک او همان سبک معروف هندی است. اشعار شاعران هندی پر از  
استعاره و کنایه و غیر صریح و بی اعتنا به حقایق محیط اند. حزن و دل باختگی  
هم وجود دارد. هجر و سوزش در اشعار شاعران هندی بکلی عیان است و

۱. خزانه عاونه، چاپ کانپور، ۱۸۷۱ م، ص ۱۲۵.

۲. دکتر گیتی فلاح رستگار، «فارسی هندی»، مجله بیاض، دهلی (هند) جلد ۲ شماره ۱ - ۲، ص



خیال بافیهای نازک و صوفیانه هم کمتر نیست. آزاد توانسته است که به این سبک افکار بدیع و درعین حال دقیق و مشکل را به زبان ساده و عام فهم بیان کند. او در شعر خود از صنایع شعری و تراکیب و اصطلاحات نادر و لطیف منتهای استفاده را کرده است. او با وجودیکه شاعر سبک هندی است ولی در اشعارش فقط خیال بافیها نیست، مانند صائب و بیدل او نیز به صنعت تمثیل علاقه فراوان داشت و مضامین ذومعنی و ابهام آمیز را با لطف خاص در شعر خود بکار برده است. مثلاً:

خبر رساند عزیزی غرور یار نماند      بگفتمش که درست است گفت: خط آمد

عقیدت و ارادت به پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت او

با وجودی که آزاد حنفی مذهب بوده اما به رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت اطهار علیهم السلام به ویژه امیرالمؤمنان، مولای متقیان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بسیار عقیدت و ارادت داشت. در کلام وی اشعار عقیدتی زیاد دیده می شود که از آن روشن می گردد که آزاد به پیامبر اکرم (ص) و آل رسول (ع) چقدر عقیدت داشت. وی را به خاطر مداحی لقب «حسان الهند» داده بودند.

چون مدح رسول کلام من شد      «حسان الهند» نام من شد

\*\*\*

به گیسوی رسول هاشمی آزاد دل بستم      که از دامان این شب صبح ایمان می شود پیدا

\*\*\*

صریر خامه آزاد را شور در عالم کن      نمک ده از قبول خویشتن افسانه ما را

\*\*\*

می برد آزاد با خود در جناب کبیریا      قبله عالم امیر المومنین حیدر مرا

\*\*\*

آزاد گر چه دام علائق گسسته است      باشد غلام شاه ولایت پناه را

۱. لقب «حسان العرب» از آن حسان بن ثابت بر قوتی بود که پیامبر اکرم (ص) را بسیار ستوده است و در ایران خاقانی به لقب «حسان العجم» نامیده می شود.

خاکساری شیوه آزاد باشد از ازل می تواند شد ازین ره نام حیدر بو تراب

\*\*\*

آزاد من از نسل حسین بن علی ام هر کس که در افتاد به من نسل یزید است

\*\*\*

آزاد ما که آب خضر رانمی چشد امیدوار ساقی کوثر نشسته است

\*\*\*

آزاد ما تلاش بجا کرد آفرین خود را به آستانه آل عبا رساند

\*\*\*

بندگی در جناب مرتضوی است میر آزاد بلغرامی را

آزاد در رباعیات زیر نیز به مدحت و منقبت بزرگان دین مخصوصاً حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و مولای متقیان ، امیرالمؤمنان حضرت علی علیه السلام پرداخته است که بسیار جالب توجه است.

سلطان رسل شمع شبستان یقین پروانه او چراغ ماه و پروین

نخل قد او درین چمن سایه فکند بر فرق جهانیان نه بر روی زمین

\*\*\*

هر چند که برگگی نه نوایی دارم در زاویه خمول جایی دارم

اما از محبت رسول الثقلین در سینه بهشت دلگشایی دارم

\*\*\*

ای آنکه شهان توانگر از مایه تو وز جمله بلند آخرین پایه تو

بر پشت صحیفه نبوت ، ایزد خاتم زده از سیاهی سایه تو

\*\*\*

آن خواجه عالم که حبیب احد است دوش پاکش مقام شیر صمد است

ذاتش فلک عالم اعجاز بود وان دوش در آن سپهر برج اسد است

\*\*\*

حیدر که نشرد پا بدوش شه دین در خاتم بی نظیر جا کرد نگین

آن وقت جهانیان ندا در دادند سبحان الله زهی مکان و چه مکین

دوشنبه بخواب خوش دیدم بر پا در بان ارم ستاده در دست عصا  
رفتم که اجازت طلبم ، گفت : که ای ؟ گفتم : که غلام علی ام ، گفت : بیا  
این شاعر فضیلت اخلاق را از نظر دور نداشته و پابند به اصول اخلاقی  
بوده است چنانکه در قدرشناسی و فراموش نکردن احسان چنین می سراید :  
تو مرا ساختی از قید دو عالم آزاد من نه آنم که فراموش کنم احسان را  
در فضیلت قناعت و خرسندی که شاعران فارسی زبان راجع به آن  
بسیار سخن گفته اند و حافظ گوید :

درین بازاراگر سودیست بادرویش خرسندست خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی  
نظامی گنجوی گوید :

ای قناعت توانگرم گردان که و رای تو هیچ عزت نیست  
و شاعر ما می گوید :

رساند هرچه خدا مغتنم شمر آزاد که قانعان شناسند بیش یا کم را

\*\*\*

گر دماغ فقر داری گوشه گیری پیشه کن از شکست پای خود بشکن کلاه خویش را

\*\*\*

او به کسی آزار نمی رساند حتی از گفتن حرف تلخ هم احتراز و  
اجتناب می کند و از هیچ کس گرد رنج و ملال بر صفحه دل خود نمی نشاند  
چراکه به قول او « طبع نازک او » گرانی ها را نمی تواند تحمل کند.

ز حرف تلخ مبراست خامه آزاد که زهر ریختن از نیشکر نمی آید

\*\*\*

مرا از هیچ کس گرد ملالی نیست بر خاطر که طبع نازک من بر نمی دارد گرانی ها

\*\*\*

آزاد من به دشمن خود بد نمی کنم نامنصف است هر که دغا می دهد مرا

\*\*\*

آزاد ز ما شیوه آزار نیاید با پنبه کس جنگ ندارد شور ما

\*\*\*

اشعار او منعکس کنندهٔ اوضاع و احوال زمان وی نیز می باشد. این نوع اشعار در دیوان وی فراوان دیده می شود. ما اینجا به نقل غزلی اکتفا می کنیم که پس از وقوع زمین لرزهٔ شدیدی سروده است. این زمین لرزه در روز یکشنبه ۲۹ محرم ۱۱۷۸ هـ ق در هندوستان به وقوع پیوست و گفته می شود که یکی از شدیدترین زمین لرزه های تاریخی آن کشور محسوب می شود. از این روشن است که آزاد در برابر احوال و اوضاع زمان خود بی تفاوت نبوده است.

فتاد زلزله ای در زمین به حکم صمد	کط محرم و حاعین و غین وقاف و احد
قیامت است که از حد پتته 'و دهلی'	شکست و ریخت عمارات شهرها بی حد
مؤرخى ندهد در هزار سال نشان	وجود زلزله ای این چنین درین سرحد
زمین کفید و برون جست آب از ته او	چنانکه روح رود سوی آسمان ز جسد
بزور زلزله فرش زمین ز هم پاشید	بصورتی که کند کرم ریزه ریزه نمود
رساند پیو فلک بلگرام راهم چشم	ز بسکه رفعت این شهر دیده برد حسد
هزار شکر که در شهر ما نمرد کسی	به شهرهای دگر رفت جان فزون ز عدد
بحال خویش نمی ماند هیچ بیت آزاد	نمی نمود اگر لطف اهل بیت میدد

\*\*\*

آزاد نیز از ناقدری سخن رنج می کشید و روزگار خود را قدرناشناس و همچنین مردم آن دوره را بدفهم می پنداشت و این واقعیت است. در دوران آزاد شعر فارسی به شدت رو به انحطاط بوده و شاعران در نهایت بی توجهی و قدرناشناسی بسر می بردند. این وضعیت در شعرهای آزاد به خوبی مشاهده می شود. او بدینگونه شکوهٔ ناقدری می کند.

گوهر خود را مبر آزاد پیش جاهلان      عرض کن بر صاحب فطرت کلام خویش را

\*\*\*

پیش این مردم بدفهم مزن دم آزاد      بهترین زمزمه آواز کلاغ است اینجا

\*\*\*

۱. مرکز ایالت بیهار در هندوستان.

۲. پایتخت کشور هندوستان.

کسی آزاد اینجا جوهر ما را نمی سنجد

مگر روز قیامت سنگ و میزانی شود پیدا

\*\*\*

آزاد در دیار دگر می رسد بهم

گر نیست قدر دان سخن در دیار ما

\*\*\*

### کاربرد صنایع لفظی و معنوی

در استعمال صنایع لفظی و معنوی نیز آزاد مهارت و چیره دستی خود را نشان داده است. ما اینجا برخی از تراکیب جالب و لطیف و نادر و قشنگ را که آزاد ساخته و در غزلهای خود بکار برده است بعنوان مثال می آوریم.

### آب زندگی

چهره‌افزاست «آب زندگی» در موسم طفلی

که باشد یک دو روزی بوی خوش ظرف سفالی را

### آبرو را رواج دادن

از چشمه حیات ابد سیر می شود  
آبله زدن

پایم به بیابان تو زد آبله ی چند  
آذریون : گل آفتاب پرست است.

رخ هم چشم لیلی دیدن از مجنون نمی آید  
آستین استغنا

زدم بهر دو جهان «آستین استغنا»  
آستین غیب

«آستین غیب» از وی انتقامی می کشد  
شمع ظالم کشت گر پروانه ای را بی گناه

۱. خالص اصفهانی گوید :

حق آنقدم گرفت گهرهای سیمرو  
پای کسی که «آبله زد» در سراغ ما

## ارباب قیمت

می شود روشن بگوش گلرخان شان گهر روتق «ارباب قیمت» نیست در کنج وطن

## انار میخوش

«انار میخوش» او بیش کرد رغبت ما بشهد خنده برآمیخت ترشی دشنام

## بانگ آهی

«بانگ آهی» می گشاید پرده گوش اصم از حساب نوحه گیتی چه می پرسى دگر

## پاپوش

بی سبب این برهنه پایى نیست زده ام بر سر جهان «پاپوش»

## پهلوتهی کردن

کرد تخلصم «تهی پهلوی» خود ازین غزل پیر افشانی: شوخیهای جوانی در پیری.

جامه پیری ببر کردی و خندانی هنوز

در کفن خوابیدی اما «پیر افشانی» هنوز

تنگ شکری: معشوق را تنگ شکری گفته اند.

آب از شرم تو «تنگ شکری» نیست که نیست کشته ناز تو شیرین پسری نیست که نیست

تیر کشیدن: بشدت درد کردن زخم.

توان به زخم خدنگ دگر معالجه کرد

که زخمهای دل ناصبور «تیر کشند»

## جگر پرکاله

گردیک داغند چسبان این «جگر پرکاله» ها هست از یک شعله سوزان برگ برگ لاله ها

## چشم عبرت دادن

«چشم عبرت دست داد» از نرگس بستان مرا هر که محو این چمن شد زد گل حیرت بسر

## حباب آسمان

دارد «احباب آسمان» بسیار طوفان در بغل از دست موج اولین بی طاقتیها می کنی

## حسن عرفناک

کز هجوم اشک می آید چراغانم بیاد دل کباب یرتو «حسن عرفناک» که بود

۱. میرزا صائب گفته است: «گر به آغوش من ای تنگ شکر می آیی».

خط سفید

«سفیدی خط» لب عیب نیست دلبر را  
دایره بحر : دایره عروض بحر ها.  
دیده گریان من اشک نشان تا کجا است  
از دست و دهن آب کشیدن : مبالغه در تطهیر کردن .  
از سیر گاه عالم آب است بیخبر  
دل تفتدار : عیبی است در گوهر  
پیش او بردم «دل تفتدار» را آزرده شد  
رو ساختن : شرمنده شدن  
ناتراشیده خطی را گفتم

\*\*\*

فلک از ماه مشال رخ او می سازد  
ریش قاضی  
سعی هر ماه بجا آرد و «رو می سازد»  
عیب رندان را نمی دانم چه باعث بوده است  
ریش راندن : ریشه رواندن  
ریش قاضی « بارها دیدم که می آلوده است »  
نیست جرم مرغ گلشن گر کند بی طاقتی  
شاخ گل در خاطر او «ریشه رانی» می کند<sup>۱</sup>  
شعله جواله : دایره ای که از گرداندن چوب آتش گرفته می شود.

۱. مسیحا کاشی گوید :

گر سفیدی در خط مشکین یار آمد چه غم  
۲. صائب راست :

تمام رن نشود باده ای که کف دارد  
۳. حلیمای نهانندی گفته است :

نقاش هر نقش مویه مو می سازد  
هر چهره که هست می نماید اما  
۴. آصفی هروی گوید :

ندارد هیچکس پروای ریش محتسب اما  
۵. اشرف مازندانی گوید :

بود چو چشم سنبل وارنرگس مخمور

بیشتر دارد بها هر که شود عنبر سفید

که عیب دار بود گوهری که «تف دارد»

ساقی و صراحی و سیومی سازد  
از صورت او همیشه «رو می سازد»

بدور شیشه می «ریش قاضی» حرمتی دارد

ز بسکه بز تو گل «ریشه راند» در اقطار

این دل کرم سپندی است که در ناله بود  
شکل عقیم: شکلی است در منطق که از آن نتیجه بر نیاید.

کس نتوانست که آرد بدست  
شیشهٔ آسمان

آن می که بود به ساغر ما  
شیشهٔ افلاک

«شیشهٔ افلاک» دارد آن طرف تصویرها  
چشم دل را باز کن آنسو تماشا کردنی است  
شیشهٔ حلبی

دلی که آینه مهر احمد عربی است  
درون خانه چراغی و «شیشهٔ حلبی» است  
شیشهٔ فرنگی

عمری بگذشت و هیچ معلوم نشد  
کین «شیشهٔ فرنگی» حلبی یا شامی است  
شیشهٔ گلزار

«شیشهٔ گلزار» می سازد ترا خاطرنشین  
رنگهای مختلف در جلوهٔ بیرنگ اوست  
شیشهٔ ناموس

دست بیعت داد در میخانه با پیر معان  
«شیشهٔ ناموس» را بر سنگ زد آزاد ما  
مرا آزاد از خود برد ز نار سر زلفش

### طاعت مرغوب

سبحهٔ صد دانه را ترتیب دادن خوب نیست  
صد جگر سوراخ کردن «طاعت مرغوب» نیست

### طوفان در بغل داشتن

از دست موج اولین بی طاقتهای می کنی  
دارد حباب آسمان بسیار «طوفان در بغل»

### نگه زدن

آزاد از سواد سخن سرسری مرو  
صد بار گر «نگه زده ای» باز کن لحاظ

\*\*\*

۱. اشرف مازندرانی راست:

ز شوق اینکه گیرد در کنارت هاله شد  
شعله تا گردد بگردت «شعلهٔ جواله» شد

\*\*\*

بیدل عظیم آبادی گفته است:

به شغل لهر آخر پیر گردیدم ندانستم  
که همچون «شعلهٔ جواله» ام چنبر کند بازی



## پیوند زبان فارسی و بنگالی

کشور ما بنگلادش سرزمینی است که از قدیم ترین ایام دارای فرهنگ و تمدن بوده است. این سرزمین با ایران و پاکستان فاصله زیاد دارد اما در عوالم روحی و معنوی بین این سه ملت فواصل ظاهری هرگز تاثیر نداشته و دلهای ما همواره با فرهنگ و تمدن ایران تماس نزدیکی داشته است. قرنهایست که از قند پارسی که به بنگاله می آورده اند، همه طوطیان هند شکر شکن و شیرین گفتار گردیده اند. قرنهایست که روابط استوار فرهنگی و دینی و تاریخی بین ایران و شبه قاره پاک و هند و بنگلادش پیوسته برقرار و از برکت احترام متقابل برخوردار بوده است.

بی شک آثار ادبی و هنری، یکی از معیارهای هر تمدن است که باید از گزند حوادث مصون بماند. این وظیفه سنگین و مهم بر دوش ادبا و هنرشناسان و دانشمندان است که حفظ و گسترش روابط فرهنگی و آثار ادبی را بر عهده دارند. خوشبختانه این مهم را «مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان» بخوبی انجام می دهد.

سرزمین بنگال با سابقه دیرینه تاریخی و فرهنگی از کشورهای کهن جهان بشمار می آید. این کشور صاحب فرهنگی اصیل و غنی و دارای آداب و رسوم و زبان مخصوص به خود می باشد. فرهنگ و ادبیات خارجیان، مانند ترک، مغول و ایرانی را در فرهنگ و ادبیات خود پذیرفته، ولی اصالت خود را از دست نداده است. با ورود اسلام به ایران سرزمین، بیشتر مردم اسلام رابه

عنوان دین رسمی خود قبول کردند. آهسته آهسته با ورود اسلام، گروه زیادی از عرفا و متصوفین در این کشور متوطن شدند. وجود اینان باعث شد تا نفوذ کلام شان در ادبیات زبان بنگالی تاثیر ویژه ای بگذارد. به علت فعالیت‌های مبلغان دینی، احکام و دستورات پسندیده آنها چنان پیشرفت نمود که توده‌های غیر مسلمان مانند بوداییها و هندوها را به خود جلب نمود. دکتر کلیم سه‌رامی، یکی از نویسندگان معروف شبه قاره، می‌نویسد:

«خانقاه‌های متصوفین بنگال بدون هیچ شک و تردیدی مرکز علوم دینی و فرهنگی فارسی بوده است»<sup>۱</sup>

صوفیان و متصوفان و مبلغانی که بیشتر آنان فارسی زبان بودند، وقتی که پیغام محبت و عشق الهی را به زبان ساده و شیرین که مخلوط به زبان بنگالی بود، بیان می نمودند، مردم بنگاله در حلقه‌اثر و جذب آنان قرار می‌گرفتند. از قرن پنجم هجری زبان فارسی به عنوان یکی از برنامه‌های درسی در مدارس گنجانده شد. زمانی که در سال ۱۲۰۴ م توسط محمد بن بختیار خلجی، سپه سالار معز الدین محمد سام (شهاب الدین غوری)، حکومت مسلمانان در بنگاله تشکیل گردید، وی به عنوان نخستین پادشاه مسلمان اولین مدرسه را در شهر رنگپور (نواحی شمالی بنگلادش) تاسیس کرد. بنظر می‌رسد که تدریس زبان فارسی از این زمان در مدرسه شروع شد. بعداً زبان فارسی به تمام معنی مورد استقبال اهل فضل و هنر قرار گرفت. تقریباً همه علماء و فضلاء و شعراء و سخنوران و مورخین و تذکره نویسان شبه قاره مخصوصاً بنگاله آثار خود را به این زبان نگاشتند. سپس از آغاز تا پایان حکومت مسلمانان (۱۲۰۴ م تا ۱۸۳۷ م) یعنی تقریباً شش صد سال فارسی، زبان رسمی، دولتی و اداری در شبه قاره بود. در این مدت طولانی صدها کتاب به زبان فارسی در بنگاله نگاشته شد. وجود منابع بسیار غنی از آثار ادبی و هنری در بنگاله مؤید این حقیقت است. توانایی این زبان نه تنها در ادبیات و هنر بلکه در بیان انتقال علوم وابسته تاریخ، مذهب، قرآن، و حدیث

۱. مجله دانش، اسلام آباد، شماره ۲۳.

۲. تاریخ قرنته بحواله تاریخ مدرسه عالیه از مولوی عبد الستار، ۱۹۵۹، ۱۹۵۹.

غیر قابل انکار است. در کنار ترقی و تکامل زبان فارسی در این سرزمین، هنرهای وابسته به آن مانند خطاطی، نقاشی، معماری، که مظاهر دیگری از فرهنگ فارسی است، تکامل یافت. کتیبه‌های موجود در کلیه مساجد و خانقاهها و بناهای تاریخی در بنگاله یادآور عظمت و احترام آن دوران است. به راستی زبان فارسی مبداء تحول بزرگ اجتماعی و فرهنگی در کشور بنگاله بوده و اهمیت و شایستگی ویژه‌ای را بخود اختصاص داده است. چون بسیاری از زبانهای موجود در این شبه قاره مثل اردو، هندی و بنگالی تکامل خویش را از فارسی یافته‌اند. آموزش زبان فارسی و مطالعه بررسی فرهنگ ادبیات ایران در این منطقه آنقدر شدت گرفته بود که مردم بنگاله در ادارات دولتی، مدارس و مجالس زبان فارسی صحبت می‌کردند. هنوز آثاری از ادبیات فارسی و نفوذ فارسی در ادبیات بنگالی موجودند که ناشناخته مانده و باید کوشش همه جانبه‌ای در شناسایی و احیای آن به عمل آید. برای فهم بهتر مطلب، به یک مقدمه کوتاه اشاره می‌کنم.

قبل از آمدن فاتحین مسلمان به بنگاله، حکومت در دست راجه‌های هندو بود و زبان رسمی آنها و پیشوایان دین هندو، سانسکریت بود؛ ولی مردم عامه به زبان بنگالی گفتگو می‌کردند. راجه‌ها و براهمن‌ها زبان بنگالی را دوست نداشتند و به نظر حقیر می‌شمردند. بهمین خاطر یک زبان رابطه‌ای و مرکزی و ملی وجود نداشت. وقتی که حکمرانان مسلمان بنگاله رافتح نمودند، نظر عنایت و التفات خود رابه زبان بنگالی منعطف کردند. چون آنان می‌خواستند رابطه خوبی بین مردم این کشور پیدا کنند. سپس برای ترویج و ترقی و پیشرفت این زبان کمر بستند. اگرچه بسیاری از حکمرانان بنگاله ترک و مغول بودند، ولی هرگز جز به زبان فارسی نمی‌اندیشند. بدین علت آنها در رواج و تشویق هر دو زبان کوتاهی نمی‌کردند. طی این مدت طویل ادبیات بنگالی نفوذ و تاثیر اسلامی را پذیرفت. پیش از این ادبیات بنگالی از موضوعهای اسلامی و دینی خالی بود.

۱. دکتر عبد الحی، پروفیسور علی احسن و دکتر شهید الله، بنگلا ادب کی تاریخ (اردو) ۱۹۵۷م،

در عهد غیاث الدین اعظم شاه (۱۳۷۷ - ۱۴۱۰ م) شاه محمد صغیر ، یکی از قدیمترین نویسندگان بنگاله کتابی به نام یوسف و زلیخا به زبان بنگالی نوشت. در این کتاب شاه محمد صغیر توصیف غیاث الدین اعظم را هم بیان می نمود. گمان می رود که محمد صغیر اولین شاعر زبان بنگالی بود که در زمینه دین اسلام به زبان بنگالی شعر سرود.

در دوره سلطان شمس الدین یوسف (۱۴۷۳ - ۱۴۸۱ م) زین العابدین اهل چیتاگانگ زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به عنوان رسولبربی جوی (پیروزی رسول) نوشت. بعداً شب معراج و وفات نامه را تألیف کرد. شاه برید و شیخ چاند شاعران دیگری بودند که به تتبع زین العابدین منظومه های اسلامی را به زبان بنگالی نوشتند. شیخ چاند کتابهایی به نام قیامت نامه و طالب نامه نوشت که مبتنی بر افکار تصوف بودند.

دوره علاء الدین حسین (۱۴۹۳ - ۱۵۱۹ م) و نصیر الدین نصرت شاه (۱۵۱۹ - ۱۵۲۲ م) عهد زرین زبان بنگالی بود. آن زمان زبان بنگالی خیلی پیشرفت کرد و بین هندوان و مسلمانان رابطه ای اجتماعی و فرهنگی پیدا کرد و هر دو ملت آنقدر به یکدیگر نزدیک شدند که شاعران هندو نیز موضوعات اسلامی و لغات فارسی را در اشعار خود بکار بردند. نمونه اشعار بهارت چند، شاعر هندو را توجه کنید. لغات خط کشیده فارسی اند.

غضب کریلا ستمی عجب کتا  
لشکر دو تین لاکه آدمی تمار<sup>۱</sup>

منظومه ها و اشعار درباره واقعات کربلا نیز در ادبیات بنگالی دیده می شود. در سال ۱۶۳۵ م محمد خان کتابی به عنوان مقتل حسین<sup>۲</sup> نوشت. شاعر دیگری به نام یعقوب علی جنگ شیرباز با قاسم و فریاد سکینه به تحریر در آورد. در سال ۱۶۸۴ م عبد النبی از اهالی چیتاگانگ زندگانی امیر حمزه را به عنوان امیر نامه ترجمه کرد. شاعر بزرگ بنگالی غریب الله فقیر کتاب امیر حمزه، جلد اول را نوشت. شاعر دیگری به نام سید حمزه به تتبع غریب الله فقیر

۱. بنگالا ادب کی تاریخ ، ص ۱۳۷.

۲. پرفسور محمد عبدالله ، بنگالا ادب بر اسلامی اثرات مجله پاسبان ، داکا ۱۹۶۶ م.

۳. مجله روابط فرهنگی هند و ایران ، کلکته.

دوباره کتابی دربارهٔ امیر حمزه نوشت. غریب الله فقیر از صوفیان معروف زمان خود بود. وی در سال ۱۷۸۰م درگذشت. در سال ۱۷۲۳م شاعر محمود جنگ نامه را نوشت. بعداً شاه صغیر دربارهٔ شجاعت و مردانگی حضرت علی علیه السلام کتابی به نام جنگ نامه تحریر کرد. کتاب دیگری که به فارسی تحریر شد، موسار سئوال یعنی پرسشهای حضرت موسی علیه السلام بود.

در اواسط قرن هفدهم میلادی زبان فارسی در بنگال آنقدر نفوذ پیدا کرده بود که بیشتر اشعار و منظومه‌ها و داستانها در موضوعات کربلا، پیرامون شخصیت و مقام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت علی علیه السلام و شخصیت حضرت فاطمه (س) بودند. شاعر شاه بدیع الدین فاطمار صورت نامه را نوشت. چند تا داستان فرضی و مبنی بر تخیلات هم دربارهٔ وقایع کربلا نوشته شد، مانند جنگ حنیفه و امیر جنگ.

تا اواخر قرن هفدهم میلادی پیوند زبان فارسی با بنگالی رو به افزایش بود. به علت سادگی و روانی و نیز علاقه مندی به فارسی، «ادبیات پوتهی» اختراع شد، یعنی ادبیات ترکیبی، منظور از آن وارد کردن لغات و ترکیب‌های فارسی در زبان بنگالی بود. نویسندگان مسلمان بنگالی سعی کردند که اساس زبان فارسی محکم‌تر و استوارتر شود؛ بدین علت بیشتر آنان از استعمال لغات سانسکریت احتراز نمودند و عموماً از صنایع لفظی استفاده نکردند و مطالب را به زبان ساده و سهل اظهار نمودند. «ادبیات پوتهی» بطور کلی ساده، سلیس، روان و بی تکلف بود. مردم پوتهی را خیلی دوست داشتند. هنوز در روستاهای بنگلادش مردم همه شب «ادبیات پوتهی» را می‌خوانند و لذت می‌برند. اهمیت ادبیات پوتهی در این نکته مهم است که در آن روح دین اسلامی وجود دارد. ابوالفضل وزیر سابق آموزش و پرورش در بنگلادش دربارهٔ ادبیات پوتهی نوشته است:

"Even hundred or hundred fifty years back, East Pakistan (Now Bangladesh) had a very rich indigenous literature known as "Punthi literature"... In those day it was the main source of entertainment and mental nourishment of the rural people"<sup>1</sup>.

1. Bengali Urdu Encounter, edited Syed Ali Ahsan, 1962. Dhaka.

بهر حال باید اضافه نمود که از نخستین و مهمترین نویسندگان « ادبیات پوتهی » غریب الله و سید حمزه بودند. بعداً عبدالرحیم، منیرالدین، محمد منشی، تاج الدین، عارف رضا الله و عبدالوهاب نیز از معروفترین نویسندگان « ادبیات پوتهی » به شمار می آمدند. قبل از تاسیس دانشکده فورت ویلیام، مشهورترین ادبیات پوتهی و تعدادی از کتابهای فارسی که به بنگالی ترجمه شده به شرح زیر است:

اولین کتاب که از فارسی به زبان بنگالی ترجمه شد داستان سیف الملوک و بدیع الجمال<sup>۱</sup> بود. مترجم این کتاب دونا غازی از اهالی چاند پور (بنگلادش) بود. وی در اواسط قرن شانزدهم میلادی می زیست. دیگری عبدالحکیم شاه (۱۶۲۰ - ۱۶۸۰) یکی از برجسته ترین نویسندگان در عهد خود بود. وی به تقلید و پیروی شاه محمد صغیر داستان یوسف زلیخا را از منابع فارسی به زبان بنگالی ترجمه کرد.

شاعری به نام سید علاول نیز داستان سیف الملوک و بدیع الجمال را به زبان بنگالی ترجمه کرد. وی کتابی فارسی به نام تحفه تالیف مولانا یوسف گدا را نیز در مدت چهار سال به زبان بنگالی برگردانید. سید علاول در دربار شاه شجاع خدمت می کرد. وی سکندرنامه و هفت پیکر نظامی را به زبان بنگالی ترجمه کرد.

در اوایل قرن هفدهم میلادی محمد نوازش خان قصه گل و بگاولی را به زبان بنگالی در آورد. همین داستان را محمد مقیم در سال ۱۷۶۰م ترجمه کرد. کتاب ده مجلس را عبد الکریم خوندکار از اهالی برمه و سید علاول به زبان بنگالی ترجمه کرد. کتاب سر موسی یا سرنامه در سال ۱۷۰۳م توسط شیخ منصور از اهالی چیتاگانگ به زبان بنگالی تلخیص و ترجمه شد.

تا اواخر قرن هیجدهم میلادی بسیاری از کتابهای فارسی به زبان بنگالی ترجمه شد. به اختصار مهمترین آنها عبارتند از:

۱ - قصه ملکه شاهی. نویسنده این کتاب معلوم نیست. نسخه این کتاب در

1. Indo - Irania, Iran Society, Calcuta, vol: 43. No: 3 a4. p.6.

۲. ماخوذ از مجله روابط فرهنگی هند و ایران. جلد ۴۳ - شماره ۳. کلکته.

کتابخانه ایشیاتک سوسایتی موجود است.

۲ - ترجمه قصه ملکه شاهی به عنوان گدا و ملکه مترجم شیخ سعدی بنگالی ۱۷۱۵ م.

۳ - ایضاً، مترجم شیرباز.

۴ - قصه حیرت الفقه مترجم محمد علی اهل چیتاگانگ.

۵ - قصه حسن بانو مترجم محمد علی (تلخیص قصه حاتم طائی).

۶ - هیت اپدیش (نصایح دوست) کتابی در زبان سانسکریت بود. از سانسکریت به زبان فارسی و عربی ترجمه شد. بعداً حیات محمود از اهالی رنگپور (بنگلادش) آن را در سال ۱۷۳۲ م به عنوان چتوانتهان یعنی باغ دل از فارسی به زبان بنگالی ترجمه کرد.

۷ - ترجمه هیت اپدیش مترجم سید نورالدین اهل چیتاگانگ، ۱۷۹۷ م.

۸ - ترجمه قصه سلطان یمامه به عنوان قصه جمجمه، مترجم محمد قاسم.

۹ - ترجمه طوطی نامه به عنوان طوطی ایتیهاس یعنی تاریخ طوطی مترجم چاندی چرن منشی.

۱۰ - ترجمه قصه حاتم طایی، توسط سید محمد حمزه.

گیرایی زبان فارسی و پیوند ریشه ای در بخش های مختلف دور و نزدیک بنگاله نفوذ بسیار گسترده ای داشته، تاثیر این زبان در بنگال به حدی رسید که اگر کسی بخواهد کلمات فارسی را از آن بیرون بکشد، زبان بنگالی دچار تزلزل خواهد شد.

در قرن نوزدهم میلادی اشعاری توسط شعرای این مرز و بوم سروده شده که به تقلید سروده های ایرانی می باشد. مردم بنگاله سخنوران و شعراء و ادبا ایران را بسیار دوست می داشتند و تکریم می نمودند و از خواندن کلام آنها لذت می بردند. هنوز در مجالس این منطقه اشعار سعدی و حافظ و رومی و خیام خوانده می شود. در منظومه بنگالی، مرشد زاری، معرفتی و باؤل، انواع نغمه ها و سروده ها وجود دارد که مثل حافظ و رومی و عطار و سنایی افکار تصوف و معرفت عشق الهی را شرح می دهد. مردم این ناحیه دیوان حافظ و مثنوی رومی را بالحن مخصوص می سرایند و نسبت به حافظ و

رومی تعظیم و تکریم می نمایند. این همه تکریم به آنان به جهت افکار و توجه شان به نکات قرآن و زبان شیرین فارسی است.

اشعار عاشقانه و غنایی در زبان بنگالی از نفوذ و تاثیر فارسی است. سروده های قاضی نذر الاسلام نمونه آن است. غزلهای او لطیف، ساده، روان و تغزل در اشعار وی به حد کمال است. بسیاری از شاعران دیگر بنگاله سبک های ایرانی را در اشعار خود پذیرفتند. به جرأت می گوئیم که فارسی، زبان بنگالی را کمک کرد که سطح علمی و فکری و اندیشه خود را بالا برد. مرثیه، رباعی و مثنوی در زبان بنگالی کاملاً از ادبیات فارسی گرفته شده است. در نتیجه گسترش زبان و ادبیات فارسی در بنگاله شکل گیری و قالب

ریزی جدیدی در زبان بنگالی به وجود آمد. دکتر مقصود هلالی (۱۹۰۰ - ۱۹۶۱ م) فرهنگی به نام عناصر فارسی و عربی در زبان بنگالی نوشت و توضیح داد که تقریباً شش هزار لغت و اصطلاحات فارسی و عربی در زبان بنگالی وجود دارد<sup>۱</sup> و حدود چهل در صد لغات بنگالی از زبان فارسی گرفته شده است. همینطور در سال ۱۹۷۰ م ویلیم گولد کتاب فرهنگ مسلمانی را در شهر داکا، چاپ کرد. در این کتاب حدود شش هزار لغات فارسی و عربی جمع آوری شده است که در زبان بنگالی رایج است. این مهمترین نشانه تاثیر و پیوند زبان فارسی در زبان و ادب مردم بنگاله است. اینک به چند لغت و اصطلاح مهم که مشترک در زبان فارسی و بنگالی هستند، اشاره می کنم:

دادگاه و دادگستری: عدالت، وکیل، وصیت نامه، منصف، پیشکار، قانون، دلیل، جلسه، امین، پروانه، حاکم، حکم، فرمان، حق، خزانه، منشی، وکالت نامه، آیین، دستور.

اعضاء جسم: پا، بازو، بدن، زبان، سر، پیشانی، کمر، پوست، چهره، صورت، دل، سینه، گردن، ناخن، زلف، دست (هست)، پنجه.

لباسها: چادر، عمامه، جبه، پرده، شلوار، پیراهن، عمامه، بازوبند، کمر بند، پوشاک.

1. Dr. Ghulam Maqsood Hilali, *Perso-Arabic Elements Bengali*, 1967, Dhaka.



غذاها: پلاو، قورمه، بریانی، کوفته، گوشت، پنیر، چای، حلوه، کباب، قیمه،  
مربه، سبزی، انار، سیب، انگور، خربزه، خوراک، پسته، بادام، کشمش.  
لغات دینی و مذهبی: نماز، روزه، خدا، اذان، بندگی، مسجد، زکوة،  
پیغمبر، ایمان، مدبر، قربانی، عید، مرثیه، تعزیه، ماتم، جنت، دوزخ،  
قیامت، کافر، ملا، بهشت، پرهیزگار، جای نماز، جماعت، جمعه، ظهر،  
عصر، قبل از جمعه.

لغات خویشان: بابا، خاله، داماد، بیچه، شوهر، کنیز، غلام، دوست، یار، دشمن.  
پرنده و جانور: گاو ((گابهی))، شیر، بلبل، کبوتر، باز، طوطا، (طوطی)،  
خرگوش، مرغ: جانور.

اسم خانم و آقا: نسیم جهان، دلربا، دل افروز، گوهر جان، نورجهان،  
گلبدن، آرزو، فاطمه، رونق، ملیحه، فردوسی، زینت آرا، جمشید، حسن،  
حسین، افتخار عالم، محمد علی، زهرا، کنیز، بتول.

اسم مکان: یتیم خانه، حمام خانه، پیل خانه، گلشن، گلستان، دلکشا،  
سرای خانه، مسافرخانه، آستانه، آشیانه، کارخانه، ویران، بالا خان، دالان،  
آسمان، زمین، بازار، جنگل.

همچنین در گفتگوهای روزمره مردم بنگلادش لغات زیر هم شنیده

می شود.

آباد، آتش بازی، آرام، آمدنی، آواز، آهسته (آستد) آینه، اجاره، استعفا،  
احمق، اندازه، استاد، آب و هوا، آسان، بیمه، بادشاه، بار، بزرگ، بهادر،  
بیچاره، بیکار، بیهوش، بالش، برف، بیمار، پری، پریشان، پسند، پشم،  
پیشه، تاریخ، توشک، جان، جوان، چالاک، چراغ، خاموش، خبردار،  
خرید، خریدار، خوراک، خواب، دانه، دربار، درد، دور، دوربین، دوات،  
زندگی، رنگ، چهلیم، سایه (چهایا) سبز (سبوز) سرد، سود، سابق،  
شادی، شرم، شروع، طوفان، فرار، فریاد، کم، کتاب، کاغذ، کرسی، فقیر،  
لنگر، مزدور، مربی، مهربانی، مشکل، مکتب، مدرسه، معلم، نرم، نظر،  
نمونه، وزن، هفته.

مقداری از لغات بنگالی با آمیزش لغت فارسی ساخته شده اند، مانند<sup>۱</sup>

بنگالی	+	فارسی =	معنی لغت
گانجا	+	خور	کسی که گانجا می خورد
گول	+	انداز	تفنگ ساز Gunner
چال	+	باز	حقه باز - زرنگ
فاکی	+	باز	تنبل - مکار
گلا	+	بند	گلوبند
رانی	+	پسند	انبه
تخت	+	پوش	Bed Cover لوازم رختخواب
شکا	+	نویس	هدیه استاد
چریا	+	خانه	باغ وحش
دوا	+	خانه	داروخانه
داک	+	خانه	پست خانه
تهانه	+	دار	پلیس، شهربانی
انگشی	+	دار	سهم دار
پان	+	دان	جای که «پان» می گذارند
چهای	+	دان	زیرسیگاری ash tray
پرمان	+	صحیح	دلیل صحیح
ماپ	+	صحیح	اندازه درست
بابو	+	گری	آدم خودنمایی fops
کرانی	+	گری	منشی
گدی	+	نشین	کسی که وارثت می گیرد

دانسته شده است که فارسی و سانسکریت از ریشه های زبانهای هند و اروپایی بودند. بعداً اگرچه این دو زبان از یکدیگر جدا شدند و امروز میان زبان فارسی و سانسکریت بسیار فرق است ولی وجود مقداری از الفاظ

۱. ماخوذ از دکتر مقصود هلالی، عناصر عربی و فارسی در زبان بنگالی.

## پیوند زبان فارسی و بنگالی

مشترک و متشابه میان هر دو زبان بیانگر این نظریه است که اساس هر دو زبان یکی بود. زبان بنگالی چون دختر زبان سانسکریت است، بنابراین تعدادی از لغات بنگالی که از سانسکریت گرفته شده اند با زبان فارسی پیوند و وابستگی دارند، مانند:

لغات فارسی جدید لغات سانسکریت / بنگالی معنی به زبان انگلیسی  
و تلفظ به زبان انگلیسی

lusture	abha	ابها	آب
cloud	abhra	ابھرا	ابر
eye-brow	bhuru	بھرو	ابرو
rest	aram	آرام	آرام
horse	ashva	اسوا	اسب
sky	ashman	اشمان	آسمان
camel	ushtra	اشترا	شتر
finger	angushta	انگشتا	انگشت
voice	A'va	آوا	آواز
burden	bhara	بھارا	بار
arm	bhahu	بھاو	بازو
morning	bhama	بھاما	بامداد
brother	bharata	بھراتا	برادر
country land	bhumi	بھومی	بوم
fear	bhima	بھیما	بیم
father	pitri	پتری - پتا	پدر
window, cage	panjara	پنجره	پنجره
son	putra	پترا	پور
body	tanu	تنو	تن
umbrella	chatra	چھاترا	چتر
hand	hasto	ھستو	دست

بعد از تاسیس دانشکده فورت ویلیم زبان بنگالی از موضوعات اسلامی دورتر شد. چون گروهی از نویسندگان هندو دوست داشتند که در زبان بنگالی لغت های فارسی و عربی رواج یابد. آنها به عوض لغات فارسی بیشتر الفاظ سانسکریت را در این زبان داخل کردند. ولی بسیاری از شاعران و نویسندگان مسلمان این روش را قبول نکردند مانند میر مشرف حسین ، کیقباد ، شیخ فضل الکریم ، ریاض الدین مشهدی « ادبیات پوتهی » را ادامه دادند. از اوایل قرن بیستم تا به حال در ادبیات بنگالی تأثیر و نفوذ فارسی دوباره نمودار شد. چون شاعران مسلمان مثل مزدل حق ، سید اسماعیل سراجی ، یعقوب علی چوهدری ، شهادت حسین ، قاضی نذر الاسلام ، دکتر شهید الله ، قاضی مطهر حسین و غلام مصطفی ، فرخ احمد ، اختر العالم ، سید علی اشرف ، سید علی احسن ، برکت الله ، انعام الحق و جسیم الدین و غیره در پیشرفت ادبیات بنگالی کارهای مهمی انجام دادند و زبان بنگالی به لغات فارسی مزین کردند.

از قرن اواسط نوزدهم تا به حال بیشتر آثار فارسی به زبان بنگالی ترجمه شده و تعداد بسیاری از کتابها راجع به تاریخ ادبیات ایران به رشته تحریر درآمده اند. برای اطلاع پژوهشگران و علاقه مندان فهرستی از این کتابها آورده می شود.

### ترجمه غزلیات و رباعیات حافظ شیرازی

۱ - رباعیات حافظ : از اجه کمار بهتاچاریه ( ۶۵ رباعیات ترجمه شد ) در سال

۱۳۳۶ بنگالی.

۲ - رباعیات حافظ : مترجم قاضی نذر الاسلام ( ۷۳ رباعیات ترجمه شد )

کلکته ، ۱۳۶۹ ب.

۳ - دیوان حافظ : مترجم دکتر محمد شهید الله ، ۱۹۳۸ م ، داکا.

۴ - دیوان حافظ : مترجم قاضی اکرم حسین ، ۱۹۶۱ م ، داکا.

۵ - رباعیات حافظ : مترجم عزیز الحکیم .

- ۶ - حافظ غزل گپچچو: (گلدسته غزلیات حافظ) مترجم عبدالحافظ، ۱۹۸۴م، داکا.
- ۷ - رباعیات حافظ شیرازی: مترجم دکتر شهید الله، ۱۹۳۹م.
- ۸ - رباعیات حافظ: مترجم عبد الحافظ، ۱۹۸۷م، داکا.
- ۹ - دیوان حافظ: مترجم نریندر دیو، ۱۹۵۹م، کلکته.
- ۱۰ - مترجمان هندو: ستین درونات، مهیت چندلال، جیتندر موهن باگچی، چندوشین، مکھو پادهی، شکتی بندهو پادهی، چندی چرن مترا، ساوتری پرو دها، پندت کرشنا چندر مجو مدار، کانتی چندر گھوش، کیشب چندر گھوش، و گریش چندر گھوش، چندین غزلیات حافظ را ترجمه کردند.

### کتابهای درباره مولانا رومی و ترجمه مثنوی:

- ۱ - مولانا رومیر مثنوی شریف، جلد اول، مترجم اظہر علی بختیاری، ۱۳۰۲ ب، داکا.
- ۲ - مثنویر کھانی: (داستان مثنوی) از نذر الحق، ۱۳۹۵ ب، داکا.
- ۳ - مثنویر گلیو: (داستان مثنوی) از خلیل الرحمن، ۱۹۶۷م، داکا.
- ۴ - مثنویر گلیو: (داستان مثنوی) از عبد الستار، داکا.
- ۵ - رومیر مثنوی: (مثنوی رومی) مترجم منیر الدین یوسف، ۱۳۷۳ ب، داکا.
- ۶ - ابن العربی و جلال الدین رومی: از محمد سلیمان علی سرکار، ۱۹۸۴م، داکا.
- ۷ - مثنوی رومی: از قاضی اکرم حسین، کلکته.
- ۸ - مولانا رومیر مثنوی شریف: مترجم مولانا عزیز الحق، جلد اول تا سوم، ۱۳۹۵ ب، داکا.
- ۹ - مثنوی رومی: جلد اول تا چهارم، مترجم مولانا عبد المجید، ۱۹۸۶م، داکا.
- ۱۰ - مولانا جلال الدین رومی: از غلام رسول محمد، ۱۹۶۴، داکا.
- ۱۱ - بشو پریمک رومی: (عاشق جهان - رومی) از شمس الدین محمد اسحاق، ۱۹۷۴م، داکا.
- ۱۲ - مولانا رومی: از عبد الستار، ۱۹۸۰م، داکا.

فردوسی و شاهنامه او:

- ۱ - فردوسیر شاهنامه: جلد اول تا ششم، مترجم منیر الدین یوسف، ۱۹۹۲ م، داکا.
- ۲ - مهاکوی فردوسی: (شاعر بزرگوار - فردوسی) از منیر الدین یوسف ۱۹۸۸ م، داکا.
- ۳ - فردوسیر چرمیترو: (کردار فردوسی) از مجمل حق، ۱۳۴۵ ب، کلکته.
- ۴ - ناتک فردوسی: (نمایشنامه فردوسی)، ۱۹۶۴ م.
- ۵ - چهیلیدیر شاهنامه (شاهنامه کودکان) از مولوی ابراهیم خان، ۱۳۲۹ ب، داکا.
- ۶ - چهوتو دیر شاهنامه (شاهنامه برای بچه ها) از واجد علی.
- ۷ - ترجمه شاهنامه در نظم: از مزمل حق.
- ۹ - ترجمه رستم و سهراب: از دویجندر لال رای.
- ۱۰ - شاهنامارکوی فردوسی: (شاعر شاهنامه - فردوسی) از عبریش رای.

### سعدی شیرازی و آثارش

- ۱ - گلستانیربنگوانوباد: (ترجمه گلستان در بنگالی) مترجم عبدالمنان، ۱۹۸۹ م.
- ۲ - بوستانیربنگوانوباد: (بنگلا ترجمه بوستان)، مترجم عبدالمنان، ۱۹۸۵ م.
- ۳ - مهاکوی شیخ سعدی: (شاعر بزرگوار - شیخ سعدی) از مبارک حسین، ۱۹۸۷ م، داکا.
- ۴ - کریمای سعدی ترجمه پندنامه: مترجم قاضی اکرم حسین، ۱۹۴۸ م.
- ۵ - گلستانیر گلیو: (داستانهای گلستان) از محمد حبیب الله بهار.
- ۶ - شیخ سعدیر گلیو: (داستانهای شیخ سعدی) از عبدالستار، ۱۹۸۰ م، داکا.
- ۷ - ست بهایه سنک: (صد پندها از گلستان) از کرشن چندر مجومدار ۱۸۶۱ م.
- ۸ - گلستان: مترجم عبد الصمد، اهالی چتاگانگ.
- ۹ - گلستان: (اولین ترجمه به زبان بنگالی) از آگستن دی سلوا، ۱۸۵۲ م.
- ۱۰ - نصیحت نامه: (ماخوذ از پندنامه) از سید جان، ۱۸۶۸ م، داکا.
- ۱۱ - هیتو پاکهن مالا: جلد اول برگزیده داستانهای گلستان سعدی از گریش

چند سین، ۱۸۷۱ م، داکا.

۱۲ - اددان: (میدان / باغ) مترجم مولانا محمد یعقوب، ۱۸۹۵ م.

۱۳ - پشپو اددان: (گلستان)، مترجم عبدالقادر، ۱۹۰۱ م.

۱۴ - گلستانیر بنگوانو باد: (ترجمه گلستان به بنگالی) مترجم عبدالقادر، ۱۹۰۵ م.

۱۵ - نیتی کانت: (ترجمه باب هشتم بوستان) از دیوان شمش الدین احمد، ۱۹۱۱ م.

۱۶ - فولستان: (گلستان) مترجم مهیما رنجن و خیر الانعام، ۱۳۱۸ ب.

۱۷ - اپدیش لمری: (ترجمه پندنامه سعدی) مترجم رادها گوبند گنگا پادهو، ۱۹۱۰ م.

۱۸ - ستو بهابده کسم: یا کلام سعدی از حبیب الرحمن، ۱۹۲۵ م.

۱۹ - گلستانیر گلیو (داستانهای گلستان) از حبیب الرحمن، ۱۹۲۹ م.

۲۰ - مهاکوی سعدیر گلستانیر بنگوانو باد: (ترجمه گلستان سعدی در بنگالی) مترجم شیخ حبیب الرحمن، ۱۹۳۳ م.

۲۱ - گلستانیر گلیو: (داستانهای گلستان برای کودکان) از بنده علی میا، ۱۹۶۳ م، داکا.

۲۲ - حضرت شیخ سعدی: از ناظم الدین بهویان، ۱۹۷۸ م، داکا.

۲۳ - پند نامه: مترجم محمد اکمل، ۱۸۶۳ م، کلکته.

۲۴ - بوستان: مترجم عبدالجلیل.

۲۵ - گلستان: مترجم عبدالجلیل.

۲۶ - آلو کیر سندهانه شیخ سعدی: (شیخ سعدی برای تلاش نور و روشنی) از عبدالستار، ۱۹۸۰ م.

### عمر خیام و رباعیات او:

۱ - رباعیات عمر خیام: مترجم کامنی چندرگهوش (۷۵ رباعیات ترجمه شد) ۱۳۶۸ ب، کلکته.

۲ - رباعیات عمر خیام: مترجم سکندر ابو جعفر، ۱۹۶۰ م، داکا.

- ۳ - عمر خیام میر رباعیات : مترجم یوسف حیدر، ۱۹۸۵م، داکا.  
 ۴ - رباعیات عمر خیام : مترجم قاضی نذر الاسلام، ۱۹۵۹م، داکا.  
 ۵ - رباعیات عمر خیام : مترجم دکتر محمد شهید الله، ۱۹۵۲م، داکا.  
 ۶ - رباعیات عمر خیام : مترجم نریندر دیو.

### علامه اقبال لاهوری و آثار فارسی او :

- ۱ - رموز بیخودی : مترجم مرزا سلطان احمد، داکا.  
 ۲ - رموز بیخودی : ابو الفرح محمد عبد الحق، ۱۹۵۵م، داکا.  
 ۳ - رموز بیخودی : مترجم عبد الحق فریدی، داکا.  
 ۴ - اسرار خودی : سید عبد المنان، ۱۹۵۰م، داکا.

### کتابهایی درباره تاریخ زبان و ادبیات فارسی:

- ۱ - پارش شیر پروتی بها: ( نابغه های ایران ) از محمد برکت الله، جلد اول و دوم، ۱۰۲۴م.  
 ۲ - پارش شیر ساهتیر ایتیهاس : (تاریخ ادبیات فارس ) از شری هریندر چند پال ، ۱۹۵۳م، کلکته.  
 ۳ - مسلم منیشا : (دانشمندان مسلمان ) از عبد المودود ، چاپ دوم، ۱۹۷۰م، داکا.  
 ۴ - ایرانیر کوی : ( شاعران ایران ) از پروفیسور منصور الدین ، چاپ اول ، ۱۹۶۸م، داکا.  
 ۵ - فارسی ساهتیر کالوکرم : ( بررسی ادبیات فارسی ) از عبد الستار، ۱۹۸۹م، داکا.  
 ۶ - فارسی ساهتیر لوقق اپادان : (فسانه های ملی در ادبیات فارسی ) از عبد الستار، ۱۹۸۰م، داکا.  
 ۷ - بنگلا دیشی فارسی ساهتتو ( ادبیات فارسی در بنگلادش ) از پروفیسور محمد عبد الله، ۱۹۸۴م، داکا.  
 ۸ - فتلو گلاب ایران دیشی : ( گلهایی در ایران شکوفه کردند ) از اختر فاروق، ۱۹۸۰م، داکا.



۱۰ - نذول اسلام کابو عربی ، فارسی شبدو : ( لغات فارسی و عربی در اشعار قاضی نذر الاسلام ) از عبد الستار ، ۱۹۹۲ م ، داکا .

کتابهای ادبی و تاریخی که به زبان بنگالی ترجمه شده :

- ۱ - تذکرة الاولیاء : جلد اول و دوم از شیخ فرید الدین عطار ، مترجم الحاج محمد شمش الدین ، ۱۹۵۷ م ، داکا .
- ۲ - کیله دمنه : یعنی ترجمه انوار سهیلی از حسین واعظ الکاظمی ، مترجم غلام سمدانی قریشی ، ۱۹۶۹ م ، داکا .
- ۳ - همایون نامه : از گلبدن بنت بابر ، مترجم مصطفی هارون ، ۱۹۷۸ م ، داکا .
- ۴ - تاریخ فیروز شاهی : از ضیاء الدین برنی ، مترجم غلام سمدانی قریشی ، ۱۹۸۲ م ، داکا .
- ۵ - بیمارستان غیبی : از علی الدین غیبی ، ترجمه انگلیسی مرزاناتهن ، ترجمه بنگالی از ناتهن ، خالقدار چوهدری ، داکا .
- ۶ - تاریخ شیرشاهی : مترجم محمد علی چودری .
- ۷ - طبقات اکبری : جلد اول و دوم از نظام الدین احمد بخشى ، مترجم احمد فضل الرحمن ، ۱۹۷۸ م ، داکا .
- ۸ - سیر المتأخرین : از سید غلام حسین طباطبایی ، مترجم ، دکتر ام قادر ، ۱۹۷۸ م ، داکا .
- ۹ - طبقات ناصری : از منهاج سراج ، مترجم ابو الکلام محمد زکریا ، ۱۹۸۳ م ، داکا .
- ۱۰ - فتوحات فیروز شاهی : از فیروز شاه تغلق مترجم پروفیسور عبد الکریم ، ۱۹۸۹ م ، داکا .
- ۱۱ - سیاست نامه : از نظام الملک طوسی ، مترجم زاهد حسین ، ۱۹۶۹ م ، داکا .
- ۱۲ - تاریخ فرشته : از محمد قاسم .
- ۱۳ - تذکرة الاولیاء : مترجم مولوی گریش چندر سین

۱۴ - ترجمه ریاض السلاطین: از غلام حسین، مترجم رام برن گیتا.

### کتابهای فرهنگ و دستور زبان فارسی و آموزش فارسی:

- ۱ - ای مسلمانی بنگالی - انگلش دکشنری: از ریو ولیم گولد سیک، ۱۹۷۰م، داکا.
- ۲ - پرشیو عربک الیمنش ان بنگالی: (عناصر فارسی و عربی در بنگالی) از دکتر شیخ غلام مقصود هلالی، ۱۹۶۷م، داکا.
- ۳ - تیسر المبتدی: از مولوی مفتی منصور الحق، داکا، ۱۹۶۷م.
- ۴ - فارسی بهاشاریا کرن: (دستور زبان فارسی) از انیس الرحمان شفن، ۱۹۹۰م، داکا.
- ۵ - پرشین گرامر ایند کمپوزیشن ان بنگالی: از سکندری بورد، داکا، ۱۹۴۷م.
- ۶ - گلشن فارسی: برای کلاس نهم و دهم دبیرستان بنگلادش، از دکتر کلثوم ابو البشر، ۱۹۸۸م، داکا.
- ۷ - فارسی جدید برای دانش آموزان: ابتدایی از دکتر کلثوم ابو البشر با همکاری خانه فرهنگ، ۱۹۸۴م، داکا.
- ۸ - آدهونک و پراچالیتو کتھا بارنا: (جدید و گفتگوهای عامه به زبان فارسی) از محمد روح الدین، ۱۹۷۷م، داکا.

### مآخذ و منابع:

- ۱ - دکتر عبد الحی، شهید الله و علی احسن، بنگلا ادب کی تاریخ، ناشر، داکا یونیورسٹی، ۱۹۵۷م، داکا.
- ۲ - سید علی احسن بنگالی ایند اردو (انگلیسی)، ۱۹۶۲م، بنگلا اکیدمی، داکا.
- ۳ - هلالی، شیخ غلام مقصود، عناصر فارسی و عربی در بنگالی (بنگلا)، ژانویه ۱۹۶۷م، داکا.
- ۴ - محمد انعام الحق، تاریخ تصوف (انگلیسی) ۱۹۷۵م، داکا.
- ۵ - مجله روابط فرهنگی هند و ایران، جلد ۴۳، شماره ۳ و ۴، کلکته.
- ۶ - مجله دانش، رایزنی جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد، شماره ۲۳.
- ۷ - پروفیسور محمد عبد الله، ادبیات فارسی در بنگلادش (بنگلا) ۱۹۸۲م، داکا.
- ۸ - محمد برکت الله، انشاء برکت الله (بنگلا) بنگلا اکیدمی، داکا.

## شعر فارسی امروز شبه قاره

حافظ محمود شیرانی

### افکار

بیا در ملک ما تا حالت ما رعیان بینی  
جهان را سوگواری ماتم هندوستان بینی  
درون بخراش، دل بشگاف، شیون گیسو ماتم کن  
ترا هم نوحه زن خواهم چو مرگ دوستان بینی  
عدویت نعره زن آمد به پر خاش تو در میدان  
نهنگی در غلاف واژدهایی زیران بینی  
تو مرد نازک اندامی دلم بر حال تو لرزد  
خوری زخمی ز خنجر، چشم زخمی از سنان بینی  
چو دستی بینی بر خنجر غم مرگت سپر گردد  
بخوانی تبت واژون چو تیری در کمان بینی  
ندیدی تیغ برانش، نخوردی زخم پیکانش  
اجل را بر اثر یابی، فنا را در میان بینی  
ز گلشن آشیان برچین، قدم در راه غربت نه  
که بلبل در وداع و محمل گل را روان بینی  
مگر آگه نه ای از انقلاب عالم هستی  
که صبح از نور و نور از مهر و مهر از آسمان بینی  
غزل گفتن نمی زبید، محل شناس شیرانی  
نه خواب دوستان بینی نه طول داستان بینی

## شاهد جهانگیر شاهد

## مجاز و حجاز

والله چه نماز است مرا این چه نماز است	ما را که بهر سنگ درش روی تیار است
محمود در این کوچه غلامی چو ایاز است	ای کوچه نشین ره عشاق مجازی
کاندر پس هر پرده هزار آئینه باز است	پوشیده مدارید سرا پرده اسرار
دروازه رضوان دو آبروی تو باز است	گر خاک در کوی ترا سجده نمایم!
ما را به در رحمت یزدان سر ناز است	گر فخر کند زاهد به تسبیح و عبادت
شاهد که گدای در سردار حجاز است	بر تو سن همت همه را هیچ شمارد

\*\*\*

## پروین دخت اختر شیرانی

## غزل

باد صبا به صحن گلستان نمی رسد	یارب! چه شد؟ که فصل بهاران نمی رسد
آدم بغیر عشق به یزدان نمی رسد	از دام ودد توان شدن انسان ، بفیض عشق
بار دگر به چشمه حیوان نمی رسد	باز آمده سکند رومی چونا مراد
دستم کنون به تارگریبان نمی رسد	یادش بخیر! پهلوی محبوب خوش جمال
عمری گذشت، موسم باران نمی رسد	هر جا گیاه خشک و زمین تشنه گشته است
اکنون بزیرو گنبدگردان نمی رسد	آن دور مختصر که بزودی تمام شد

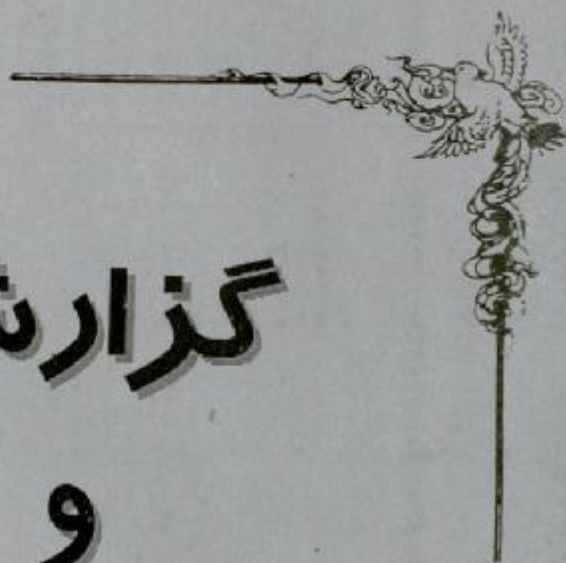
باغ خوش است روضه رضوان ، ولی ندیم

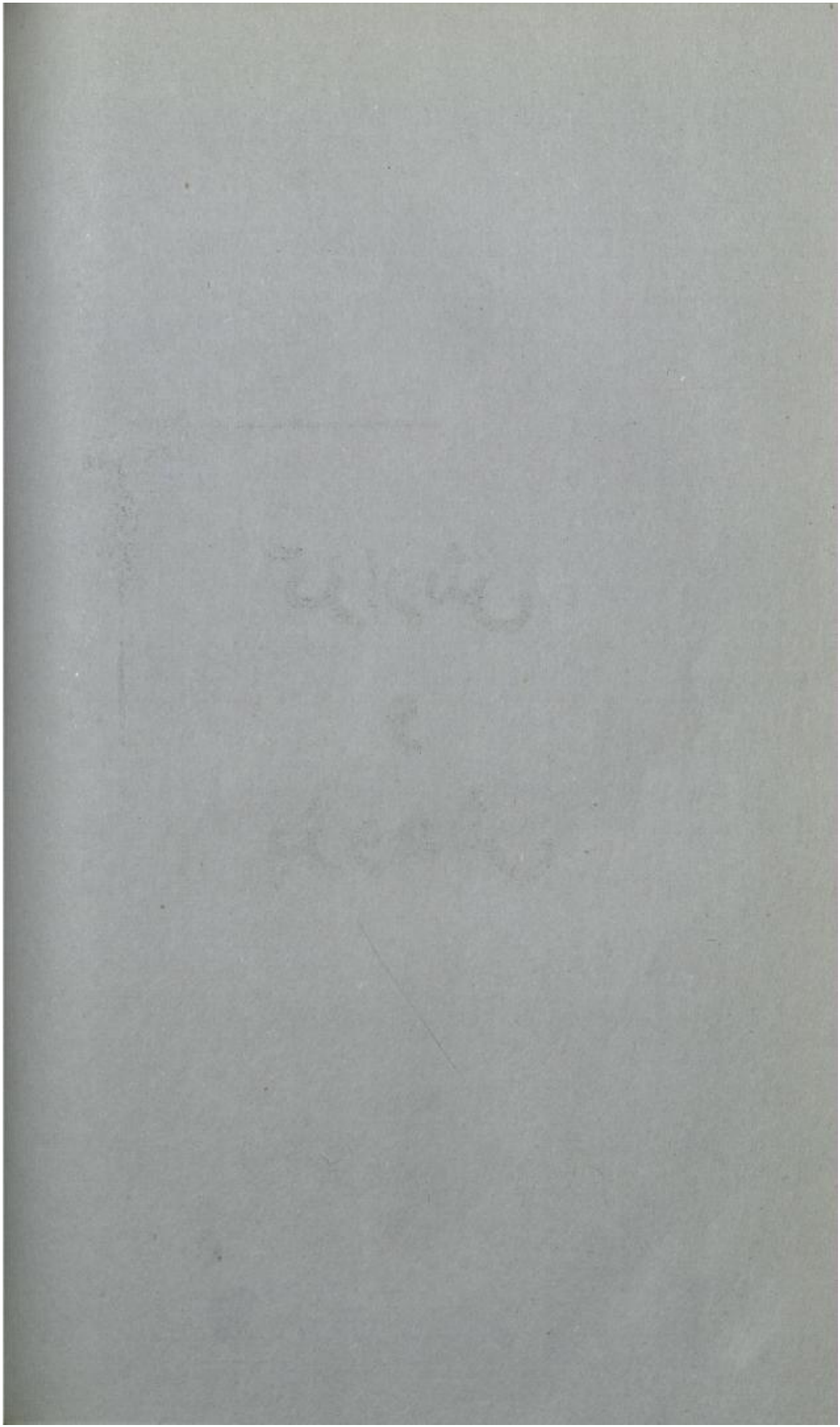
این گل زمین بکوچه جانان نمی رسد

\*\*\*



گزارش  
و  
پژوهش





## فضل ابن ابو المعالی

نخستین مهندس مسلمان در دار السلطنت دهلی

یکی از محرابهای مسجده قوه الاسلام دهلی ، کتیبه ای را دارد که اسم فضل ابن ابو المعالی بر آن ثبت است ، و از عبارت بر می آید که وی ناظم تعمیرات بود. فضل بالشکر سلطان محمد بن سام غوری وارد دهلی شد. طوریکه معلوم است سلطان مزبور یکی از فاتحان برجسته آل شنسب به شمار می رود. وی دهلی را در سال ۱۱۹۲/۵۸۸ به تصرف آورد و مرکز سلطنت ساخت. اگر فرض کنیم فضل ابن ابوالمعالی وظایف نظامی را هم به عهده خود داشت دلیلی برای تردید وجود ندارد. اما وقوف وی با اصول مهندسی و مسائل ساختمان سازی کاملاً مسلم است، چون بدون آشنائی با مبادیات ریاضی ممکن نبود ماموریتهای نقشه سازی و هدایت به معماران محلی را در دست بگیرد و بخوبی به انجام برساند. فضل قبل از آغاز فعالیت خود طریقه های هندی را مفصلاً بررسی نمود و استعداد معماران این سرزمین پهناور را بدقت سنجید. چون درین باب اطمینان به دست آورد با کشیدن نقشه ها و توضیحات زبانی معماران را تربیت نمود. گمان می رود ، این دوره تربیتی مختصر نبود ، چون آنها هیچوقت از کشور خود خارج نرفته و آثار مسلمانان را به چشم خود ملاحظه نکرده بودند. فضل آنها را از کیفیت و ویژگی های محراب ، مینار<sup>۱</sup> ، گنبد ، طاق و رواق آشنائی بخشید. عملاً همکاری نزدیک و صحبت های مفصل وی اعتماد و اشتیاق تمام در خاطر معماران ایجاد نمود، و آنها برای عملی کردن دستورات فضل از تحمل

۱. مناره در لفظ اردو ، مینار خوانده می شود.

زحمات فراوان دریغ نداشتند. کتیبه دروازه شمالی مسجد قوه الاسلام اسم محمد بن سام غوری و سنه تاسیس مسجد: فی شهور اثنی و تسعین و خمسمائه (۱۱۹۵/۵۹۲) را نشان می دهد. یعنی دوران آمادگی از قبیل جستجوی کارگران ماهر و جمع نمودن مواد ساختمانی تقریباً سه سال طول کشید. درین مدت کاملاً امکان داشت معماران مورد نیاز را از بخارا و سمرقند و نیشاپور و حتی از بغداد بخوانند و از مهارت فنی آنها استفاده کنند. اما به نظر می رسد که معماران هندی فضل ابن ابو المعالی را معتقد به قابلیت خود ساخته بودند، و او حاضر نبود خدمات آنها را نادیده بگیرد.

فضل، موقعی که به ماموریت خود پرداخت، جهان اسلامی تا آن زمان کاملاً آباد و سالم و با رونق بود. شهرها پر از جمعیت بودند، مردم با خوشحالی می زیستند و در هر مقام آثار بزرگ از قبیل مساجد جامع، حمامها، بازارها و خانه های اهل ثروت، سیاحان را به حیرت و شادمانی می انداختند. یعنی از نظر زمانی تا یورش تاتار به سرکردگی چنگیز خان برباد (۱۲۱۹/۶۱۶) هنوز بیست و چهار سال وقت بود، و همینطور تا سقوط بغداد (۱۲۵۸/۶۵۶) شصت و سه سال فاصله زمانی وجود داشت. تمدن اسلامی در ردیف تمدنهای معروف جهان ازین لحاظ هم دارای امتیاز است که مسلمانان یک تمدن متحرک را تشکیل دادند. یعنی کسانی که در آن اجتماعات آنها به دنیا می آمدند، قسمتی از عمر خود را در حال حرکت می گذراندند. طبقات مختلف مردم تمایل زیادی به دیدن شهرهای دیگر و نقاط مختلف داشتند. اگر بگوئیم گردش مقامات نزدیک و دور یکی از ملزومات دوره تربیتی نوجوانان بشمار می رفت، مبالغه نکرده ایم. بعضی از آنها به ویژه با تعلیمات صوفیان آشنایی داشتند و شهرتی در جهانگردی کسب نمودند. شیخ سعدی علیه الرحمه در یکی از حکایات شیرین خود آدم جالبی را معرفی می نماید که باید از او به عنوان نمونه واقعی از افراد متمدن مسلمان یاد کرد. وی می نویسد: «گوگرد پارسی خواهم بردن به چین، و کاسه چینی به روم آرم، و دیبای رومی به هند، و فولاد هندی به حلب...» و طوریکه داستان مزبور منعکس می سازد، معنی اجتماع متحرک همین است. حاصل کلام



اینکه فضل ابن ابو المعالی در چنین اجتماع و اوضاعی چشم به جهان گشود و بزرگ شد. جای تولد و پایه تحصیلات و محیط خانوادگی وی کاملاً نامعلوم است. البته سنتها و عاداتهای آن زمان به نتیجه مثبتی می رساند که حتماً فضل در همه شهرهای معروف واقع از جیحون تا دجله و فرات گردش نموده از زیارتگاه های آن مقامات چشمان خود را روشن ساخت.

به نظر می رسد که فضل در زمان احداث مسجد قوه الاسلام، مرد لشکری پنجاه ساله ای بود. در این صورت می توان باور داشت که وی شکوه و عظمت غزنین را هم ملاحظه نموده باشد. طبق این حساب، وقتیکه علاء الدین جهانسوز عمارات محمودی و مسعودی را خراب کرد و شهر غزنین را با زمین برابر ساخت (۱۱۶۰/۵۵۶) فضل در آن موقع از شانزده سالگی کمتر نبود. شواهدی که ابوالفضل بیهقی مورخ معاصر محمود و مسعود گذاشته، مطرح کننده این حقیقت است که سلطان محمود در آرایش دادن غزنین شوق مفرطی داشت و می خواست شهر خود را به همپایگی بغداد و قرطبه برساند. علاء الدین جانسوز هیچ یادگاری باقی نگذاشت. اما اگر سی و پنج سال بعد از گذشتن آن حادثه مهیب محتملاً کسی بود که قشنگی عمارات غزنین را به خاطر داشت، همان فضل ابن ابو المعالی بود. رویهمرفته، وی مشاهدات خود را برای صیقل نمودن استعداد خلاقه خود با نهایت زیرکی بکار برده است. سنگهای بجا مانده مسجد قوه الاسلام و دیگر دلاویزی و استحکام قطب مینارگواهی می دهند که فضل قبلاً مشاهدات مفیدی را جمع آوری کرد، و اغلب آثار با عظمت ترکستان و خراسان را عمیقاً بررسی و سپس جهدبلیغ نمود تا قشنگی همه آنها را در دو آثار وضع نموده خود بگنجانند.

اما نکته که جلب نظر می کند اینست که فضل در بالا بردن محرابهای مقصوره عمداً از قواعد مرسوم مهندسی و دانش مرتب معماری اسلامی انحراف نمود و اختراع معماران هندی را مورد مراعات قرار داد. اصلاً فضل با کیفیتی دشوار و بظاهر متضاد روبرو شده بود. اولاً، مسلمانان به مقاماتی تعلق داشتند که بیشتر برای ساختمان سازی خشت و گچ را بکار می بردند. از طرف

دیگر معماران هندی بودند که مهارت عجیبی در تراشیدن سنگ داشتند. آنها حاضر نبودند تجربه های معلوم و معروف خود را از دست بدهند و آجر و گچ را به جای سنگ در زمینه ساختمان سازی وارد کنند. فضل تصمیم گرفت آنها را آزاد بگذارد تا ببیند چه نتایجی نمایان می شود.

تردید نیست که عادات و اطوار بشر با گذشت زمان تغییر می کند. نیاکان فضل و هموطنان او در عهد هخامنشی ستونهای بسیار سنگین برای قصر آپادانا درست کردند، همینطور در دوره ساسانیان آنها شاهکارهای معماری را از قبیل ایوان کسری در مدائن بوجود آوردند که اغلب کار سنگ بود. اما با مرور ایام تحولاتی در طبیعت آنها راه یافت و مرحله ای پدیدار شد که در اغلب ناحیه های ایران و ترکستان آجر و گچ جای سنگ تراشیده را گرفت. ممکن است این تحول ذوق ناشی از تاثیرات خارجی مخصوصاً نفوذ روم شرقی باشد. اما طرف دیگر اوضاع هنرمندان هندی تغییر ناپذیر بود. واقعاً تردستی آنها همه جهان را به حیرت می انداخت. مثلاً معبد ایلورا به آن وسعت و بزرگی از سنگ یک پارچه ساختند، یعنی یک پارچه کوه را تراشیدند و تراشیدند تا بتخانه قشنگ و مفصل موسوم به کیلاش مندر صورت پذیرفت.

اما سنگ تراشان هندی با وجود اعتماد فوق العاده ای درباره تجربه ها و تردستیهای خود هیچ آشنائی راجع به اصول محراب سازی نداشتند. آنها نمی دانستند که اولاً سنگ کلید را بالای نقطه مرکزی محراب می نشانند؛ و بعداً سنگها را متدرجاً هر دو طرف پائین می آورند. این نکته پیرامون اندیشه آنها نگشته که در قطع و بریدن سنگهای محراب قاعده شعاع منشعب را مراعات می کنند. در عوض آنها طریقه کاملاً دیگر و دلخواه خود را اختیار نمودند. یعنی سنگهای هموار و صاف را روی زمین پهن کردند، سپس طبق دستورات و نقشه های فضل آن سنگها را عیناً به شکل محراب تراشیدند. چون محرابهای مورد نیاز درست شد، سنگهای تراشیده را عموداً یکی بالای دیگری گذاشتند و هر یکی از محرابها آزاد و مستقل بالای زمین ایستاده شد. این قسم محراب را برای فرق دادن از محراب اصلی به عنوان محراب جعلی

یاد می کنند. اصلاً نباید از نظر پنهان ساخت که آن پرده محرابی بود و آن را جلوی تالار مسجد و قدری بلند تر از سقف تالار کشیده بودند. اگرچه پرده مزبور با قسمت داخلی سقف مستقیماً چسبان و باهم پیوسته نبود، اما همه زیبایی و دلاویزی مسجد قوه الاسلام بستگی به همین پرده محرابی داشته است.

عقل تقاضا می کند که مسجد یعنی خانه خدا، باید جلال و جمال خداوندی را منعکس سازد و نمای خارجی و شکوه چشم انداز آن بیننده را تحت تاثیر قرار بدهد. حاشیه های دیوارها به علاوه گلها و برگها، کنده کاری از سوره های قرآنی دارد که ظرافت دیوارها را به تکامل می رساند. حسن نظامی نیشاپوری مورخ معاصر که تاریخ تاج المآثر به یادگار گذاشت نسبت به قشنگی کنده کاری می گوید که بیننده حس می کند قرآن مجید سوی آسمان بلند می شود و باز نزول می نماید و این سیر عروجی و نزولی ابدی و پایان ناپذیر است. اما عوفی صاحب باب الالباب و جوامع الحکایات که تقریباً سه چهار سال بعد از تکمیل مسجد وارد دهلی شد از فرش وسیع و درخشان که دارای سنگ مرمر بسیار ظریف بود به خصوص تعریف و تحسین می کند. کتیبه دیگر در مسجد قوه الاسلام به اطلاع می رساند که بیست و هفت بتخانه را در دور و نزدیک منهدم ساختند و پایه ستونها و ستونهای آنها را به دهلی آوردند تا در ساختمان مسجد بکار برده شود. این موضوع محل تامل است، هر چند شواهد صریحی در دست نباشد اما معلوم ماست که احیای کیش برهمنی باعث شد دین بودایی را از هند اخراج کند و دین جین را وادار به اصلاحات سازد. در نتیجه همین تحولات اغلب بتخانه های بودایی و جینی، که حرمتشان از دست رفته بود، خالی از پیروان خود شدند. عموماً مرسوم بود مردم در چنین بتخانه ها عبادت را ترک می کردند و بتخانه ها روبه ویرانی می نهادند. گمان می رود مسلمانان از آن قبیل بتخانه های ویران استفاده کردند. امروز مجسمه بزرگ سنگی جانب جنوب شرقی قطب مینار وجود دارد که هیچ مشابهتی به خدایان برهمنها ندارد و حتماً کار هنرمندان جینی باید باشد. تالار مسجد که جانب غربی واقع است دارای سه ردیف کشاده

ستونها می باشد. اما دالانهای سه سمت دیگر یعنی شمالی و جنوبی و شرقی مشتمل بر دو ردیف است. هر ستونی که سقف را نگه می دارد مرکب است با دو ستونهای کوچک که بالای هم ثابت کرده اند. حکاکی ستونها مجسمه های ظریف و بتها بعضی در حالت رقص و بعضی در حالت عبادت را نشان می دهد. اما چون اینها با محیط پاکیزه مسجد هم آهنگی نداشتند ضرب تیشه خورده اند.

به نظر می رسد که فضل ابن ابوالمعالی بعد از تکمیل کار مسجد کوششهای خود را به بنای قطب مینار منعطف ساخت. آن شاهکار دیگری هست که در برابر مسجد قوه الاسلام قرار دارد. عموماً مینار از لحاظ مقتضای دینی با مسجد جدائی ناپذیر است چون کار مؤذن را انجام می دهد و مؤذن بالای آن برای گفتن اذان می رود. اما بطور یادگاری هم ساختن مینار مرسوم بوده است. منزل اول در زندگانی قطب الدین ایبک به پایان رسید (۱۱۹۹/۵۹۶) و کار سه منزلهای بالا در دوره ایلتتمتش ادامه دارد. فضل تا آخرین مرحله تکمیل زنده ماند یا نه؟ جواب این سوال در سینه تاریخ مدفون است. مجموعاً کار حکاکی و تزئینات مینار تا مدت بیست و پنج سال طول کشید.

بطور خلاصه باید گفت که فضل ابن ابوالمعالی خدمت شایانی نسبت به مسلمانان نووارد دهلی و نسلهای آینده آنها انجام داد. مسجد قوه الاسلام به درستی اصلی باقی نماند. ولی قطب مینار از حیث سمبول قدرت و قهرمانی و خوش نصیبی بزرگان ما هنوز وجود دارد. مینار مزبور مانند شاهکارهای هنری بزرگ جهان خود را از خرابیها و گذشت زمان و چرخیدن ماه و سال و باران و تابش آفتاب آزاد و بی اثر و سالم نگه داشته است.

\*\*\*\*\*

## معرفی سه پایان نامه فارسی (دوره کارشناسی ارشد)

### ۱ - تحقیق و بررسی در مورد شعر فارسی مولانا شبلی نعمانی

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی، تحقیق: مهناز فاطمه، بخش فارسی مؤسسه ملی زبان‌های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد - استاد راهنما: دکتر سرفراز ظفر. سال ۱۹۹۶م.

این پایان نامه در پنج بخش، پیشگفتار، فهرست مطالب، فهرست منابع و مآخذ، تدوین شده است. جمعاً ۶۶ صفحه.

شرح احوال و آثار و تحصیلات مولانا شبلی نعمانی درین پایان نامه تشریح شده است. مولانا شبلی نعمانی همانند شعرای همعصر خود به هر دو زبان اردو و فارسی شعر می سرود. ضمن تشریح اهمیت زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره، نویسنده در پیشگفتار چنین می نویسد:

"مردم پاکستان با مردم ایران همبستگی عمیق داشته اند. در سراسر ادوار تاریخ مشترکات فرهنگی، ادبی، زبانی، سیاسی و اجتماعی بین این دو سرزمین از ویژگیهای خاصی برخوردار است. هدف انتخاب موضوع مذکور این بود که یک شخصیت معروف شبه قاره (پاک و هند) به جامعه ایرانی معرفی شود. البته نسبت به مولانا شبلی نعمانی اطلاع کامل بطور جامع فراهم شود، بسیار سخت است. علامه محمد اقبال و شبلی نعمانی شاعران برجسته و بزرگ زبان فارسی محسوب می شوند. و هر کسی که در زبان اردو شعر می سراید، حتماً باید به زبان و ادب فارسی دسترسی کامل داشته باشد."

بخش اول:

نویسنده در نخستین بخش این پایان نامه شرح احوال کامل مولانا

شبلی را ذکر نموده، خانواده و بزرگان و نیاکان مولانا شبلی نعمانی، را شرح کرده است. وی می نویسد که مولانا شبلی در محیط مذهبی پرورش یافت و از خرد سالگی به تحصیلات دینی پرداخت. در سال ۱۸۷۶ به همراه پدر جهت ادای مراسم حج به مکه رفت و در آنجا مشغول به درس شد. پس از بازگشت به هند، حقوق یاد گرفت و به شغل وکالت پرداخت، اما به زودی از این شغل بیزار و خسته شده آن را رها کرد.

#### بخش دوم:

درین بخش نویسنده آثار مولانا شبلی را متذکر شده و به معروف ترین آثار وی اشاره می کند؛ از جمله: علم الکلام؛ الکلام؛ سیرت النعمان؛ الغزالی؛ سوانح مولانا روم؛ سیرت النبی صلی الله علیه و آله وسلم. در شبه قاره پاکستان و هند، کتاب سیرت النبی از مولانا شبلی بعد از قرآن و احادیث جایگاه رفیعی دارد. نویسنده درین مورد چنین قلمداد کرده است. «شبلی در این کتاب جواب انتقاد غیر مسلمانان علیه آن حضرت صلعم را داده درباره سیرت و اخلاق آن حضرت مفصل شرح داده است.»

#### بخش سوم:

اشعار فارسی شبلی در مجموعه کلیات وی شامل قصائد، مرثیه، غزل، قطعات و مثنوی منتشر شده است. زبان فارسی مولانا بسیار لطیف و ساده و روان است. این وصف اگرچه در همه کلام مولانا موجود است، ولی آنجائیکه ردیف استفهامیه استعمال می شود این خصوصیت نمایان تر می گردد. می گوید:

من که در سینه دلی دارم و شیدا چه کنم      میل بالاله رخان گر نکنم تا چه کنم

#### بخش چهارم:

شبلی نه تنها شاعری برجسته در شبه قاره به حساب می آید، بلکه در نویسندگی بی مانند بوده بعلاوه در زمینه نقد هم دستی طولانی داشت.

شعر العجم شاهکار ادبی شبلی به شمار می آید. درین کتاب تذکره انتقادی شاعران فارسی آمده است. این پایان نامه اوصاف شخصیت مولانا شبلی را بیان نموده می نویسد که مولانا هر روز صبح زود بیدار می شد. پس از نماز فجر قرآن را قرائت می کرد و به مطالعه می پرداخت. وی زندگی ساده ای داشت لباس ساده را زیب تن می کرد. وی عطر را بی نهایت دوست می داشت. مولانا عاشق طنز و مزاح بود، ولی چون در اثر تصادفی پای او شکست بسیار رنجیده ماند. پس از آن سانحه مزاح را از دست داد. می گفت: "من مانند تیمور - لنگ شده ام."



## ۲ - تحقیق و بررسی در مورد آثار و افکار امیر خسرو دهلوی

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی - تحقیق: رخسانه یاسمین. بخش فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم)، اسلام آباد. استاد راهنما: دکتر کلثوم فاطمه سید. سال ۱۹۹۴ م.

این پایان نامه در شش بخش، پیشگفتار، فهرست مطالب و فهرست منابع و مآخذ تدوین شده است. جمعاً ۱۰۲ صفحه.

امیر خسرو بزرگترین شاعر فارسی گوی شبه قاره به حساب می آید. وی در تمام دانش های عصر خود، علم و ادب و موسیقی، استادی فرزانه بود. در انواع مختلف شعر فارسی به استادی سخنورانی چون سعدی، حافظ و نظامی شعر می گفت.

نویسنده در پیشگفتار می نویسد که امیر خسرو شاعر نامدار شبه قاره علاوه بر هندی در آهنگ و آوازهای فارسی هم مهارت داشت و لذا از ترکیب آنها عالم تازه ای پدید آورده پرده ها و آهنگ های زیادی اختراع کرد. قول های گوناگون او نیز به قوالی در شبه قاره قدرت و قوت بخشید.

### بخش اول:

نخستین بخش در شرح احوال امیر خسرو و روزگار اوست

## بخش دوم:

در این بخش به آثار و تألیفات امیر خسرو توجه شده است. نویسنده از معروف ترین کتب و تألیفاتی که امروز از امیر خسرو به دست می آیند به ترتیب زیر نام می برد:

دیوان تحفة الصغر؛ دیوان وسط الحیات غرة الکمال؛ بقیه نقیه و نهایت الکمال و آثار منشور امیر شامل - خزائن الفتح؛ افضل الفوائد؛ رسائل الاعجاز یا اعجاز امیر خسروی.

جامی می گوید که امیر خسرو نود و نه کتاب تصنیف کرده است. وی در نفعات الانس می نویسد که امیر خسرو نود و دو کتاب تألیف کرده است - و این هم مشهور است که امیر خودش در چندین کتاب تصریح کرده است که اشعاری که گفته از پانصد هزار کمتر و از چهارصد هزار بیشتر می باشند.

## بخش سوم:

درین بخش نویسنده خصوصیات امیر خسرو در فن شعر را متذکر گردیده است. وی می نویسد: «امیر خسرو به زبان فارسی تسلط فوق العاده داشت و به آن زبان شعر می سروده. علاوه به زبان فارسی به زبان های عربی، سانسکریت و هندی نیز تسلط کامل داشت و در فن موسیقی نیز مهارت چشمگیری داشت.»

امیر خسرو به تمام صنایع بدیعی شعر سروده و استادی خود را اثبات کرده است. در مثنوی بعد از نظامی تا امروز کسی دیگر به پایه اونسیده است. وی در غزل با سعدی همدوش است و قصایدش اگرچه شهرت زیادی ندارند اما از ظهیر و کمال کمتر نیست.

امیر چون به زبان هندی نیز تکلم می کرد و به آن زبان تسلط کامل داشت، لذا در بعضی از شعرهای خود از تشبیهات هندی نیز استفاده کرده است. در قصیده گویی نیز امیر خسرو تشبیهات و استعارات بدیعی را می آورد. مبالغه را نمی پسندید. وی درین مورد بیشتر از انوری، خاقانی، و کمال اسماعیل پیروی می کند.



### بخش چهارم:

در این بخش ویژگی های شعر امیر خسرو بررسی شده است. نویسنده در خصوص مشخصه های شعر امیر می نویسد:

"امیر مدعی است که هزاران تشبیهات نوین ایجاد کرده و این ادعای او از غزل های او به اثبات می رسد؛ زیرا هر غزل امیر از تشبیهات نوین برخوردار است"

### بخش پنجم:

نویسنده در این بخش به رباعیات امیر پرداخته است. عشق، شراب، نوروز، مدح و .... در رباعیات امیر خسرو به عنوان موضوع سخن بکار برده شده است. "حسن و عشق و فلسفه اخلاق" موضوع اصلی رباعیات امیر خسرو به شمار می آید. در مورد رباعیات امیر خسرو آمده است:

«اگرچه خسرو رباعی بسیار زیاد نوشته و حسن و عشق و فلسفه اخلاق را موضوع سخن رباعی انتخاب کرده است، اما او فیلسوف نیست، بلکه بنده عشق است. رباعی یک صنف سخن مخصوص است که در آن هر شاعر عقاید خود را ابراز می کند. اگرچه مهارت خسرو در رباعیات اخلاقی بطور کامل جلوه نمی دهد اما جهت پی بردن اندیشه های اخلاقی امیر خسرو از این رباعیات نمی توان صرف نظر کرد. در رباعیات امیر یک پهلو بسیار روشن است. و آن احساس عاشقانه است.»

### بخش ششم:

نویسنده در این بخش امیر خسرو را بعنوان نخستین و بزرگ ترین مقلد نظامی معرفی می نماید و می گوید که اگرچه نظامی فقط یک شاعر بوده، اما امیر شاعر مورخ و مورخ شاعر بوده است، و نظامی فقط با داستان و افسانه سروکار داشت. در پایان، فهرست منابع و مآخذ در سه صفحه ترتیب یافته است.

\*

## ۳ - تحقیق و بررسی در مورد مثنوی جنگ ها جو

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی ، تحقیق : سعدیه سرور، موسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد - استاد راهنما: دکتر مهر نور محمد خان . سال ۱۹۹۴-۹۵ م .

این پایان نامه شامل یک پیشگفتار ، دو بخش فهرست مطالب و فهرست منابع و مأخذ می باشد . جمعاً ۱۲۴ صفحه .

مثنوی "جنگ ها جو" سروده محمد قلی سلیم تهرانی موضوع پایان نامه سعدیه سرور است . این مثنوی وقایع تاریخی شبه قاره را منعکس می کند و نمونه زیبایی از ادبیات درخشان فارسی است . بسیاری از وقایع تاریخی این منطقه ، علاوه بر اینکه در کتابها و آثار مستقل تاریخی ذکر شده ، در آثار غیر تاریخی نیز بیان گردیده است .

میرزا محمد قلی سلیم تهرانی شاعر دوره صفویه بود که از ایران به شبه قاره مهاجرت نمود و این مثنوی رابه زیبایی تمام در وصف طبیعت سرود .

نویسنده در مورد انتخاب موضوع پایان نامه می نویسد که یکی از اهداف نگارش پایان نامه علاوه بر تکلیف درسی ، خدمت به فرهنگ و تاریخ کشور نیز می باشد . "جنگ ها جو" شرح رویدادهای تاریخی شبه قاره است که منبع مفیدی برای اهل تحقیق می باشد .

بخش اول : در این بخش جزئیات کامل در مورد زندگی نامه ، خدمات ادبی و اخلاقی شاعر و علاقه او به وطن و به مذهب او آمده است . در قسمت دوم این بخش نویسنده از آثار سلیم ، سبک شعر و غزلیات وی توصیفی ارائه داده است .  
میرزا محمد قلی سلیم تهرانی را شبلی نعمانی در شعر العجم بعنوان یکی از شاعران ترک فارسی زبان نامیده است . البته در اغلب تذکرها و فهرست های کتاب خانه های ایران و خارج اسم او را محمد قلی و موطنش را طرشت یا درشت - یکی از بلوک کنونی اطراف تهران - نقل کرده اند ؛ اگرچه در هیچ تذکره ای اسم پدر او نیامده است . بعضی محققین معتقدند که اسم

پدرش محمد قلی بود، وی قبل از تولد سلیم فوت کرده بود. از نخستین روزگار شاعر اطلاع کافی در دست نیست و چنانکه نوشته‌اند تحصیل منظم مدرسه‌ئی نداشت ولی بطوریکه از کلامش پیداست، گذشته از استعداد طبیعی نسبت به دانش‌های زمان خود اطلاع کامل داشت. وی چندی در دربار شاه عباس بسر برده سپس به هند رفت و در آنجا اقامت گزید. نویسندهٔ پایان نامه در خصوص چگونگی اعتقاد و اخلاق سلیم، با توجه به دیوان خود او می‌گوید: «در دیوان سلیم آمده است که برخلاف صائب که نامهای شاعران معاصر را از روی اخلاص ذکر می‌کرد، سلیم ازین کار خود داری نموده و این تکبر و بی‌اعتنائی نسبت به شاعران معاصر را رها نکرده است. البته این بی‌اعتنائی و بی‌اعتباری نسبت به دوستان و آشنایان بخاطر بدبینی اوست که در دیوان اشعار او موج می‌زند. این بدبینی زائیدهٔ وضع روزگار و تجربیات شاعر است. صائب که نسبتاً زندگی مرفهی داشته از رنج بی‌وفائی دوستان نالیده است. سلیم از این بی‌مهری روزگار اطلاع داشت، اما هیچ وقت در صدد اصلاح آن بر نیامده، بلکه مصالح خویش را در دوری از دوستان دیده است.»

سلیم به ایران عشق می‌ورزید. در هند همیشه آرزوی بازگشت به وطن خود را داشت، اما بظاهر فقر مانع آن گردید. راجع به دین سلیم با توجه به دیوان او می‌توان گفت که وی پیرو مذهب شیعه دوازده امامی بود. او در مدح امیرالمومنین علیه السلام و امام هشتم علیه السلام قضائد زیاد نوشته است، اما وی مخالف زهد خشک و تعصب مذهبی بود؛ به عبارتی بکلی از تعصب دینی عاری بود. احترام او به دین اکثریت هندی‌ها به جایی رسید که می‌گفت:

برهن را زیرستیدن بت منع مکن شاید ای شیخ، که حق برطرف او باشد  
سلیم نزدیک هفتاد سال زندگی کرد و در سال ۱۰۵۷ میلادی بدرود جهان گفت.

سومین قسمت بخش اول پایان نامه در مورد آثار سلیم است که شامل عناوین زیر می‌باشد.

۱ - غزلیات، از لحاظ ترتیب حروف تهجی. ۲ - رباعیات.

۳ - یک داستان کوتاه . در مثنوی موسوم به "در شکایت موش و استدعای گربه".

۴ - خر دلال . این مثنوی مشتمل بر دو قسمت است : "نقل از جود حاتم طائی"؛ "در تعریف خر".

۵ - مثنوی خون حاتم ۶- مثنوی قحط ۷- مثنوی قضا و قدر ۸- مثنوی تعریف بهار، و چند مثنوی و قصیده دیگر.

نویسنده در مورد سبک شعر سلیم می گوید : «زبانش در شعر ساده و گاه تا حدی سست و نزدیک به زبان عامیانه است و این وصف او بطور خاص در قصیده و مثنوی دیده می شود، و این بیشتر از آنجاست که سلیم تحصیل منظم مدرسه‌ای کافی نداشت و گوئی تتبع او هم در دیوان های استادان گذشته کم بود و بیشتر به نیروی استعداد شاعری می کرد.»

غزل های سلیم گاهی پیچیده با مطالب گوناگون و دور از ذهن ، و گاه در سادگی به حد اعلی می باشد . غزلیات سلیم دارای پیچیدگی و ابهام زیاد است که توجه خواننده دیوان او را جلب می کند.

مثنوی های سلیم از حیث موضوعات مفید و معانی و مضامین دقیق و شیرینی کلام بر مثنوی های شاعران دیگر معاصر او برتری دارند. سرچشمه مثنوی های او تاریخ و مطالب حکمی و سرنوشت اجتناب ناپذیر است . وی در مثنوی جنگ ها جو ابتدا به وصف طبیعت پرداخته ، سپس شاه جهان ، پادشاه مغول هندوستان و اسلام خان را مدح کرده و بعداً جزئیات وضع لشکرکشی او را بیان نموده است . شاعر در ضمن طبیعت بنگال و روش و ابزار جنگی را چنان توصیف کرده است که این مثنوی علاوه بر بیان وقایع تاریخی ، نمونه خوبی از ادبیات منظوم فارسی نیز به حساب می آید .

بخش دوم: این بخش پایان نامه شامل مثنوی "جنگ ها جو" می باشد که در ۵۴ صفحه گنجانده شده است ؛ در پایان فهرست مآخذ تدوین گردیده است .

\*\*\*\*\*

## معرفی و تنقید و تبصره نسخه خطی « جواهر عباسیہ »

معرفی: « جواهر عباسیہ » نسخه خطی است از نوادر آثار ادبیات فارسی کلاسیک پاکستان که در دورہ فرمانداران ریاست بہاولپور بہ تحریر درآمدہ است.

نسخہ خطی اصلی آن در کتابخانہ سید انیس شاہ گیلانی در تحصیل صادق آباد کہ قبلاً یکی از مضافات ریاست بہاولپور بہ شمار می رفت، موجود بودہ کہ فعلاً بہ دست نمی آید البتہ یک فتوکپی از آن نسخہ در کتابخانہ یک شخصیت ادب دوست و ادب پرور یعنی جناب سید عبد الرحمن، کہ فعلاً در مادل تاؤن بہاولپور زندگی می کند، موجود است.

نگارندہ وقتی کہ بہ عنوان رئیس شعبہ زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه اسلامیہ بہاولپور، بین سالہای ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ م انجام وظیفہ می نمودم، روابط ادبی با جناب سید عبید الرحمن پیدا کردم و بہ توصیه ایشان یک نسخہ فتوکپی از کتاب مزبور را برای شعبہ زبان و ادبیات فارسی تہیہ کردند.

اکنون سہ نسخہ فتوکپی از آن نسخہ اصلی در سہ جا موجود است: یکی در کتابخانہ سید عبید الرحمن در مادل تاؤن بہاولپور، دومی در کتابخانہ مرکزی بہاولپور و سومی در کتابخانہ این ناچیز در لاهور.

اهمیت: اهمیت این نسخه خطی اینست که تا حال نه کسی این را تألیف و منتشر کرده و نه کسی به زبان اردو ترجمه نموده است.

نام اصلی جواهر عباسیه: نام اصلی «جواهر عباسیه» که در مقدمه مصنف در بیان خودش که نوشته «تذکره الخوانین» می باشد، و به زبان کلاسیکی فارسی پاکستان «خان» سردار یا فرمانروا را می گویند. بنابر این نسخه خطی «تذکره الخوانین» که درباره تاریخ فرمانروایان ریاست بهاولپور می باشد، بهمین دلیل اول نام این نسخه بعنوان «تذکره الاخوانین» بوده یعنی فرمانروایان ریاست بهاولپور.

از آنجا که این نسخه راجع به فرمانروایان ریاست بهاولپور می باشد و نیاکان این دودمان به خاندان عباسی تعلق دارند بهمین خاطر این نسخه بعنوان «جواهر عباسیه» معروف گردید.

درباره اسم این تذکره خود بیان مصنف را بعینه در ذیل می آوریم.  
«اگرچه این هیچمدان، لیاقت این امر خطیر نداشته اما بنابر آنکه مأمور و معذور واقع است، بعد از مطالعه کتب تواریخ سابقه فواید مطلوبه را از کتاب روضة الصفا (برگ ۲ ب) تمامی و منتخب التواریخ و تاریخ گجرات و سنده و وقار نامه و مرآت دولت عباسیه و ذکر اقوال معتبرین و القاب معتمدین برگزیدم و برای تألیف این کتاب که مسمی است «به تذکره الخوانین» که در حاشیه نوشته و معروف است به «جواهر عباسیه» مبادرت نموده به محنت دویدم زیر گوشه صدخوشه برداشتم کزین خوشه ها خرمن انباشتم» (برگ ۳ الف ص ۵).

موضوع: موضوع چنانکه از بیان مصنف پیداست اسم اصلی آن «تذکره الخوانین» می باشد. و اصلاً این تذکره درباره نواب محمد بهاول خان و محمد صادق خان فرمانروایان ریاست بهاولپور می باشد که سلسله دودمان ایشان به خاندان عباسیه متصل می شود. همین اصل است که مصنف (محمد اعظم اسد الهاشمی) بعد از مقدمه «جواهر عباسیه» پیش از تذکره فرمانروایان بهاولپور، آغاز این تاریخ را از سلسله خاندان عباسیه ذکر کرده که

ایشان اصلاً از نیاکان این دودمان می باشند.  
ترتیب متن: ترتیب این نسخه خطی ازین قرار است:  
اول مقدمه آمده است. بعداً تذکره فرمانروایان را بر سه قسمت بخش کرده است.  
قسم اول - مشتمل است بر آخرین سلطان خلافت عباسیه و از آن بعد تا زمان خان فردوس مکان محمد مبارک خان علی رضوان و وفات او.  
قسم دوم - تذکره درباره خان جنت مکان محمد بهاول خان ثانی علیه رحمة و الغفران.  
قسم سوم - مشتمل است از احوال بهاول خان ثانی تا فرزند آن یعنی تا احوال خان خلد مکان محمد صادق خان علیه الغفران.

### تفصیل نسخه خطی جواهر عباسیه

نام مصنف «جواهر عباسیه» محمد اعظم بن موسوی محمد صالح اسدی الهاشمی فاروقی بهاولپوری است. زادگاه وی بهاولپور است. در خصوص تاریخ تصنیف «تذکره الخوانین» از کیتلاگ ستوری این طور به دست می آید:

\* Tadhkira- tul- khawanin, written in 1251/ 1835-36 and Tarikh -i- kashmir, both by Haji M. Azam Peshwari, who according to RIEU (III, P. 1097a) is called at the end M. Azam Assadi Hashmi, and who is evidently therefore identical with the Historian of Bahawalpur\*.

بر طبق بیان منبع مزبور پیدا است که اگرچه اسم مصنف «تذکره الخوانین» حاجی محمد اعظم پیشاوری نوشته شده است ولی بر طبق بیان مستشرق معروف (RIEU) ریو نام اصل مصنف محمد اعظم اسدی هاشمی است. تاریخ تصنیف «جواهر عباسیه» سال ۱۲۵۱ هجری قمری مطابق ۱۸۳۵-۳۶ میلادی می باشد. چنانکه مصنف نیز یاد آور شده است:

«این کتاب مستطاب «جواهر عباسیه» به امر قضا و قدر جناب والایش تألیف کرده و به «مقصود اعظم» اسم مورخ او نهاد» (بزرگ ۱۲۰ ب).

تفصیل ماده تاریخ «مقصود اعظم» درج ذیل است: مقصود = م + ق + ص + و + د. اعظم = ۱ + ع + ظ + م + ۴۱۰ + ۱۰۰ + ۹۰ + ۱۰۶ + ۴ + ۱ + ۷۰ + ۲۰۰ + ۴۰. میزان ۱۲۵۱ (هجری قمری).

### فن خطاطی و خط نسخه «جواهر عباسیه»

فن خطاطی نسخه «جواهر عباسیه» در خط نستعلیق شکسته و گل شگفته نوشته شده است. این «سبک خطاطی» بدینگونه است که ظاهراً نستعلیق با گلهای شگفته خیلی دلپذیر به نظر می آید و خواننده به دیدن آن راغب می شود که آن را بخواند. دوست سال قبل این سبک خطاطی در دربار فرمانروایان شبه قاره هند قابل تحسین بود.

### تاریخ خطاطی جواهر عباسیه (۲۳ ربیع الاول ۱۲۵۴هـ)

خطاط این نسخه خود مصنف محمد اعظم می باشد. چنانکه می نویسد: «باوجود قلت استطاعت بضاعت مزجاء خود را در معرض کتابت عرض دارم. در شیوه خیر خواهی دولت عالیه بپا ایستادم» (برگ ۳ الف) و در پایان نیز تاییدی مضاعف دارد:

« این کتاب مستطاب بخیر و ظفریابی بیست و سوم ربیع الاول روز نخست افروز ۱۲۵۴ هـ شنبه محرر مقدس تمام و کمال بنظر مطالعه که اتمام من الله سعی یافتم و بدست خطی خود این اضعف عباد الله سرفرازی یافت» (برگ ۱۲۰ ب)

### اندازه قالب نسخه خطی

پیمایش این نسخه خطی ۱۱×۲۳ سم اندرونی و ۲۹×۲۲ سم بیرونی می باشد. و هر برگ ۱۹ سطر دارد و در هر سطر تقریباً ۱۸ تا ۲۰ الفاظ شمرده می شود که خواندن آنها به دقت زیاد نیاز دارد. تعداد کل اوراق کتاب ۱۲۱ و جمع صفحات ۲۴۲ می باشد.



زبان و سبک نثر نسخه جواهر عباسیه (نثر دقیق)

زبان و سبک نثر نسخه جواهر عباسیه، زبان فارسی درباری شبه قاره هند به شمار می رود و مصنف در نثر نگاری هم «سبک هندی» را بکار برده است. در بعضی جاها خواننده بی شک از رنگارنگی نثر فارسی لذت می گیرد و محظوظ می شود؛ مثلاً در آغاز مقدمه در جائیکه در ثنای خدای ذوالجلال می نویسد:

«پادشاهیست که دُرهای لمعان محامد بی پایان زیبنده تیجان صمدیت اوست» (برگ ۱ الف)، ولی در جاهای دیگر خواننده از خواندن نثر دقیق و افکار پیچاپیچ خود را پر شکسته حس می کند و بعد از دقت بسیار طائر فکر او به پرواز درمی آید؛ مثلاً در قصیده سرائی ممدوح لازم می داند نثر پر مغز و افکار باریک و دقیق را بکار می برد و برای ستایش ممدوح به حد غلو می رسد: «چتر عظمت پناهِش آسمان بلند است که خورشید به این رفعت در سایه کیوان پیرایه اوست و بارگاه عرش اشتباهش ایوان ارجمندیست که طبقات سطوت به این عظمت نردبان نه پایه اوست» (برگ ۴ ب).

نثر مقفی و مرصع جواهر عباسیه

البته در بعضی جایها نثر فارسی مقفی و مرصع را هم بکار می آورد و لایق ستایش است، چنانکه در مدح سلطان محمد بهاول خان از نثر مقفی و مرصع بهره می برد: «لب لباب نسخه فتح و ظفر سیف مسلول جولان جلالت رمح مصقول میدان ایالت، مردم دیده جان، و جان و جسم جهان، زیب اورنگ سلطانی، محمد بهاول خان عباسی، فیروزانی خلد الله ملکه و سلطانه، و افاض علی العالمین و بر و احسانه، از مطلع انوار الهی طلوع نمود». (برگ ۲ ب).

امتزاز نثر و نظم در پیروی گلستان سعدی

در جای جای متن، امتزاز نظم و نثر هم بدست می آید و مصنف سعی

کرده است که از گلستان سعدی پیروی کند ولی در آن تاثیر گلستان سعدی پیدا نمی شود؛ مثلاً در جائیکه در ثنای خداوند تعالی است به امتزاج نثر و نظم اینگونه می نویسد: «عقل قاصر، برای فهم معانی آیات تو، چه پوید و لسان فاتر در دامنه صفات تو چه گوید.

بیت

خرد ره بکوی کمالت ندید جهان بین عالم جمالت ندید»

### امتزاج زبان فارسی و عربی

شکی نیست که مصنف جواهر عباسیه بر هر دو زبان عربی و فارسی مهارت تام داشته و کاربرد هر دو زبان را بخوبی می دانسته و در اکثر جایها نثر خود را یا با آیات قرآنی مرصع نموده یا از شعر عربی برای آرایش کلام خود بهره جسته است:

«درآینه حیرت حیران و طائر عقل در هوای ادراک شکسته معرفتش به اندیشه عبرت سرگردان:

لا یبلغهم الوهم ولا یدرک عقلاً سبحان فقد جاوز فکراً و خیالاً  
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم و الحکیم (برگ ۲ الف).

مختصر اینکه لازم است این نسخه خطی با توجه به اهمیتی که برشمردیم به دقت تصحیح و به زیور طبع آراسته گردد و منبعی سودمند به تاریخ ادبیات فارسی پاک و هند اضافه شود. ان شاء الله...

### حواشی

- ۱ - محمد اعظم - مقدمه - جواهر عباسیه مذکور برگ ۲ الف.
- ۲ - ایضاً برگ ۲ الف.

\*\*\*

## کتابها و نشریات تازه

فصلنامه یا سه ماهه علم کی دستک (علمی و تحقیقی مجله) ژوئیه ۱۹۹۷م ویژه نامه یا «اشاعت خاص دکتر ریاض»، سه ماهه (= فصلنامه) از طرف دانشگاه آزاد علامه اقبال (اسلام آباد) منتشر می شود. این شماره به مناسبت خدمات ادبی و فرهنگی و علمی مرحوم دکتر محمد ریاض خان رئیس بخش اقبال شناسی و استاد زبان فارسی منتشر شده است. مدیر مجله دکتر انوار حسین صدیقی و مسوولان اجرایی آن دکتر رحیم بخش شاهین و شاهد اقبال کامران می باشند. در این شماره تقریباً ۲۲ نفر اشعار و گفتار و مقالات ادبی و فرهنگی و علمی در خصوص شاد روان دکتر محمد ریاض خان تحریر کرده اند و اکثر عنوان ها «به یاد دکتر محمد ریاض» است. این مجله باطرزی ساده و رسم الخط اردو در ۱۲۴ صفحه به بازار علم و ادب اردو تقدیم گردیده است.

کتابشناسی ابو الفضل رشید الدین میبیدی

میبیدی از جمله بزرگان علوم دینی و عرفانی و تفسیر قرآن کریم است که شاهکار تفاسیر عرفانی فارسی را به ما ارزانی داشته است و آن تفسیر عظیم القدر و عزیز الوجود «کشف الاسرار وعده الابرار» است. از روزی که این تفسیر جاویدان، توسط مرحوم علی اصغر حکمت شیرازی شناخته شد و شاگردان آن مرحوم به یاری او این تفسیر را تصحیح و تنقیح و طبع و نشر کردند، تاکنون، چندبار تجدید چاپ شده و درباره آن فهرست ها و

خلاصه‌ها و مقالات گوناگون نگاشته‌اند. در این کتاب شناسی، نویسنده (آقای حسین مسرت) علاوه بر همه آثار ابوالفضل میبیدی، مقالات عرفانی و مباحث ادبی و افکار و عقاید دانشمندان را یکجا گردآوری کرده و همه جویندگان آثار میبیدی را خوشحال و خشنود ساخته است. اهمیت این کتاب در این است که عکس‌هایی از نسخه‌های منحصر به فرد کشف‌الاسرار و دیگر آثار میبیدی را به دست داده و با کاغذ خوب و جلد کاغذی براق و رنگین در ۲۰۴ صفحه در اختیار همگان قرار گرفته است.

سن - کاتب (= ای کاتب بشنو)

این کتاب به زبان اردو، نوشته آقای جابر حسین است. در سال ۱۹۹۷ م در چاپخانه «پاکیزه افسست - پتنه - هند» چاپ شده. ۱۶۳ ص. مرکز پخش: اردو مرکز، عظیم آباد، پتنه، بها ۱۰۰ روپیه (هند) در این کتاب جمعاً ۳۰ داستان یا قصه یا حکایت کوتاه آمده است. اکثر داستان‌ها در موضوع زندگی روزانه مردم امروز هندوستان است. این کتاب با کاغذ خوب و جلد براق در اختیار و استادان دانش و ادب اردو می‌باشد.

نظمین تیرا طواف کرتی هین (نئی ایرانی نظمون کا ترجمه)

این کتاب در نوع خود ارزنده و جالب و زیبا و خواندنی است. مترجم کتاب، آقای معین نظامی استاد زبان فارسی بخش فارسی دانشکده خاورشناسی لاهور، با مهارت و استادی اشعار شاعران معاصر ایران را برگزیده و به زبان اردو ترجمه کرده است. جمعاً ۷۵ قطعه شعر نو (شعر آزاد) از ۳۴ شاعر انتخاب شده و بسیار با دقت و صبر و شکیبایی و ذوق و حوصله کوشیده است تا آن چه شاعران پارسی گو گفته‌اند و اندیشیده‌اند و ذوق به خرج داده‌اند، همان مفهوم و معنی را به لباس اردو در آورد. آن چه بسیار اهمیت دارد همان نظم یا شعر نوین فارسی به نظم یا شعر نوین اردو در آمده است و گاهی اصل شعر به زبان فارسی هم نیز ترجمه شده است. مقدمه به قلم

مترجم به نام «طلیعه» و تقریظ تحت عنوان «طواف کرتی هوئی نظمون کـ تعاقب مین» به قلم آقای فخر الحق نوری، استاد بخش اردو دانشکده خاورشناسی لاهور اضافه شده که بسیار جالب است. «کتاب نظمین تیرا طواف کرتی هین» با کاغذ اعلا و جلد ممتاز و صحافی زیبا و چاپ و حروف خوب از طرف انتشارات «فکشن هاوس» لاهور به بهای ۱۲۵ روپیه در اختیار خوانندگان و دوستاران شعر آزاد (شعر نو) قرار گرفته است.

در آخرین لحظه های سرخ : آخری سرخ لمحات

این کتاب از زبان فارسی به زبان اردو ترجمه شده و کتابی است خواندنی و درس آموز از وصایای شهیدان جنگ تحمیلی که آقای جاوید اقبال قزلباش آن را برگزیده و ترجمه نموده و با سرمایه خود طبع و نشر کرده است. عناوین کتاب عبارت است از انتساب (آغا مدد علی قزلباش)، مقدمه (امام خمینی «رح»)، پیش گفتار (امام خمینی «رح»)، پیش لفظ سید اسد رضا بخاری، حرف مترجم (جاوید اقبال قزلباش)، سالار شهدا (شهید استاد مرتضی مطهری «رح») وصیت نامه (شهیدان انقلاب اسلامی ایران)، خاتون صحافی رودباری شهید کی دائری. این کتاب با چاپ خوب و جلد براق به بهای ۸۵ روپیه در اختیار همگان است. ناشر: مکتبه امام صادق، مطبع نوبل پرنترز، راولپندی ۱۴۲ ص. ۱۹۹۸ م.

دکتر محمد حسین تسییحی

\*\*\*\*\*

بیا تا سخن را بر بسیم

بیا تا سخن را بر بسیم

بیا تا سخن را بر بسیم	بیا تا سخن را بر بسیم
نباشم موی نیاید و بد یادید	بباشم همه دست زنی بریم
بمان کنج وینار و کج بماند	بمان به که نسکی بود یا کاه
سخن ماند از تو بسی یاد کار	نخواه بدان مر تو را بر آید
فریدان فرسخ فرشته بود	سخن را خمیسمین خوار ماید
بر او و او بشنافت این سکول	ز شکست از غیر برشته بود
	تو او و او بشنافت این فریدان آید

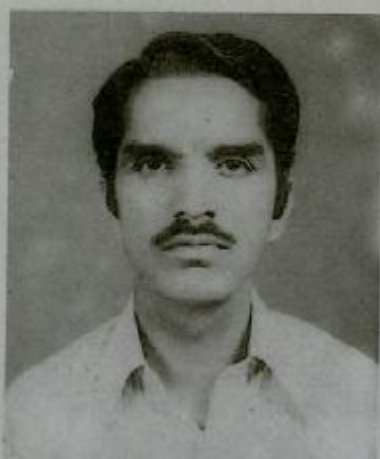
تجلیل

و

یاد

در فصلی که سپری گردید، «حمله قلبی» متأسفانه باعث  
درگذشت ناگهانی دوتن از ایران دوستان بزرگ پاکستان شد که بی  
اندازه خاطر فرهنگ دوستان را برآشت : دکتر آغا سید حسین  
همدانی و دکتر صدیق اختر علوی .  
خاموشی نابهنگام این دو دانشمند را به جامعه فرهنگی و علمی  
پاکستان تسلیت می گوئیم .





خاموشی

## دکتر سید آغا حسین همدانی

نام: سید آغا حسین همدانی

ولادت: ۱۳۲۱ هـ ش / ۱۳۶۳ هـ ق / ۱۹۴۲ م

وفات: ۱۳۷۶ هـ ش / ۱۴۱۸ هـ ق / ۱۹۹۷ م

مدفون در: نارنگ سیدان، روستای زادگاه او در حومه شهر چکوال (پنجاب).  
مدت عمر: ۵۵ سال در هنگام دیدار از قلعه روهتاس به حمله قلبی درگذشت.  
رحمته الله علیه رحمته واسعه

تحصیلات: در روستای زادگاه خود (نارنگ سیدان)، در چکوال و در راولپندی و اسلام آباد. وی در دانشکده گوردن (راولپندی) تا درجه کارشناسی (لیسانس) در انگلیسی و تاریخ درسی خواند. کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) و درجه دکتری را در تاریخ از دانشگاه قائد اعظم اسلام آباد دریافت کرد.

رساله دکتری: موضوع رساله دکتری او، احوال و آثار میر سید علی همدانی معروف به شاه همدان بود (۷۱۴ - ۷۸۶ هـ ش). رساله دکتری خود را به زبان انگلیسی نوشته بود، و مرحوم دکتر محمد ریاض خان استاد سابق دانشگاه آزاد علامه اقبال آن را به زبان فارسی و اردو ترجمه کرد. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال ۱۹۹۴ م آن را ویراستاری نمود و تحت عنوان «شاه همدان» چاپ شد. کوشش های مرحوم دکتر سید آغا حسین همدانی این بود که: «کار و کار و باز هم کار!» وی همیشه به مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان رفت و آمد می کرد. خدمات ذی قیمت او، تحقیق و تألیف و نگارش بود. وی درباره مؤسس پاکستان قائداعظم محمد علی جناح و خواهر او فاطمه جناح (مادرمیت) - و حضرت میرسیدعلی همدانی تحقیقات فراوانی انجام داد. این تحقیقات اکثرآبه زبان انگلیسی و اردو بود. اولین رساله او به زبان اردو بود عنوان «تذکره شاه همدان». در سال ۱۹۷۰ م به چاپ کرد. کوشش های آن مرحوم زمانی به نتیجه رسید که با دانشمند ایران شناس و باستان شناس و پاکستان شناس جناب آقای دکتر حسین همدانی آشنا گردید و زیر نظر او رساله دکتری خود را نوشت و بالاخره به شغل شریف تعلیم و تحقیق و تدریس روی آورد.

مرحوم دکتر سید آغا حسین همدانی در اداره تحقیق و تاریخ پاکستان به تحقیق و تتبع در تاریخ پاکستان مشغول گردید و در این اواخر به ریاست آن اداره منسوب شده بود. وی بنابر تعلیمات عارف بزرگ: حضرت میر سید علی همدانی، کار را بر اساس: «علم و عمل» نهاده بود یعنی «مجاهده، معامله، مشاهده». بدین جهت روز و شب در جست و جوی آثار فرهنگی عرفانی و اسلامی، در روستاها و بیابان ها و کوه ها مشغول بود. حتی به خارج از پاکستان سفر کرد، به ایران رسید و در همدان به جست و جوی آثار میر سید علی همدانی پرداخت، به تاجیکستان (کولاب - ختلان) رفت و در کولاب به زیارت بارگاه و درگاه حضرت میر سید علی همدانی نائل آمد و بعد از آن چند بار به تاجیکستان سفر کرد و تحقیقات خود را درباره میر سید علی همدانی به آنجا رسانید که «انجمن سادات همدانیه» را تأسیس کرد و همه سادات همدانی را (در سر تا سر پاکستان و در کشمیرآزاد و حتی ایران) شامل این انجمن گردانید و چندبارکنگره بین المللی شاه همدان را تشکیل داد. همواره سمینارهای سال ولادت و وفات شاه همدان را برپا می کرد و پیروان و معتقدان شاه همدان را به «نوکوت» درحومه آیت آباد می برد، زیرا در «نوکوت» چله گاه یا خانگاه (خانقاه) شاه همدان موجود است. شاه همدان در نوکوت در سال ۷۸۶ ه ق وفات کرده و بنابر وصیت او، وی را به کولاب (ختلان)

برده‌اند و در آنجا به خاک سپرده‌اند. البته در این راه، مرحوم دکتر سید آغا حسین همدانی، تنها نبود. آقای میر عبدالعزیز مدیر هفته نامه انصاف (اردو و انگلیسی) همواره با او یا رو همراه بود و در حقیقت پیر طریق کارها و کوشش‌های دکتر آغا حسین همدانی، میر عبدالعزیز بود.  
تألیفات:

۱ - تذکره شاه همدان، چاپ راولپندی، ۴۸ ص. احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی (اردو).

۲ - The life and works of Sayyed Ali Hamadani, page 68. Printed, Lahore, 1984.

۳ - شاه همدان، میر سید علی همدانی تألیف آغا حسین همدانی ترجمه دکتر محمد ریاض خان، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

۴ - Mohtarama Fatima jinnah.

۵ - Muslim Sultans of Delhi.

۶ - The Extensive paper about Kashmir.

دکتر آغا حسین همدانی هنوز بسیار کارها و برنامه‌های زیادی در سر داشت که می‌خواست انجام بدهد؛ افسوس که عمر او وفا نکرد و خیلی زود روی در نقاب خاک کشید. او آرزو داشت «کنگره بین المللی شاه همدان» را در همدان (ایران) تشکیل یابد و بارها این آرزو را ابراز می‌داشت. از وی ۶ فرزند به یادگار مانده است که امید می‌رود کارهای او را دنبال کنند. خدایش رحمت کند.

## وفات غم‌انگیز دکتر صدیق اختر علوی

بگفت امروز جشن انقلاب است      بین در محفل انس و شیباب است  
دکتر صدیق اختر علوی، در ۲۷ بهمن ماه ۱۳۷۶ هـ ش برابر با ۱۸ فوریه  
۱۹۹۸ م در مجلسی انسی که به مناسبت بزرگداشت نوزدهمین سالگرد

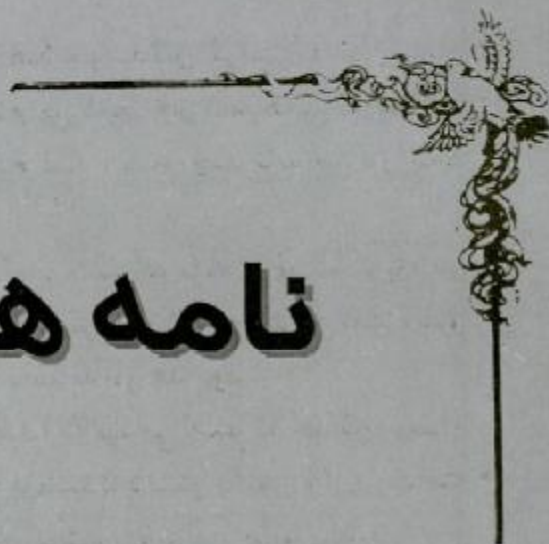
اسلامی ایران برگزار گردیده بود ، پس از قرائت چند قطعه از اشعار زیبای خویش ناگهان دچار حمله قلبی گردید و پیش از آنکه به بیمارستان انتقال یابد، متأسفانه دارفانی را وداع گفت . دکتر صدیق یکی از نویسندگان و شاعران بزرگ معاصر و از فارسی‌گویان برجسته پاکستانی بود. درگذشت ناگهانی این ادیب فرزانه ضایعه بزرگی برای جامعه ادبی و علمی پاکستان بشمار می‌رود .

در این حالت هر سخنوری را مقامی معنوی و روحانی است که خود به خود به سوی اعلیٰ علین می‌رود و روحش شاد و مسرور قرین حضرات معصومین و ائمه اطهار می‌گردد.

\*\*\*\*\*



# نامه ها



در آغاز به همه خوانندگان گرامی که برای دانش  
نامه فرستاده‌اند سلام می‌کنیم. جز نامه‌هایی که به آنها  
پاسخ اختصاصی داده شده، پاسخ چند نامه هم در اینجا  
می‌آید.

شایسته یاد آوری است که نامه‌های شما بویژه در  
نقد و بررسی مطالب، بخش‌ها، شکل و اندازه دانش، یاور  
ما در پربارتر کردن فصلنامه خواهد بود.

در اینجا مجدداً تأکید می‌کنیم که حداقل، وصول  
دانش را به ما اعلام فرمائید تا دفتر دانش، از دریافت  
مجله توسط مشترکین محترم، اطمینان حاصل نماید.

## نامه ها

نامه های این خوانندگان به دستمان رسید:

پاکستان

اسلام آباد: مقتدره قومی زبان، عبد الوحید، چوهدری فضل حق، ظفر اکبرآبادی، خانم طاہرہ نگار، بہاولپور: ذیشان احمد ہاشمی، پونچھ کشمیر آزاد: سید شفقت حسین جعفری، تندو جام: پروفیسور دکترا گل حسن لغاری، تندو محمد خان: غلام شبیر کانہیو، جمروڈ: لیاقت آفریدی، جہنگ: دکترا محمد ظفر خان، دسکہ: محمد یونس، راولپندی: رشید نثار، افتخار احمد، شیخوپورہ: دکترا مظہر محمود شیرانی، فیصل آباد: پروفیسور خانم نگہت یاسمین، کراچی: محمد اختر مسلم، سید مرتضی حسین صدق، کتابخانہ جامعہ السلفیہ، کوئٹہ: پروفیسور دکترا محمد انعام الحق کوثر، شرافت عباس، گجرات: مظہر حسین ارزانی، گوجرانوالہ: سجاد میرزا، لاہور: یوسف کاظمی، صاحبزادہ نعیم اختر قمر مجددی، نوشہرہ: سید فیروز شاہ

اثر گیلانی

ہند

سری نگر: عبد الرحمن کندو، پروفیسور سید محمود مہدی، کلکتہ: دکترا خالدہ حسینی، پروفیسور عبد سبحان، لکھنؤ: تنظیم المکاتب بنگلادش: داکارا ایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

\*\*\*

جناب صدیق تاثیر، شیخوپورہ - پاکستان

شعر شما در وصف «قلزم فیض» حافظ محمود شیرانی واصل گردید. خیلی ممنون. در مورد کلیات عزیز لکھنوی عرض می شود کہ کتابخانہ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی نسخہ چاپی یا خطی آن را ندارد، والا امثال امر موجب افتخار می بود.

مکرمی السلام علیکم

چندین روز پیشتر در شهر لاهور، جریده وقیع و پردانش مطبوعه زیر اهتمام اداره شما به دولت خانه آقای اقبال احمد فاروقی مدظله از نظر گذشت و از مضامین عالیه مندرجه خیلی شادمان گشتم، مساعی جمیله شما را از صمیم قلب تحسین می کنم و برای استحکام روابط ما بین کشورهای پاکستان و ایران خدمات این جریده غایت قابل قدر هستند، نیز برای فروغ ادب و شعر فارسی، کردار این صحیفه انیقه بسیار اهم و اثر انگیز است. گل های تحسین و آفرین از جانب این هیچمدان و هیچ میرز قبول بکنید.

والسلام

کمترین طارق سطانپوری

محلہ حطاران حسن ابدال ضلع اتک

بگرامی خدمت مدیر فصلنامه دانش طال و طاب حیاتکم

بعد از تحیه سلام

گذارش کنانم که فصلنامه دانش ۴۸-۴۹ رسیده وصول کردم که برپیشانی این پرچه (مجله) اشعار اقبال خوشنما و تابانند که: نه افغانیم و نی ترک و تتاریم چمن زادیم و از یک شاخساریم الخ و در بطن کتاب نظم (منظومه) دکتر سید محمد اکرم از بس پسندیده آمد که بیت اول آن این است:

اهل دین را عجب بود احوال همه با هم کنند جنگ وجدال

گویم این نیز ترجمانی اشعار اقبال باشد که گفته است: مسلمانان بخویشان در ستیزند بجز نقش دوی بر دل نریزند... الخ.

فقط ثم السلام مراسله قاضی حبیب الحق از پرمولی ضلع صوابی

\*\*\*\*\*



جناب ظفر عباس، بهکر - پاکستان

از نامه شما که حاوی دو قطعه شعر بود تشکر می‌کنیم؛ ان شاء الله بموقع از آنها استفاده خواهیم کرد.

جناب حسین مسرت، یزد - ایران

اعلام و وصول شماره فصلنامه دانش با مقاله «قسمت نامه‌ها در ادب پارسی از وحشی بافقی تا اقبال لاهوری» موجب تشکر است. ادامه همکاری و هرگونه نقد و نظر درباره مجله دانش مورد استقبال و امتنان مزید خواهد شد.

اکنون دو سه نامه بطور نمونه، که مشتی از خرواری است، با کمی اصلاح و توضیح می‌خوانیم که نمایانگر وضع و شکل فعلی فارسی در مناطق مختلف پاکستان و هند می‌باشد؛ یعنی فارسی محاوره‌ای که امروز هم در بعضی خانواده‌ها زبان گفت و شنود است یا افراد پیر و مسن آن را می‌دانند. به آن تکلم می‌کنند با این اطمینان و افتخار که این درست همان فارسی است که زبان اسلاف ایشان بوده و امروز در موطن مختلف همانگونه صحبت می‌شود.

دانشمند ارجمند مدیر مسئول فصلنامه دانش

با تقدیم سلام و احترامات بی پایان

مجله عزیز «دانش» شماره ۴۸-۴۹ (بهار و تابستان ۱۳۷۶) واصل و موجب تشکر گردید.

متأسفانه در معرفی اثر اینجانب «آینه حیرت» ۱۲۸۹ هـ را سال تألیف تذکره قلمی کرده شده است. در حالیکه این سال وفات مؤلف اصلی آن یعنی احمد حسین درد قریشی کاکوروی است. سال تألیف «آینه حیرت» ۱۲۵۸ هـ است چنانچه که در صفحه ۲۲ متن چاپی و هم در صفحه هشت پیش گفتار بنده نشان داده شده است... همچنین در معرفی مورد ذکر «کتاب خانه عمومی شرقی و خدا بخش» نوشته شده است که بایستی شرقی خدا بخش (بدون واو میان این دو واژه) نوشته می‌شد!

رئیس احمد نعمانی

مودای محبت خون مستلمی پزند / زمانه سلسی بون مشتقم کسب کداز / باشد که خود در مست یا آورند باز / در که لکم قاسم پستیم ما کز کرد

نستعلق

دانی چرا نشیند مددی کج غلوت / از دست خبر برون بیرون نشاید

هم کارخان عاشق آفتن حال کسین / کرمانی نسبت ادو حاشی بزاد / عیاسل است یا اوقات نیگونی / اندو کی کردی با هم می برآرد

۱۱۱۱۱۱ سال  
ویدار یار فایز دانی چون تو دارو  
ابری که در بیابان آتشانی بیبار  
ای بوی آشنایی دادم از جابه  
پیغام ویر مسل جانان پیوی دارو  
کسین غلوت

# بخش اردو



۱۹۴۹

## ڈاکٹر سبط حسن رضوی

ڈاکٹر سبط حسن ایک عظیم انسان تھے، بچوں کے مثالی باپ تھے۔ بچوں کے ساتھ ایسا برتاؤ رہتا تھا کہ جیسے دوستوں کے ساتھ ہوتا ہے کبھی غصہ سے بات نہیں کی میرے لئے ایک بہترین شوہر تھے ان کی لاتعداد خوبیوں کا شمار میرے لئے ناممکن ہے میری ہر خوشی پوری کرتے تھے میری بھی ہمیشہ یہی کوشش ہوتی تھی کہ انہیں خوش رکھوں اور کسی طور ان کی دل آزاری نہ ہو ان کے جانے سے زندگی بیکار سی شے نظر آتی ہے ان میں جو خوبیاں موجود تھیں وہ ناقابل فراموش ہیں۔ تعلیم کے زمانے میں انہوں نے مقدس مقامات کی زیارات کروائیں والدین کے فرائض سے غافل نہیں تھے پہلے اپنے والدین کو زیارات کروائیں پھر چھکو زیارات کروائیں بیماری کے ایام میں بھی خیال رکھتے تھے کہ کہیں تھک کر میں بیمار نہ ہو جاؤں بچوں سے کہتے تھے کہ اپنی ماں کا خیال رکھو اپنی تکلیف کا کبھی زبان سے اظہار نہیں کیا سوائے خدا کے شکر کے، میں بہت ناز کرتی تھی کہ خدا نے ایسا شوہر عطا فرمایا جو غیروں میں، عزیزوں و اقارب میں، گھر میں اور دوستوں میں ہر دل عزیز ہے۔ دنیا میں ان کی مثال نہیں مل سکتی ان کی کس کس چیز کو اور کس کس بات کو یاد کیا جائے انہوں نے اپنی بیٹیوں کے جیوں ساتھیوں کا انتخاب بھی ایسے خاندانوں سے کیا جو شریف النفس اور عزت دار ہوں اور جنہیں دوسروں کی ہمدردی کا احساس ہو خدا کا شکر ہے کہ خدا نے انہیں سرخسرو کیا ہم دونوں باہمی رضامندی سے ایک ہی فیصلہ کیا کرتے تھے اور کبھی ایک دوسرے کی مخالفت نہیں کرتے تھے زندگی بہت اچھی گذر رہی تھی خدا معلوم کس کی نظر لگ گئی یا پھر میں یہ کہو گی کہ انہوں نے تمام مسائل حل کر کے میرے لیے راحتیں ڈھونڈی ہیں اپنی پوری ذمہ داریاں نباہ کر گئے اور دنیا کو اپنے گھر والوں اور اپنی چاہنے والی ساتھی کو تڑپتا روتا ہوا چھوڑ کر اطمینان کی سانس لیتے ہوئے ہنستے مسکراتے پر نور چہرہ لیکر اپنے خالق حقیقی کے دربار میں پیش ہو گئے ایسا چہرہ کبھی بھی کسی کا نہیں دیکھا تھا جیسا ان کا تھا، ایسی شیرین زبان، محبت بھری نگاہیں، پرسکون چہرہ کا مالک ہونا، اخلاق، ہمدردی اور اپنے عمل سے دوسروں کا اپنا گرویدہ بنانا بہت مشکل کام ہے لیکن وہ یہ ساری باتیں اپنے اندر سمونے ہوئے تھے۔ حضرت علیؑ کا ہاتھ ان کی پشت پر نقش تھا کبھی کسی برے کی برائی سے خائف نہیں ہوئے تھے ان کے دل میں سوائے خدا کے کسی کا ڈر خوف نہیں تھا کمزوری بہت تھی لیکن وقت آخر تک مولا کا ذکر و رد زبان تھا۔ مصروفیات کے باوجود ہر تقریب میں شرکت اپنا فرض عین سمجھتے تھے۔ تمام خوبیوں میں سب سے اہم خوبی یہ تھی کہ آجکل کے زمانے کے لحاظ سے کسی کی دل آزاری نہیں کی ہمیشہ خود اپنی کفالت کی اور کبھی کسی کا احسان نہ لیا، اور نہ کسی پر بار بنے۔ ہمیشہ حق کی آواز

بلند رکھی جھوٹ سے ہمیشہ پرہیز کیا اور نہ ہی ایسے لوگوں کو پسند کرتے تھے۔ کاش کہ ان جیسے اوصاف مجھ میں بھی سما جائیں اور ان جیسی خوبیاں تمام اولاد میں سرایت کر جائیں جب انسان دنیا سے چلا جاتا ہے تب اس کی اور زیادہ قدر ہو جاتی ہے۔ دنیا اس کی یاد میں روتی ہے اور پشیمان ہوتی ہے ان سے محبت نبھانے کا واحد ثبوت تب یوں دیا جاسکتا ہے کہ جیسا وہ چاہتے تھے ویسا ہی کیا جائے۔ ان کے نام کو، ان کے اعمال کو فراموش نہ کیا جائے۔ کوئی حلقہ ایسا نہیں ہے جس میں انہوں نے اچھا کام نہ کیا ہو انہوں نے اسکولوں، کالج، ادبی ادارہ، مسجد امام بارگاہ، ہسپتال ہر جگہ اپنا نام پیدا کیا کسی لالچ کی غرض سے نہیں بلکہ ہمدردی سے۔ کبھی اپنا فائدہ نہ سوچا بلکہ دوسروں کے لئے بیماری میں بھی یہ خیال رہتا تھا کہ میں ٹھیک ہو جاؤں تو سب کام انجام دینے ہیں کاش کہ خدا اتنی مہلت دیتا کہ ان کی خواہش پوری ہو جاتی لیکن ایسا کہاں ہو سکتا تھا یہ امام، پیغمبر ﷺ ہی کر سکتے تھے۔ لیکن میں اپنے دل کو تسلی کیسے دوں اب خدا جھکو اتنی ہمت دے کہ تاحیات ان کے مشن کو برقرار رکھ سکوں اور جیسا وہ چاہتے تھے ویسا ہی کروں یہ میرے دل کی آواز ہے۔

میرے ساتھی نے مجھے چھوڑا ہے دنیا میں تنہا روتی ہوئی چلی جاؤگی میں قبرستان میں کیوں خفا تم ہو گئے ہو ہنس کے بتلاؤ مجھے کیا خواب میں بھی آ نہیں سکتے ہو بتلاؤ مجھے قبر پہ جا کر میرے دل کو سکون ملتا نہیں اور زور سے آواز دیتی ہوں تو کیا سنتے ہو کس کو اپنے دل کی حالت چیر کر دکھلاؤں میں میرے دل پر جو گذرتی ہے کسے بتلاؤں میں اب کہاں ڈھونڈوں تمہیں اتنا تو بتلاؤ مجھے افسوس کہ وہ وقت میرے سامنے آتا نہیں۔

\*\*\*

## میرے والد

میرے والد محترم ایسا نام جو ہمیشہ لوگوں کے دلوں میں زندہ رہے گا۔ میں نے ذاتی طور سے آج تک کوئی مضمون کسی کے بارے میں نہیں لکھا اصل میں میرا شعبہ ہنرہای نیامی ہے لیکن ان کی شخصیت نے مجھے مجبور کر دیا میری تحریر کوئی حیثیت نہیں رکھتی جبکہ ملک کے نامور محقق، استاد ہا، علماء ان کی زندگی کے کارناموں کو خوبصورت الفاظ میں خراج تحسین پیش کر رہے ہیں کاش خدا ان کو اتنی مہلت دے دیتا کہ وہ اپنے بارے میں کوئی کتاب لکھ سکتے۔ بحرحال میں ایرانیوں کی بہت مشکور ہوں جنہوں نے ہم سب کو یہ موقع فراہم کیا کہ اپنے خیالات کا اظہار کر سکیں۔

میرے والد سید سبط حسن رضوی صاحب خطیب آل محمد، محقق، استاد، دانشور، عالم اور سب خصوصیات کے مالک تھے یہ سب خصوصیات ایک شخص میں پائی جانا کسی معجزے سے کم نہیں۔ زندگی کا کوئی بھی شعبہ ہو اس پر ان کو پورا کمال حاصل تھا ایک اقتباس ان ہی کی تحریر کا آپ کے سامنے پیش کرتی ہوں۔

”خداوند عالم کا اپنے بندوں پر یہ لطف و کرم ہے کہ وہ ان کو اشرف المخلوقات کی صف میں پیدا کر کے بغیر رہنما کے نہیں چھوڑتا بلکہ ان کی ہدایت کا بھی سامان کرتا ہے حضرت آدم سے لے کر حضرت خاتم تک انبیاء کا سلسلہ جاری رہا جن کا مقصد لوگوں کو ہدایت دینا اور تربیت کرنا تھا اور اس کے بعد آئمہ اولیاء اور علماء نے اس مقصد کو آگے بڑھایا۔“

حدیث میں وارد ہوا ہے پل صراط پر جب عالم و عابد ایک ساتھ ہو جائیں گے تو عابد سے کہا جائے گا کہ داخل جنت ہو اور اپنی عبادت کا پھل حاصل کر اور عالم سے حکم خالق ہو گا تم اسی جگہ ٹھہرو اور جس کی چاہے شفاعت کرو جس کی سفارش کرو گے وہ بخش دیا جائے گا عالم کا قیام انبیاء کی جگہ ہو گا۔

دوسری حدیث میں آیا ہے میری امت کے علماء بنی اسرائیل کے انبیاء کی طرح ہیں اس کے معنی یہ ہیں کہ وہ ہر جہت میں انبیاء کی طرح ہیں بلکہ جس طرح کسی خوبصورت بچے کو چاند سے شیبہ دی جاتی ہے تو یہ ایک مثال ہوتی ہے نہ یہ کہ وہ بچہ ہر لحاظ سے چاند کے مثل ہو۔ یہ خوبصورت تحریر میری نظر سے گذری تو میں نے اس کا ذکر یہاں اسلئے کیا کہ بیشک میرے والد بھی علماء کی فہرست میں آتے ہیں۔ ان کا سلسلہ نصب حضرت امام رضا کی اولاد تک پہنچتا ہے اور انہوں نے پاکستان کے علاوہ دنیا کے چودہ ممالک میں جاہجا توحید کے چراغ روشن کیے اور اپنے باپ کا نام روشن کیا جو کہ ایک تقیہ مولانا تھے اور صرف کراچی میں انہوں نے ۱۹ مساجد قائم کیں جس

میں ۲۸ سال گزرنے کے بعد بھی ہر جمعرات کو ان کی فاتحہ خوانی ہوتی ہے۔  
 سبط حسن رضوی صاحب نے فقہ و اصول کو مکمل طور سے سمجھا اور شیعہ سنی  
 اتحاد پر آپ نے بہت زور دیا اور علماء اہل سنت کے بہت سے باہمی جھگڑوں کو ثالث  
 بن کر طے کیا آپکی ساری کامیابی اور مذہب حق کی ترویج کا راز آپ کی وہ خوش اخلاقی  
 تھی جو لوگوں کو اپنی طرف متوجہ کرتی تھی۔ وہ تعصب مذہبی سے پاک تھے ہر مذہب  
 اور ملت کے لوگوں کو ایک نظر سے دیکھتے تھے۔ یہی وجہ ہے کہ دنیا کے مختلف ممالک  
 میں ان کی مجلس ترجمہ منعقد ہو رہی ہیں اور اور بہت خوبصورت الفاظ سے ان کو یاد  
 کیا جا رہا ہے میں پھر ان کے خوبصورت الفاظ کو نقل کر رہی ہوں کہ:  
 ”وہ گناہ جس سے تمہیں رنج ہو اللہ کے نزدیک اس نیکی سے کہیں اچھا ہے جو تمہیں  
 خود پسند بنا دے۔“

دوسری جگہ کہتے ہیں کہ انسان کی جتنی بہت ہوتی ہی اس کی قدر و قیمت ہے اور  
 جتنی مردت اور جوانمردی ہوگی اتنی ہی راست گوئی ہوگی اور جتنی بہت اور خوداری  
 ہوگی اتنی ہی شجاعت ہوگی اور جتنی غیرت ہوگی اتنی ہی پاکدامنی ہوگی“  
 ہم کوئی بھی مضمون لکھ لیں لیکن جب تک ان سے اقتباس نہ لیں ہماری تحریر  
 ادھوری ہے۔

ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی نے زندگی کے ہر شعبہ میں کمال حاصل کیا یہ سب ان  
 کے ماں باپ کی دعاؤں اور خود ان کی انتھک محنت کا نتیجہ ہے وسائل کی کمی کے باوجود  
 ان کی ترقی میں کوئی چیز روکاوٹ نہیں بنی۔ وہ ہمیشہ اخلاق دیانت داری، خلوص نیت،  
 صلہ رحمی، محبت اور محنت کا درس دیتے تھے ان کا رویہ اپنی اولاد کے ساتھ بہت  
 شفیقانہ اور دوستانہ تھا ہر نصیحت بہت خوبصورت طریقے سے کرتے تھے ہم سب ہمیں  
 بھائیوں کو خوبصورت مستقبل دیا۔

فارسی شروع ہی سے ہمارے گھر میں اوڑھنا بچھونا تھی بلکہ بچپن میں تو ہم اپنے  
 آپ کو ایرانی ہی تصور کرتے تھے ایرانی ہر تنوار ہمارے گھر میں بہت زور و شور سے  
 منایا جاتا تھا انہوں نے ایران اور اس کی تاریخ کی خدمت بہت خلوص سے کی۔ خدا  
 نے انہیں محبت اور اخلاق کی مٹی سے بنایا تھا کوئی ایسا شخص نظر نہیں آتا ہے جس کو  
 ان سے کوئی شکایت ہو خدا ان کی مرحمت کرے اور ہم کو انکے نقش قدم پر چلنے کی  
 توفیق عطا کرے اور خدا ان کے دوستوں میں اتنا طرف عطا کرے کہ وہ ہم سے پہلے کی  
 طرح پیش آئیں۔ آمین۔



## بھائی جان

ڈاکٹر سبط حسن کے بچوں کی خواہش ہے کہ میں بھائی جان پر کچھ لکھوں۔ مگر میرے لئے بھائی جان کے بارے میں کچھ لکھنا بیحد مشکل ہے۔ دل تو چاہتا ہے کہ اتنا لکھوں کہ تمام دنیا کی روشنائی اور قلم کی پوری طاقت ختم کر دوں۔ دماغ میں ایک ہلچل سی مچی ہوئی ہے اور بھائی جان کی پوری شخصیت آنکھوں میں بسی ہوئی ہے۔ ایک مہربان اور شفیق ہستی جو سرتا پا محبت و اخلاص کا پیکر تھی۔ کہنے کو وہ میرے خالہ زاد بھائی تھے۔ لیکن سگے بھائیوں سے بڑھ کر تھے، وہی محبت وہی پیار صرف جو ایک بھائی دے سکتا ہے وہ مجھے دیا کرتے تھے۔ میری ہر خوشی کو اپنی خوشی سمجھتے تھے اور میری ہر تکلیف دور کرنے کی کوشش کرتے تھے ان کی کس کس بات کو یاد کروں مجھے تو میرے لئے اس حقیقت کا اعتراف مشکل ہی نہیں بلکہ ناممکن بھی لگ رہا ہے کہ بھائی جان اب اس دنیا میں نہیں رہے ہیں ٹیلی فون کی گھنٹی بجتی ہے تو خیال آتا ہے کہ شاہید بھائی جان کا فون ہو گا۔ اگر خود کرتی ہوں تو جب تک گھنٹی بجتی رہتی ہے یہی خیال ہوتا ہے کہ اب بھائی جان فون اٹھائیں گے اور کہیں گے ”ہیلو“ مگر ایسا نہیں ہوتا اور بھائی جان کی دلگرفتہ آواز سنائی دیتی ہے۔ دل پر ایک برجھی سی لگتی ہے اپنے آپ کو بہت سمجھاتی ہوں کہ ایسی سوچوں میں نہ الجھوں، حقیقت کو تسلیم کروں کہ بھائی جان وہاں چلے گئے ہیں جہاں سے کوئی واپس نہیں آتا۔ ہر پیاری شے کو فنا ہے بقا صرف اللہ کی ذات کو ہے۔ ایک دن ہم سب نے وہاں جانا ہے جہاں انسان کے ساتھ صرف اس کے اعمال جاتے ہیں اس کے سوا اور کچھ نہیں انسان کا ساتھ دیتا بھائی جان

اپنوں، بیگانوں سب کا خیال رکھنے والے ایک نیک انسان تھے بہت اچھے بیٹے، بہت مہربان بھائی، شفیق باپ، چاہنے والے اور احترام کرنے والے شوہر، ہر رشتے کو سمجھنے والے غرض میں کیا ان کی تعریف کروں۔ میرے پاس وہ الفاظ نہیں ہیں اور نہ قلم میں وہ طاقت ہے۔ کہ ان کی خوبیاں بیان کروں اللہ تعالیٰ بھائی جان کو اپنے جوار رحمت میں بہترین جگہ مرحمت فرمائے اور ہم سب کو یہ عظیم غم برداشت کرنے کا حوصلہ دے آمین ثم آمین۔ ان کے بچوں کو زندگی کی بہترین نعمتیں حاصل ہوں اور ان سب کو اپنے عظیم باپ کے نقش قدم پر چلنے کی توفیق حاصل ہو۔ آمین ثم آمین۔

زمانہ خود ایک بڑا مہم ہے۔ وقت کے ساتھ ہر زخم مندمل ہو جاتا ہے۔ مگر بھائی جان کی یادیں میرے لئے سرمایہ حیات ہیں۔ رات کو جب میں بستر پر لیٹی ہوں تو ایک شفیق چہرہ اور محبت سے لبریز آنکھیں میرے تصور میں در آتی ہیں اور ایسا لگتا ہے کہ ایک آواز آرہی ہے ”انوری گھبراؤ نہیں، رُو نہیں، اللہ پر بھروسہ رکھو۔ وہ ہر لمحہ ہر گھڑی اپنے بندوں کے ساتھ ہے، مایوسی کفر ہے۔“ ان کی ایسی باتوں سے مجھے تقویت ملتی تھی اور میں جو بیمار ہی رہتی ہوں اپنے میں حوصلہ پیدا کر لیتی تھی۔

بھائی جان جیسے لوگ مرتے نہیں بلکہ زندہ جاوید ہو جاتے ہیں۔ ان کی خوبیاں اور ان کا حسن عمل جس پر وہ زندگی بھر عمل کرتے رہے۔ باقی ہے اور رہے گا اور اسے کبھی کوئی فراموش نہیں کر سکے گا۔ وہ صحیح معنوں میں عالم باعمل تھے پاکیزہ کردار، پاکیزہ خیالات اور اعلیٰ اخلاقی اقدار کے حامل طبیعت میں شائستگی کے ساتھ ساتھ مزاح کا بھی عنصر تھا۔ یہ نہیں کہ بالکل خشک طبیعت کہ پاس بیٹھنے والا بور ہو جائے نہیں بلکہ ان کی صحبت میں بیٹھنے کو جی چاہتا تھا کہ مزید پاس بیٹھیں۔ اگر کوئی دینی مسئلہ سمجھاتے تو اتنے آسان الفاظ میں کہ ہر لفظ دل میں پیوست ہو جاتا اور ذہن کو آسودگی ملتی تھی۔ غرض کن کن اوصاف کا ذکر کروں ان کے لیے یہ کہنا غلط نہیں ہے کہ وہ اپنی ذات میں ایک مکمل شخصیت تھے۔

## سبط حسن رضوی کی یاد میں

پرتو روئیلہ

سبط حسن رضوی کا انتقال ہو گیا ہے!... میں اپنے ٹریول ایجنٹ کے دفتر سے نکل رہا تھا کہ مجھے آئینہ کے ملک صاحب سیڑھیوں پر مل گئے۔ میرے ہاتھ سے عمرے کے متعلقہ کاغذات اور پاسپورٹ گر گئے اور میں حیران ان کو کئی لمحے دیکھتا رہا۔ یہ کیا ہوا؟ انہوں نے کیا خبر سنائی؟ کیا یہ دنیا میں پہلی بار ہوا ہے؟ کیا اس سے پہلے ایسا واقعہ نہیں ہوا؟ سرد اور بے حس حقائق کی دنیا میں یہ بھی ایک واقعہ تھا جو رونما ہو چکا ہے اب آپ کا دل اس حقیقت کو مانے یا نہ مانے حقیقت پر کسی قسم کا کوئی اثر نہیں پڑتا۔

مڑ کر دیکھتا ہوں تو ایسا لگتا ہے گویا میرا ان کا تعلق ہمیشہ سے ہو اگرچہ میں پہلی بار ان سے اپنے عزیز دوست سیف زلفی کے ساتھ ۱۹۷۲ء کے اردگرد کبھی ملا تھا۔ ان ہی دنوں مجھے فارسی کے دورے ذرا زیادہ شدت اور مختصر وقفوں سے پڑنے لگے۔ چنانچہ خانہ فرہنگ ایران۔ راولپنڈی میں مجھے تھوڑے عرصے کے لئے ان کی شاگردی کی سعادت بھی حاصل ہوئی اور پھر یہ تلمذ تادم آخر رہا۔ فارسی سے متعلق اپنی ہر مشکل میں ان ہی کے پاس لیجاتا اور ہمیشہ شاد کام واپس آتا۔ بلکہ ”نامہ ہمای فارسی غالب“ کا ترجمہ کرتے وقت تو میں نے ان کو پہروں زحمت دی ہے۔ میں اور وہ مختلف لغات لئے بیٹھے ہوتے اور گھنٹوں غالب کے طرز اظہار کے رموز تک پہنچنے کی کوشش کرتے۔ مجھے اپنی دیوانگی میں اکثر موصوف کی پیرانہ سالی، ضعف عمر یا ناسازی طبیعت کا بھی خیال نہ آتا۔ لیکن سبط حسن صاحب کی طرف سے مجھے کبھی ناگواری یا طبیعت پر گرانی کا شبہ بھی نہیں ہوا۔ ایسا لگتا تھا کہ ایک فیض کا دریا ہے جس کی تندی اور تیزی میں کبھی فرق نہیں آتا۔ جو تشنہ کام ہیں جب چاہیں اور جتنا چاہیں سیراب ہو سکتے ہیں۔ مجھے جہاں تک یاد پڑتا ہے اس ضمن میں میری آخری ملاقات ان سے سال ۱۹۷۷ء کے وسط میں ہوئی تھی کتاب کی نوک پلک درست کرتے اور اس کا پیش لفظ لکھتے

لکھتے بات اُست تک پہنچی اور وہ منصوبے جن کے مطابق کتاب کی طباعت دسمبر ۱۹۷۷ء میں مکمل ہو جاتی تھی آج ہماری طرح گردن جھکائے خاموش کھڑے ہیں اور میں یہ سوچتا ہوں کہ کاش یہ کتاب ان کی زندگی میں طبع ہو جاتی اور میں بصد افتخار اس کتاب کو اس اعتراف کسب فیض کے ساتھ ان کی خدمت میں پیش کر سکتا۔ سوچتا ہوں اس پیش لفظ کے وہ چند جملے جو میں نے خاص طور پر ان کے لئے لکھے ہیں اب تو بالکل بے معنی ہو گئے ہیں۔

اس دل دوزجائی میں میرے لئے قلق کا ایک دوسرا سبب یہ بھی ہے کہ میں ان کی آخری رسومات تکفین و تدفین میں بھی شامل نہیں ہو سکا چونکہ مجھے عمرے کا بلاوا آپکا تھا البتہ سرزمین حجاز پر حرمین شریفین میں لمحے لمحے میں استاد مرحوم کی مغفرت کی دعا کرتا رہا میرے خریطنہ عبادت میں اس عمرے کی سب سے وقیع دعائی تھی کہ اے ذوالجلال سید سبط حسن رضوی کو جنت الفردوس میں جگہ دے اور ان کو وہ مرتبہ عطا فرما کہ جو تو نے مومنین اور صالحین کے لئے مخصوص کیا ہے۔ آمین ثم آمین

\*\*\*

## ڈاکٹر سبط حسن رضوی کی یاد میں

ڈاکٹر سبط حسن رضوی کا انتقال بلاشبہ ادب، تحقیق، لسانیات، مہدت اور یگانگت کا بہت بڑا نقصان ہے۔ مرحوم بہت اچھے انسان اور شریف دوست تھے۔ انہیں بالخصوص مذہب فارسی ادب اور تواریخ سے زیادہ نسبت تھی۔ وہ ایک اعتبار سے صحافی بھی تھے اور عالی پایہ مترجم بھی۔

ان کی پیدائش لکھنؤ میں ۱۹۲۷ء میں ہوئی۔ وہیں انہوں نے اپنی تعلیم مکمل کی اور عین جوانی کے عالم میں ہندوستان کی تقسیم کے بعد اپنے عزیز و اقارب کیساتھ کوئٹہ چلے آئے۔ یہاں ان کے بلوچستانی عزیزان پہلے سے مقیم تھے۔ بالخصوص ۱۰ ماہر افغانی اور ان کے بزرگان پاکستان سے پیشتر آباد تھے۔ ڈاکٹر سبط حسن رضوی ماہر افغانی کے ماموں زاد بھائی تھے۔

بلوچستان ہی فارسی کا چلن عام تھا۔ لوگ اپنی اپنی زبانوں کیساتھ اردو کو اپنائے ہوئے تھے۔ اس طرح اردو اور فارسی اہل کوئٹہ کے مزاج میں داخل تھی لہذا اہل اردو کو یہاں کسی اجنبیت کا احساس نہیں تھا۔ کوئٹہ میں ”زوار خانہ“ سینکڑوں برسوں سے موجود تھا۔ اسی طرح امام بارگاہ (پنجابی) اپنی انفرادیت رکھتا تھا۔ جبکہ ٹوٹی روڈ پر امام بارگاہ امر وہہ کا قیام پروفیسر نوشاہ نقوی کی کوششوں سے وجود میں آیا تھا۔ یہاں کوئٹہ کے تمام فرقوں کے لوگ جمع ہو کر یکساں طور پر اپنے اپنے نظریات کا اظہار کرتے جس سے بلوچستان میں محبت اور دوستی فروغ پاتی تھی۔ اس امام بارگاہ میں ڈاکٹر سبط حسن کے ماموں مجالس اور تقریبات میں بلا تامل شرکت کرتے۔ انہیں تنظیم میسر آتی اور اس عظمت میں اضافے کا ایک باعث ڈاکٹر سبط حسن رضوی کی فرض شناسی، ذہانت اور علمی اچھ تھی۔

ڈاکٹر سبط حسن رضوی بہت جلد ون یونٹ کے زمانے میں راولپنڈی منتقل ہو گئے۔ یہاں انہیں فارسی کے پروفیسر کی حیثیت سے ملازمت مل گئی اور اسی دوران وہ تہران یونیورسٹی چلے گئے جہاں انہیں (Ph.D) کی ڈگری تفویض کی گئی۔ وہ جب پاکستان واپس آئے تو ڈاکٹر سبط حسن رضوی کی حیثیت سے بہت جلد پہچانے گئے ان کی اس پہچان میں فارسی زبان پر مکمل عبور، با محاورہ اردو، دلاویز انگریزی اور تحقیق ہی جانشانی تھی۔ پورے پاکستان میں علم و فضل، لسانیات میں وسعت معلومات، انشاپردازی، زودنوئسی اور برجستہ فارسی میں فی البدیہہ ترجمہ بلکہ تقاریب میں فارسی علماء اور ایرانی مفکروں کی تقاریب کا اردو ترجمہ انہیں اپنے عہد میں منفرد بناتا تھا وہ جب تک پروفیسر کی حیثیت سے فرائض انجام دیتے رہتے ان کے روز مرہ کے معمول میں شیوا بیانی کے علاوہ فارسی انشاپردازی اور کہنہ مشقی شامل تھی۔ وہ کسی لمحے آرام نہیں کرتے تھے۔ چنانچہ

درسی فرایض کیساتھ ساتھ مرحوم فارسی زبان کے فروغ، اس میں تحقیق اور تنظیمی صلاحیتوں میں اپنا وقت صرف کرتے تھے۔ اسی بنا پر ان کی آنکھوں میں دکھن پیدا ہوئی اور وہ دل کے مریض بن گئے۔ یہ مرض آخر آخر جان لیوا ثابت ہوا۔

راولپنڈی میں مرحوم نے پاکستان کے فارسی شعرا کی تلاش میں دن رات محنت کر کے ایک ضخیم کتاب مرتب کی۔ ان کی اس محنت پر اہل فکر و دانش حیرتوں میں گم ہو گئے کہ ایسے ایسے فارسی شعرا کو انہوں نے ڈھونڈ نکالا کہ جن کے نام سے بھی کوئی واقف نہیں تھا۔ اتنی بڑی تحقیق، محنت اور ہمت پر کسی نے انہیں سوائے رسمی مبارکباد کے اور کچھ پیش نہ کیا جبکہ وہ ایک اور (PHD) کے مستحق تھے۔

مرحوم بلا تعصب ادیب، پروفیسر اور مقرر تھے۔ چنانچہ بہت کم لوگ ان کے فن و فکر کا مقابلہ کر سکتے تھے۔

راقم کے ساتھ ان کے تعلقات کوئٹہ سے تھے۔ یہ مخلصانہ مخلصانہ دوستی وہ آخر وقت تک نبھاتے رہے ادیبوں، انشا پردازوں، شاعروں اور محققین کیساتھ وہ اپنے تعلقات روزہ افزوں بڑھاتے رہتے تھے۔ بلکہ یہ کہا جائے تو بے جا نہ ہو گا کہ پاکستان سے پڑھ کر انہیں فارسی گویان افغان اور اہل ایران زیادہ جانتے تھے۔ انہوں نے پاکستان اور ایران کے باہمی تعلقات اور یگانگت میں ایثار پیشگی کا ثبوت دیا لہذا ان کی تحقیق اور عالی پایہ اخبار نویسی نے سب کے دلوں میں محبت کے چراغ جلانے رکھے۔ وہ طبعی طور پر تنظیمی انسان تھے۔ انہوں نے انجمن سازمان فارسی راولپنڈی اور دبستان انیس کیلئے اتنی عظیم خدمت انجام دی ہے کہ اس پر ایک مکمل Thesis لکھا جا سکتا ہے۔ اس امر کیلئے نوجوان ادیبوں اور محققین کو توجہ دینی چاہئے۔

میں نے انہیں ہمہ وقت گفتگو کرنے والا عالم، فاضل، علم و فن فراخ پیش کرنے والا مفکر اور ہمت اور آبرو کیساتھ اردو اور فارسی کی شمعیں جلانے والے جوگی کی حیثیت سے دیکھا۔ میں نے انہیں امام بارگاہوں میں بری امام مشہدی پر اجتماعی مجالس اور وسیع المشرب کی محفلوں میں بہت جتوں میں دیکھا ہے وہ آئینے کی طرح شفاف، اور نظریاتی طور پر فولاد کی کیسٹھ مستحکم تھے۔ لہذا میں پورے وثوق کیساتھ کہہ سکتا ہوں کہ ان جیسا موجودہ عہد میں کوئی محقق موجود نہیں تھے اور نہ ہی واعداری کا پیکر جسے ہر نظریے کے لوگ پسند کرتے ہوں مجھے اس امر کا بھی احساس ہے کہ ان جیسا محقق اور انیس شناسی میں وفاداری کا ثبوت دینے والا اب شاید ہی پیدا ہو۔

ہمارے عہد میں فارسی زبان اپنی قدامت کی بنا پر زندہ رہے گی مگر چراغ اردو پاکستان میں بجھانے کیلئے انگریزی اور جدیدیت کی معاشرتی چکا چونڈ پیدا کی جا رہی ہے۔ ایسے عالم میں ڈاکٹر سبط حسن رضوی ہمیشہ یاد آئیں گے کیونکہ پروانے آہستہ آہستہ اٹھتے جا رہے ہیں محفلیں ویران ہو رہی ہیں اب لوگوں کی ترجیحات ادب، تحقیق اور تواریخ نہیں ہے بلکہ ٹیلی وژن کی خیرگی، کرکٹ کی یورش اور معاشرتی ہنگامہ آفرینی ہے تو ڈاکٹر سبط حسن رضوی جیسا مخلص، واعداری کے پیکر اور خلوص کے مجسمے کی یاد..

کانٹے کی طرح چبھتی رہے گی۔  
 میں سمجھتا ہوں ان کی غیر موجودگی میں دستان انیس، انجمن سازمان فارسی، اور ایرانی  
 تقاریب میں وہ روشنی میسر نہ ہو سکے گی کیونکہ ان کی موجودگی سے یہ ادارے بے نظیر  
 اور بے مثل کی علامت ہوتے تھے۔ اب پروانے ہوں گے مگر روشنی نہیں ہوگی۔

بجھ رہے ہیں چراغِ دیر و حرم  
 دل جلاو کہ روشنی رو کم ہے

\*\*\*

تصویر

خبرِ عہدِ گلِ حسنہ کی ناتوانی  
 نطنز، دل کی حیاتی جاودانی  
 نہیں ہے اس زمانے کی تاک و تاز  
 سراو اور حدیثِ سن ترانی

”اقبال“

مہر



### نفس ما و صبا

نفس ما و صبا نسا کش نشان خوابند  
 عالم پید و کر باره جوان خوابند  
 از غوان جام تهی لبین خوابند  
 چشم ز کس پشتی تن کز آن خوابند  
 گل غریب غنیمت شمردیش صحبت  
 کج باغ آمد از آیه راه و از آن خوابند  
 این تقاول که کشید از غنم چران میل  
 تا سپرد و گل غمزه زمان خوابند  
 ای دل از عشرت لغو ز بجزو آنکسی  
 مایه نیت بقار اکرمین خوابند  
 ماه شعبان سزادست قح کاین خورشید  
 از نظر تا شب عید رمضان خوابند  
 مطرب بچین اندل است غزل خوان و سرود  
 چند کوی که چنین رفت و چنان خوابند  
 کرد و بجز بجز انابت شدم خرد و بکس  
 مجلس و عطا در آنست و زمان خوابند

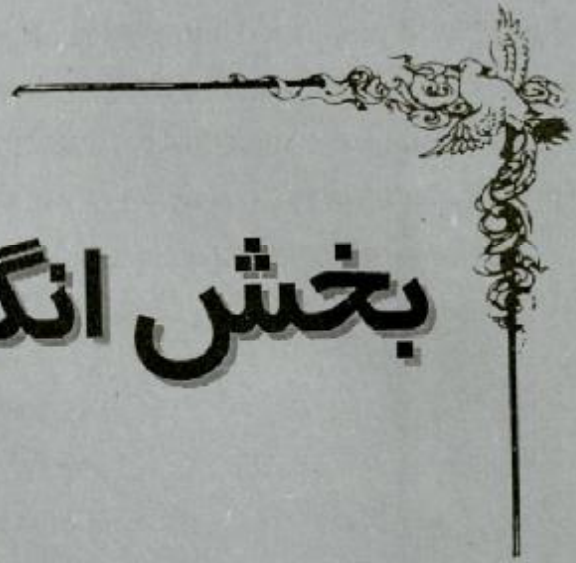
حافظ از بهر تو آمد سوی استیلا و جود

قدمی نه بود اعشش که روان خوابند





# بخش انگلیسی



## A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

---

Similarly, Dr. Rizvi's cousin has also referred to some of the good habits of Dr. Rizvi, and that he was an obedient son, a faithful husband, a loving father and a sincere friend.

Likewise, Mr. Parto Rouhila, a well-known poet has related some of his experiences with Dr. Rizvi which indicate that Dr. Rizvi was sincere friend and was always ready to help his friends in time of need. He regrets that he could not attend Dr. Rizvi's burial rites as he has gone to Hijaz for Umra.

Dr. Rashid Nisar, another writer and poet has expressed similar feelings on the sad demise of Dr. Rizvi, and has referred to some of his experiences during Dr. Rizvi's stay in Quetta, Baluchistan. He has emphasized that Dr. Rizvi was an impartial and unbiased preacher of Islam, and very broad-minded in his approach towards religion. He was heart and soul of several literary and religious associations which will certainly lose their lustre and attraction they enjoyed due to his personal attention.

Dr. Ali Reza Naqvi

\*\*\*

**A CRITIQUE OF MS OF JAWAHIR-E ABBASIYAH** by Dr. Agha Yamin Khan of Lahore. The writer has dealt with a Manuscript of Jawahir-e Abbasiyah, originally found in the Library of S. Anis Shah Gilani, in Sadiqabad in suburbs of Bahawalpur state, but now only its photocopy is found in the Library of S. Abdul Rahman in Bahawalpur. Another name of the book is Tazkeratul Khawanin. It is a history of the Abbasid rulers of Bahawalpur in three chapters dealing with an account of latest king of the Abbasid caliphate till the reign of Mubarak Khan ali, an account of Bahawal Khan II, followed by that of M. Sadiq Khan.

**DR. AGHA HUSAIN HAMADANI.** A brief biography of late Dr. S. Agha Husain Hamadani (1321- 1371/ 1942-1997), Chairman Pakistan Institute of Historical and Cultural Research, and President of Hamadan Association who has written his research papers on the Life & Works of Sayyid Ali Hamadani (translated into Persian and Urdu by Dr. Mohammad Riaz Khan), Mohtarama Fatima Jinnah, Muslim Sultans of Delhi and an Extensive Paper on Kashmir.

**DEATH OF DR. SIDDIQ AKHTAR ALAVI.** Dr. Siddiq Akhtar Alavi, a well-known contemporary Persian poet and writer of Pakistan died of heart failure on 27 Bahman 1376/18 February 1998 while reciting his poetry in a meeting held on the occasion of the 19th Anniversary of the Islamic Revolution of Iran.

#### **B- URDU SECTION**

**IN MEMORY OF DR RIZVI.** Dr. Sibte Hasan's wife has recounted some of the happy experiences of her life with her husband, and has mentioned how her husband loved his family and friends, and how God fearing and religious person he was.

Here, his another daughter, Talat Sohail Reza has give an article on her beloved father

the Muslim rule in the sub-continent in 1837 A.D. The writer has given illustrations from Bengali poetry and books written in that language in order to show the influence of Persian on the Bengali language, particularly the influence of Hafiz, Rumi, Firdowsi and his Shahnama, Sa'di and his works, Rubaiyat of Omar Khayyam and Iqbal's Persian poetical works. It is a very useful and informative article giving some valuable information about the popularity Persian writers and poets and the influence of Persian on the Bengali language.

**FAZL IBNE ABUL MA'ALI.** Dr. Nabi Hadi in this article has discussed the contribution of Fazl, son of Abul Ma'ali, the first Muslim engineer and architect of Delhi to the Muslim architecture in Capital of the Muslim kingdom. He is the well-known architect of the Quvvatal Islam Mosque and the Qutb Minar, two landmarks of Muslim architecture in Delhi.

**INTRODUCTION OF THREE MONOGRAPHS OF M.A.** Here S.Afsar Ali Shah has introduced the contents of three monographs of M.A. Persian submitted by the students of National Institute of Modern Language, Islamabad. The first one is a research paper on the Persian poetry of Shibli Nu'mani, the well-known writer of She'r al-Ajam. This monograph is written by Mehnaz Fatima in 66 pages and contains five chapters on the biographical sketch and works of shibli. The second monograph written by Rukhsana Yasmin deals with the works and thoughts of Amir Khosrow of Delhi in six chapters in 102 pages, containing biographical sketch and works of Amir Khosrow, and Amir Khosrow as the first great follower of Nizami. The third one is written by Sa'dia Sarwar in 124 pages on the masnavi of Battle of Haju composed by M. Guli Salim of Tehran (d.1057 A.D.), a well-known poet of Shah Jehan's time. The monograph contains a brief biographical sketch of the poet and his works.

**IN MEMORY OF DR. SIBTE HASAN RIZVI.** Here Ms. Nighat Rizvi, a daughter of late Dr. Rizvi has related the tragedy of Dr. Rizvi's death for the members of his family and the whole Muslim community. She has also referred to her father's contribution in the healthy brought up of all the members of her family.

**THERE IS SOMETHING WHICH NEVER GROWS OLD.** A short story by Nader Ebrahimi, a specimen of modern short story writing in Iran.

**A CRITIQUE OF SOHRAB SEPEHRI'S POETRY.** Farzan Sojudi has given here some of the characteristic features of Sohrab Sepehri, a leading contemporary poet of Iran. The writer has also given some illustrations in support of his opinions about Sepehri's poetry.

**NASIR ALI SIRHINDI - A FOLLOWER OF HAFIZ IN GHAZAL.** In this article Mrs. Dr. Rashida Hasan of Institute of Modern languages, Islamabad has given a brief biography of Nasir Ali Sirhindi (1047-1108/1637-1697), one of the well-known Persian poets of the sub-continent, and some of the salient features of his poetry, particularly the influence of Hafiz on his ghazals.

**AZAD BILGIRAMI- A LIBERAL POET.** Dr. S. Hasan Abbas has discussed in this article some of the characteristic features of Mir Ghulam Ali Azad of Bilgiram (1116-1200 A.D.) a Persian poet of a unique style among the Persian poets of the sub-continent. The writer has specifically referred to the use of unique Persian idioms and formation of words in his poetry, which are his own contribution.

**THE RELATION OF PERSIAN AND BENGALI.** Dr. Kulsom Abul Bashar has discussed here the relation between Persian and Bengali languages, particularly the influence of the Iranian and Persian sufis and preachers on Bengali language from early period to the end of

with Dr. Rizvi during his association spreading to a span of forty years.

**IN MEMORY OF DR. S. SIBTE HASAN RIZVI.** Dr. Mahmuda Hashmi has also eulogized the services of late Dr. Rizvi rendered for the promotion of Persian language in Pakistan, and the keen interest he took in helping others in learning this sweet language. She has also referred to her association with him in the series of Persian religious talks on radio.

**DR. S. SIBTE HASAN- D.LIT FROM TEHRAN UNIVERSITY .** Dr. M.H.Tasbihi has given a brief biography of Dr. Rizvi from his birth to the award of Doctorate in Persian Language from Tehran University and his subsequent contribution for the cause of Persian and the Iran-Pakistan friendship through his speeches and talks on radio and television and his religious lectures delivered in the religious gatherings in Pakistan and abroad. The writer has also referred to Dr. Rizvi's services as the founder of a number of literary associations.

**DR. RIZVI- AN ERUDITE PROFESSOR.** Here Dr. Esmat Nasrin of Peshawar University has commended the services of Dr. Sibte Hasan Rizvi as a Professor of Persian language and a supporter of the cause of Iran-Pakistan friendship and as Editor of Danish .

**DR. RIZVI- AN EVER SHINING STAR.** Issa Karimi a former colleague of Dr. S. Sibte Hasan Rizvi in Danish has given a brief biographical sketch of Dr. Rizvi and his services for Persian teaching and the formation of literary associations as well as his works including his monumental book on the Contemporary Persian Poets of Pakistan in two parts, first part of which has already been published in 1974, and a number of articles published in various newspapers and magazines.

**GHALIB- THE GREATEST PERSIAN POET OF THE SUB-CONTINENT.** In this article Dr. M. Salim Malik has tried to prove that Ghalib was the greatest Persian poet of this sub-continent. He has vindicated his stand through illustrations from Ghalib's poetry as well as the opinions expressed by some leading literary critics about Ghalib.

**GHALIB'S DIWAN -I-URDU COMPILED BY KALI DAS GUPTA REZA** In this article by Dr. Moin al-Rahman, translated from Urdu by Basharat Mirza, the writer has reviewed Ghalib's complete Urdu Diwan compiled in chronological order by Kali Das Gupta Reza and published in February 1988 from Bombay, in which he has acknowledged the services of Dr. A.Latif, Dr. S.M. Ikran and Maulana I.A. Arshi. This work is very useful in understanding the evolution of Ghalib's thoughts.

**DR. SIBTE HASAN AND HIS BOOK ON PERSIAN POETS OF PAKISTAN.** In this article Dr. M.Medhi Tavassoli, Teachers Training University, Tehran has eulogized the services of late Dr. Sibte Hasan Rizvi who died recently on 11 December 1997 and reviewed his book on the contemporary Persian Poets of Pakistan published by the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies in 1974, containing the biographical sketch and specimen of poetry of 77 contemporary Persian poets of Pakistan from Maulana Ghulam Qadir Gerami to Dr.K.A.H. Irfani covering period of 1856 to 1907 in 629 pages, in which the author has referred to new style of Persian poetry called "Pakistani School of Persian Poetry".

**DR. RIZVI - A SINCERE FRIEND OF IRAN AND PERSIAN.** In this article Dr.S.Ali Reza Naqvi has enumerated the services of late Dr. S.Sibte-Hasan Rizvi for the promotion of Persian language and the betterment of the friendly ties between Iran and Pakistan . The writer has also given a brief history of his cooperation in these fields

## A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

### *A - Persian Section*

**MAYKADAYE MAHABBAT** This is the Second Part of an unpublished MS of a Sufistic treatise entitled: **MAYKADAYE MAHABBAT** by Muhammad Qasim lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad under No. 13839, duly edited by Dr. M.H. Tasbihi. The treatise consists of replies to some sufistic queries put up by the author himself in the light of the teaching of his master, Khawaja Muhammad b. Baha al-Din, alias Naqshband, founder of the Naqshbandi order of Sufism. The queries relate to *Khalvat dar anjoman*, *Safar dar vatan*, *hoosh dar dam*, and *nazar bar qadam / qedam*. The replies in prose have been corroborated by illustrations from poetry and verses from the holy Qur'an, Prophet's traditions and Arabic sayings and maxims.

**INFLUENCE OF BIDELE ON GHALIB** By. S.Ahsan al-Zafar. The writer says that Ghalib has himself acknowledged the influence of other poets in his poetic and prose works, such as Hazin Lahiji, Taleb Amoli, Urfi Shirazi, Naziri Nishapuri and Zohuri Torshizi. He believed that Persian is the language of Iranians, we should cite them as authority in our writings. But it is a fact that Ghalib has been tremendously under the influence of Bidel throughout his poetry.

**GHALIB'S INFLUENCE ON IQBAL'S THOUGHTS** .In this brief article by Dr. S.M.Akram Shah, ex-Chairman, Persian Department, University Oriental College, Lahore, translated from Urdu into Persian by Anjum Hamid the writer has stated that Iqbal has acknowledged that he has been influenced by the thoughts of Bidel and Ghalib.



## NOTE

*On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

# DANESH

*Quarterly Journal*

*Presidnet &  
Editor-in-Chief : Dr. M.M.Tavassoli  
Editor : Dr.S.SH.Mosvi*

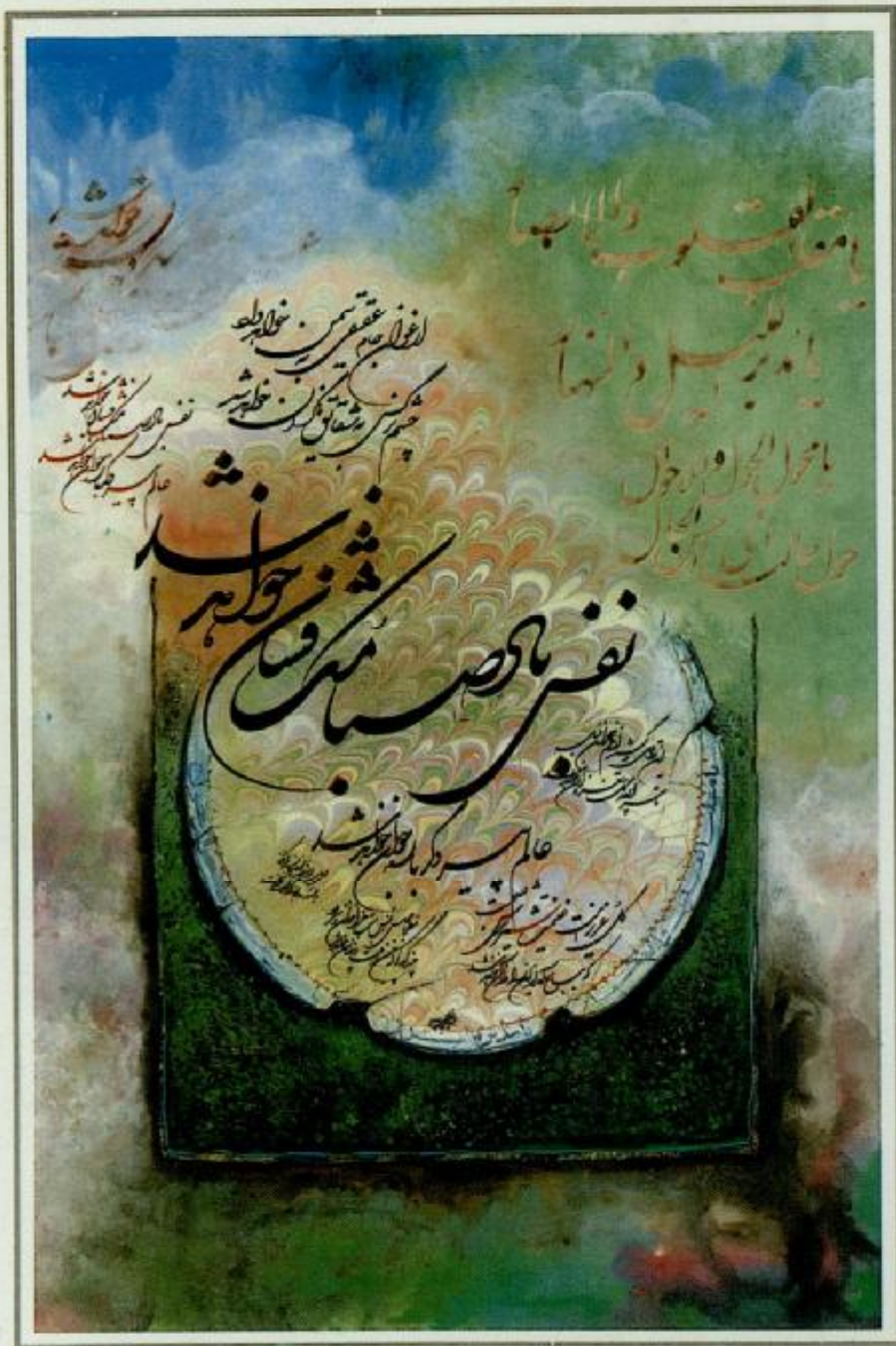


*Address:*

*House 3, Street 8, Kohistan Road, F-8/3*

*Islamabad 44000, PAKISTAN.*

*Ph : 263194 Fax : 263193*



هر روزتان نوروز، نوروزتان پیروز  
 عید نوروز سال ۱۳۷۷ بر دوستداران  
 فرهنگ و ادب فارسی مبارک باد



# DANESH

*Quarterly Journal*

*of the*  
**IRAN PAKISTAN**  
**INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,**  
**ISLAMABAD**

WINTER, 1998  
(*SERIAL No. 51*)

*A Collection of Research articles*  
*With background of Persian Language*  
*and Literature and common cultural heritage of*  
*Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent*